از نخستین نشریات بنیاد فرهنگ ایران

السامی فی الاسامی

از

ابوالفتح احمد بن محمد المیدانی

عکس نسخهٔ کتاب بسال ۱۰۰۰ هجری قمری
محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیا در استانبول

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۳۵۰

THE LIBRARIES

COLUMBIA UNIVERSITY

GENERAL LIBRARY

به فرمان

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

یکی از وظایف اساسی که «بنیاد فرهنگ ایران» برعهده دارد تدوین یک فرهنگ بزرگ جامع و کامل زبان فارسی است. برای حصول این مقصود چندین طرح تهیه شده و در شرف اجراست که از آن جمله یکی چاپ دقیق انتقادی کتب لغت عربی به فارسی است که در شش هفت قرن نخستین اسلامی تألیف یافته است.

اهمیت این کتابها از آن است که چون کلمات فارسی در مقابل لغات تازی ثبت شده و معانی کلمات عربی در قاموسها و کتب لغت با دقت و صراحت ضبط است. از روی آنها معنی صریح و دقیق الفاظ فارسی را می توان دریافت.

دیگر آنکه بسا لغات فارسی است که در تنهای موجود ادبیات فارسی به کار نرفته است و تنها منبعی که این گونه کلمات را در بردارد همین لغت نامه های عربی ـ فارسی است.

به این سبب «بنیاد فرهنگ ایران» بر آن شد که این کتابها را جداگانه تصحیح و چاپ و منتشر کند. بعضی از این «فرهنگها» پیش از این یکبار یا بیشتر چاپ شده است اما هیچ یک از آن چاپها دقیق و درست و معتبر نیست. بعضی دیگر به صورت نسخه های خطی در ایران یا اکناف جهان موجود است که هنوز چاپ و انتشار نیافته است.

ترتیب ثبت لغات در این کتابها مختلف است. اما به منظور آنکه استفاده از آنها برای همه کس میسر آسان باشد برای هر کتاب فهرستهای دقیق ترتیب داده شده است.

نسخه بعضی از این کتابها به خط خوش خوانا و ضبط دقیق حرکات در دست است. اما از بعضی دیگر نتوانسته ایم نسخه مضبوط و دقیقی فراهم کنیم. در مورد اول بهتر دانستیم که عین نسخه کهن را به چاپ عکسی منتشر سازیم و بر آن فهرستهای دقیق ترتیب بدهیم. در مورد دوم ناگزیر چند نسخه را مقابله و تصحیح می کنیم و فهرستها را بر اساس نسخه ای که مرتب می شود تدوین می کنیم.

مجموعهٔ این سلسله لغت نامه ها شامل ده کتاب است. پس از انجام یافتن چاپ این نسخه ها شاید سزاوار باشد که همهٔ لغات مندرج در آنها روی هم ریخته شود و از مجموع «لغت نامه» واحدی فراهم بیاید که نمودار دقایق معانی و چگونگی استعمال الفاظ فارسی در هفت قرن نخستین دورهٔ اسلامی تاریخ ایران باشد.

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

فرهنگ‌های تازی به پارسی «۱۰»

السّامی فی الأسامی

از

ابوالفتح احمد بن محمّد المیدانی

عکس نسخهٔ مکتوب به سال ۶۰۱ هجری قمری
محفوظ در کتابخانهٔ ابراهیم پاشا ـ ترکیه

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۵»

PK
6428
.B8
no. 15

از این کتاب

یك هزار نسخه دربهمن ماه ۱۳۴۵ درچاپخانهٔ افست علمی

چاپ شد

بنام خدای دانا و توانا

«السامی فی‌الاسامی» کتابی است در لغت عربی به‌پارسی و چنانکه از نام آن پیداست حاوی اسم‌ها و صفت‌های متداول زبان تازی است که به‌معادل فارسی آن ترجمه گردیده‌است .

این کتاب را «احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی» نیشابوری مکنّی به‌ابی‌الفضل ، ادیب معروف قرن پنجم و ششم تألیف کرده است . میدانی را منسوب به «میدان زیاد» نیشابور دانسته‌اند و گویند مؤلف در آنجا سکونت داشته و هم بدانجا درگذشته‌است .

میدانی را در ادبیات عرب مکانتی است و ترجمهٔ او در کتابهای تذکره و تراجم ثبت است . مؤلف در رمضان سال ۵۱۸ هجری قمری درگذشته است . وی جز «السّامی فی‌الاسامی» در لغت عربی کتابهای دیگری دارد که ذکر آن در اینجا لازم نمی‌نماید .

هر چند پیش از تألیف این کتاب چند فرهنگ عربی به پارسی نوشته شده‌است مانند : البلغة ، تاج‌المصادر بیهقی ، مصادراللغة زوزنی ، مرقاة اللغات ؛ لیکن «السامی» بر پاره‌ای از این کتابها از جهت کمیّت و بر پاره‌ای از جهت طبقه‌بندی خاص خود ، مزیّت دارد .

MAR 6 1969 RJ

مؤلف ، چنانکه در دیباچه نوشته ، کتاب خود را به تشویق و تحریض استادش « ابوالحسن علی بن احمد خنجگردی » تألیف کرده است .

«السامی فی‌الاسامی» برخلاف فرهنگ های معمولی که در ترتیب آنها «حروف هجائی» (وآغاز یا انجام کلمه) رعایت شده ، برحسب موضوع طبقه‌بندی گردیده‌است ، و جوینده می‌تواند لغات مربوط به هر طبقه (از آفریدگان ، پیشه‌ها ، آلات و ابزار . . .) را در باب خود یکجا بیابد ؛ چنانکه در تألیف مرقاة اللغات،که پیش ازاین کتاب تألیف شده،و مقدمةالادب زمخشری کـه مؤلف آن چند سال پس از میدانی درگذشته،چنین شیوه‌ای بکار رفته است .

این کتاب در چهار قسم فراهم آمده است :

قسم اول : در شرعیّات و آنچه مناسب آنست .

قسم دوم : در جانوران و آنچه بدان مربوط است .

قسم سوم : در آسمانها و آنچه بدان وابسته است .

قسم چهارم : در زمین و آنچه وابسته بدان است .

و هر یك از این اقسام را ، بابها و فصل‌هاست که بتفصیل در متن کتاب باید دید . فصلی در مقدّمهٔ کتاب در شناخت وزن جمع‌های قیاسی آمده‌است که برای دریافت اوزان جمع های مکسّر راهنمای سودمندی است .

بعلّت توجهی که از دیرباز بدین کتاب کرده‌اند نسخه‌های خطّی آن فراوان یافت می‌شود ، چنانکه چندبارهم بطبع رسیده است.درحدود یك قرن پس از مرگ مؤلف شرحی هم بدان نوشته‌اند و این شرح « الابانة » نام دارد .

نسخه‌ای که کتاب حاضر از روی آن عکس برداری شده هرچند قدیمیترین نسخهٔ خطی نیست لیکن بخاطر نیکوئی و روشنی خط وضبط دقیق کلمات و رسم‌الخطهـای ممتاز دارای مرجّحات خاصـی است . کاتب ، این کتاب را در محرم ۶۰۱ هجری یعنی هشتاد و سه سال پس از مرگ مؤلف نوشته است . اصل نسخه در ترکیه و عکس آن متعلّق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، شمارهٔ صفحات و شماره سطرها در اصل نسخه نیست و بخاطر سهولت مراجعه کنندگان بدان اِلحاق گردیده است .

چون کتاب به‌ترتیب حروف هجائی فراهم نشده و پیدا کردن لغت از آن برای همگان بآسانی میسر نیست دو فهرست شامل لغات عربی وفارسی (که هردو به‌ترتیب حروف تهجی آماده شده) بـزودی منتشر خواهد شدکه ضمیمه ومکمل این کتاب خواهد بود .

تهران . بهمن ماه ۱۳۴۵

دکتر سید جعفر شهیدی

فہرست

القسم الاول: فی الشرعیات ۲۵ = ۶۰

الباب الاوّل: فی الاسماء المُطلقة علی اللّٰہ تعالیٰ و علی غیرہ ۲۵
الباب الثّانی: فی اسماءِ النّبی علیہ السلم و اصحابہ رضی اللّٰہ عنہم اجمعین ۳۴
الباب الثّالث: فی کُتُب اللہ المُنزلة و ما یناسبها ۳۸
الباب الرّابع: فی شرایع الاسلام ۴۲
الباب الخامس: فی سایر الادیان ۵۶

القسم الثّانی: فی الحیوانات ۶۰ = ۴۳۰

الباب الاوّل: فیما لابُدَّ من معرفته ۶۰
الباب الثّانی: فی اصناف الحیوان ۶۲
الباب الثّالث: فی ترتیب التّرکیب ۶۷
الباب الرّابع: فی ذکر الاعضاء ۷۷
الباب الخامس: فی الصفات ۱۳۱
الباب السّادس: فی صفات النساء خاصةً ۱۴۶
الباب السّابع: فیما یُلبَس و یُفرَش ۱۵۵
الباب الثّامن: فی الصُنّاع و ادواتهم و ما یحتاجون الیه ۱۷۱
الباب التّاسع: فی المُصاهرات و القرابات و ما یُناسبها ۲۱۹
الباب العاشر: فی الاطعمة ۲۳۹
الباب الحادی عشر: فی الامتعة ۲۴۹

الباب الثّانی عشر : فی الادواء و الامراض ٢٥٨
الباب الثّالث عشر : فی الخیل و الاسلحة ٢٦٦
الباب الرّابع عشر : فی ذکر الابل ٢٩٨
الباب الخامس عشر : فی البقر الوحشیّة و الاهلیّة ٣٢٤
الباب السّادس عشر : فی الحُمُر الوحشیّة و الاهلیّة ٣٢٨
الباب السّابع عشر : فی ذکر الغنم ٣٣٢
الباب الثّامن عشر : فی ذکر السباع ٣٤٠
الباب التاسع عشر : فی الحشرات و الهوام ٣٤٦
الباب العشرون : فی ذکر الطّیر ٣٥٥
الباب الحادی و العشرون : فی الاصوات ٣٦٣
الباب الثّانی و العشرون : فی ذکر الموازین و الحساب ٣٦٨
الباب الثّالث و العشرون : فی الکُنَی ٣٧٤
الباب الرّابع و العشرون : فیما جاء مُثَنّی من الاسماء ٣٨١
الباب الخامس و العشرون : فی الاِتباع و المزاوجة ٣٨٤
الباب السّادس و العشرون : فیما اتّفق لفظه و افترق معناه اوایلها ٣٩٩
الباب السّابع و العشرون : فی المفردات ٤١٦

القسم الثّالث : فی الآثار العُلویّة ٤٣٠ = ٤٦٦

الباب الاوّل : فی ذکر الهواء و ما یَعرض فیه ٤٣٠
الباب الثّانی : فی السّحاب و ما یتولّد منه ٤٣٤
الباب الثّالث : فی ذکر السّماء و النجوم ٤٣٩
الباب الرّابع : فی ذکر الاوقات ٤٥٠
الباب الخامس : فی ذکر الشّهور و السّنین بالفارسیّة و العربیّة ٤٥٨

القسم الرّابع : فی الآثار السفلیّة و توابعها ٤٦٦ = ٥٤٠

الباب الاوّل : فی ذکر الارض و صفاتها ٤٦٦
الباب الثّانی : فی الجبال ٤٧٥
الباب الثّالث : فی ذکر المیاه و ما یتّصل بها ٤٨١
الباب الرّابع : فی النّبات و ما یضاف الیه ٤٩٥
الباب الخامس : فی الاشجار المثمرة و غیر المثمرة ٥١١
الباب السّادس : فی الابنیة و الامکنة ٥٢٢

عدة الاوراق الكتب
٢٧١

كتاب

السامي في الاسامي صنفه الشيخ الامام
الاديب شمس الدين بدر الاسلام
١١١٩
ابو الفتح احمد بن محمد بن الميداني
نور الله تعالى مرقده

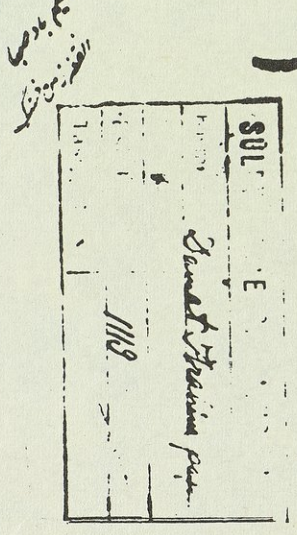

سرت بتملكه اصنف عباد الملك العطوف
على بن عبدالك وفيه الشرع
والابتباع الشرعي بمدينة قسطنطينيه
صيب عن الآفات
والبلية
البرية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى لا ينتهى امرء دون حمده ولا يبلغ وصف نعته
قدره ومجده والصلوة على محمد نبيه وعبده وعلى آله
واصحابه من بعده وسلم تسليما وبعد فان الله تعالى أخر لكل
قرن فضيلة اتخذوها الى نيل مناهم وسيلة وجعل اللاحق طامحا ببصره همته الى علو درجة السابق وسموه رتبته غير راض بالتخلف
عن مضماره وان كان لا يدرك متأخرا غباره حرصا منه على احراز
حسن الذكر فى العاجل وطمعا فى استحقاق جزيل الاجر فى
الآجل وهذا الذى حدانى على تأليف هذا الكتاب وان سبقنى
الى جمع مثله ذوو الآداب غير أنى وجدت بعضهم قد عنى بما فى

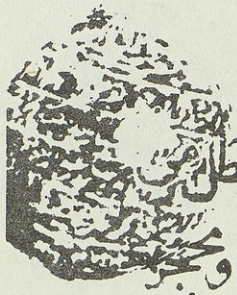

القرآن فقصر عليه تصنيفه وبعضهم تجافى عنه فعطل
جليه تاليفه: فاردت أن يكون كتابى هذا مجمع بينهما و
عينهما ومجتنى ثمارهما وملتقى انوارهما فيحرز المبتدى منه
غنيته ويلقى المنتهى فيه منيته: وقد ما كنت ابسط
واقبض اليه وعنه ابدى واسوف الامر فى اتمامه من يومى
الى غدى: تكاسلا منى لما ارى من خمول الادب واهله
وذبول من شرع فى فرعه او اصله: والمختلفون الى تلمون
على فى خلوة هذه العادة على خطابها وانا ابتلد وارتد فى
خدر نقابها الا عند صدر ينهى عليه قلايد الشرف وتحضى
لديه مهابر الادب: وحين استفرغت وسعى فى ترجيحها

وتكميلها واستفدت في تسويرها وتجميلها وامتد في خدر
الصيانة ثواؤها وكاد ينشد والبيض قد عنست وطال
جراؤها * زففتها الى مجلس الشيخ العميد الاجل السيد الاعز
قمة الملك شمس الكتاب أبي البركات علي بن مسعود بن اسمعيل
ادام الله رفعته وجعل جبهة النثرة رقعته * فهو المجلس
تجلى فيه جرايد الادب وتجلب اليه نتايج الالباب وتزف اليه
عرايس الافكار ويرجع منه بالايادي الابكار * وهو
ادام الله حراسته صدر جريدة المختلفة الى وفارس مضمار
الواردة على بل هو الجنام جلاه صيقل طبعي فاخلصه وابعام
انشاه نوفضلي فانتصه فهو اليوم قرة عيني وفلذة كبدي

وأعز على من نفسي وولدي أسحب به ذيل الفخار على أقراني
وأجعل الثناء عليه تسبيحي وقرآني وبهذا افتتحت الكتاب
على اسمه واختمته برسمه وسميته بالسامي في الأسامي
وجعلته أربعة أقسام القسم الأول في الشرعيات
ومايناسبها الثاني في الحيوانات ومايضاف اليها الثالث
في العلويات الرابع في السفليات يشتمل كل قسم على أبواب
وفصول ملتقطة من عدة كتب أصول وأعرضت عن
الاستشهاد بالأشعار المشهورة واقتصرت على ذكر
اللغة المأثورة وتركت الجموع الجارية على سنن القياس
ليصغر حجمه في أعين الناس هذا بعد أن أذكر منها صدرا

صلحا في صدر الكتاب واعقب ذكر فهرس الفصول
والله ولي التطول باتمام ما بدأت وايضاح سبيل الرشد
فيما قصدت وهو حسبي ونعم الوكيل ٣

فصل في الجموع القياسية اعلم ان الاسم اذا كان
على فعل او فعل او فعل لجمع في القلة على افعل وافعال وافعال
وفي الكثرة على فعول وفعال نحو خرخر واخر وجور وجار ٦
وبرد وبرود وابراد وجذع وجذوع واجذاع وربما
يكون لهذه الثلثة بعض هذه الجموع دون بعض نحو قلب وقلوب
وقفل وافعال وشسع وسسوع لاجمع هذه الثلثة الا على ٩
هذا الوجه وجمع فعل على فعلة نحو قرط وقرطة وفعال

نحو خُفٍّ وخِفَافٍ: وإذا كان على فَعَلٍ أو فَعِلٍ أو فَعِلٍ مفتوح
الفاء محرّك العين جمع على فِعَالٍ أو أَفْعُلٍ نحو جَبَلٍ وجِبَالٍ وإجبُلٍ
وعلى مَعَالَةٍ وأَفْعَالٍ نحو جَمَلٍ وجِمَالَةٍ وأَجْمَالٍ وحَجَرٍ وحِجَارَةٍ ٣
وأَحْجَارٍ: وعلى فُعُولٍ وأَفْعَالٍ وهو قليل نحو أَسَدٍ وأُسُودٍ
وأُسَادٍ وقَيْدٍ وقُيُودٍ وأَقْيَادٍ: وعلى أَفْعَالٍ نحو عَضُدٍ وأَعْضَادٍ
وعَجُزٍ وأَعْجَازٍ: وعلى فِعَالٍ نحو ضَبُعٍ وضِبَاعٍ ووَجِلٍ ورِجَالٍ ٦
وإذا كان على فَعِلٍ فربّما يكون له ثلثة جموع نحو كَبِدٍ
وأَكْبُدٍ وكُبُودٍ وأَكْبَادٍ: وربّما يقتصر على واحد نحو
فَخِذٍ وأَفْخَاذٍ وفِخِذٍ وأَفْخَاذٍ وأكثر ما يكون هذا البناء ٩
للصفة نحو عَجِلٍ وفَطِنٍ وحَذِرٍ: ويشاركه في هذا الوجه

فعل نحو ندس وحذق واذا كان على فعل جمع على افعال
فقط نحو عنب واعناب واطل واطال ولا يجي الاسم على فعل
ولا على فعل واذا كان على فاعل جمع على الفاعلين والفعال
والفعلة نحو كاتب وكاتبين وكتاب وكتبة وعلى
فعل وفعول نحو راكع وركع وركوع وساجد وسجد وسجود
وعلى فعل نحو راكب وركب وصاحب وصحب وعلى افعال
نحو ناصر وانصار وصاحب واصحاب وعلى فعال وهذا يكون
في المعتل العين نحو جايع وجياع ونايم ونيام وصايم وصيام
وعلى فعلة وهذا يكون في المعتل اللام نحو ماش ومشاة وقاض
وقضاة واذا كان لغير الادميين جمع على فواعل نحو غارب

وغوارب وكامل وكواهل الا ثلثة احرف جاءت نوادر
وهي فارس وفوارس وهالك وهوالك وناكس ونواكس
فانها للعقلا خاصة وجمعت هذا الجمع واذا كان ٣
على فاعلة جمع على فاعلات وفواعل وفعل نحو كافرة وكافرات
وكوافر وكفر واذا كان على فعلة جمع على فعال وفعلات
نحو جفنة وجفان وجفنات وقصعة وقصاع وقصعات ٦
وعلى فعلات ساكنة العين نحو ضخمة وضخمات وشقنة وشقنات
هذا اذا كانت نعتا واذا كانت اسما فربما جمع على فعل نحو
نخلة ونخل ونملة ونمل واذا كان على فعلة جمع على فعل نحو ٩
ركبة وركب وعلى فعلات وفعلات وفعلات نحو ركبة

وَرُكَبَاتٍ وَرُكَبَاتٍ وَرُكُبَاتٍ: وَاذَا كَانَ عَلَى فَعْلَةٍ جُمِعَ
عَلَى فَعِلٍ نَحْوَ سِدْرَةٍ وَسِدَرٍ: وَعَلَى فَعَلَاتٍ نَحْوَ سِدْرَاتٍ
٣ وَاذَا كَانَ عَلَى فَعِيلٍ جُمِعَ عَلَى فُعُلٍ نَحْوَ قَبِيلٍ وَقُبُلٍ: وَافْعِلَةٍ
نَحْوَ قَفِيزٍ وَاقْفِزَةٍ وَفُعْلَانٍ نَحْوَ قُفْزَانٍ وَعَلَى اَفْعِلَاءَ نَحْوَ نَبِيٍّ
وَاَنْبِيَاءَ وَعَلَى فُعَلَاءَ نَحْوَ شَهِيدٍ وَشُهَدَاءَ: وَعَلَى فَعَالٍ نَحْوَ كَرِيمٍ
٦ وَكِرَامٍ هٰذَا اِذَا كَانَ نَعْتًا: وَعَلَى اَفْعَالٍ نَحْوَ شَرِيفٍ
وَاَشْرَافٍ: وَاذَا كَانَ عَلَى فَعِيلَةٍ جُمِعَ عَلَى فَعَائِلَ نَحْوَ قَبِيلَةٍ
وَقَبَائِلَ وَاذَا كَانَ عَلَى فَعُولٍ جُمِعَ عَلَى فُعُلٍ نَحْوَ رَسُولٍ
٩ وَرُسُلٍ: وَاذَا كَانَ لِمُؤَنَّثٍ جُمِعَ عَلَى فَعَائِلَ نَحْوَ رَكُوبَةٍ
وَرَكَائِبَ وَحَمُولَةٍ وَحَمَائِلَ وَكَذٰلِكَ اِذَا كَانَ عَلَى فَعَالٍ

جمع على فُعُل نحو سَحاب وسُحُب: وكذا اذا كان على فِعال
نحو حِمار وحُمُر وكِتاب وكُتُب وافعِلة نحو حِمار
واحمرة وسِقاء واسقية: وفُعال بضم الفاء قلما يجمع
لانه من بناء الاصوات والادواء نحو العُواء والنُباح
والسُعال والصُداع: واكثرها مصادر فاذا كانت
هذه الثلثة بالهاء جمعت على فعايل نحو سَحابة وسَحايب
وجمالة وحمايل: وذُؤابة وذَوايب: واذا كان
الاسم على فِعال او فَعُول او فَعْوَل او فَعيل جمع على فعاعل
نحو حفاش وخفافيش ودينار ودنانير والاصل دِنّار
واما فَعّال بفتح الفاء فهو مبالغة فاعل نحو صانع وصَنّاع

وطابع وطباع واكثره مستعمل في النسب نحو فهادٍ
وقرادٍ معنى صاحب فهد وقرد واذا كان كذلك جمع
جمع السلامة نحو الفهادين والقرادين وفعول وفعول
نحو تنور وتنانير وذروح وذرارح وسنور وسنانير
وفعيل نحو سكين وسكاكين واذا كان على اربعة
احرف اصول جمع على فعالل نحو ثعلب وثعالب وبرقع وبراقع
وجندس وجنادس وكذلك اذا كان على خمسة احرف
اصول رددته الى الرباعي في الجمع بان تحذف الاخير منه
فتقول في سفرجل سفارج وفي فرزدق فرازد واذا كان
الحرف الرابع منه حرف مد ولين جمعته على فعاليل نحو قرطاس

وقراطيس وعصفور وعصافير وقنديل وقناديل واذا كان
الاول من هذا الحرف ميما زايدة جمع على وجه واحد سواء كانت
الميم مفتوحة او مضمومة او مكسورة نحو مشرق ومشارق ٣
ومنخل ومناخل ومثقب ومثاقب: وكذا القياس فيما كان
رابعه حرف مد ولين نحو مملوك ومماليك ومعروض ومعاريض
ومسكين ومساكين ومحراب ومحاريب: وكذلك اذا كان ٦
مثقل الحشو نحو محنث ومخانيث: وكذا القياس فيما اوله
همزة نحو املود واماليد وابريق واباريق واستار
واساتير. فاما اذا كان الاسم على افعل صفة فجمع المذكر ٩
والمونث سواء نحو احمر وحمرا وحمر: واذا لم يكن جمع على

أَفَاعِل نَحْو أَنْجُل وَأَبَاجِل وَأَجْدَل وَأَجَادِل وَإِذَا كَانَ
لِلتَّفْضِيل نَحْو الْأَفْضَل وَالْأَرْذَل فَجَمْع الْمُذَكَّر الْأَفْضَلُونَ
وَالْأَرْذَلُونَ وَالْأَفَاضِل وَالْأَرَاذِل وَجَمْع الْمُؤَنَّث وَهِيَ
الْفُعْلَى نَحْو الْكُبْرَى وَالصُّغْرَى الْكُبَرِيَات وَالْكُبَر وَالصُّغْرَيَات
وَالصُّغَر وَجَمْع فَعْلَان الَّتِي مُؤَنَّثُهُ فَعْلَى فَعَالِ لِلْمُذَكَّرِ وَالْمُؤَنَّث
نَحْو عَطْشَان وَعَطْشَى وَعَطَاشِ وَعِطَاش وَعِرَاث وَرُبَّمَا
جُمِعَ عَلَى فَعَالَى نَحْو سَكْرَان وَسَكْرَى وَسَكَارَى وَسُكَارَى وَسُكَالَى
وَجُمِعَ فُعْلَان عَلَى فَعَالِين نَحْو ثُعْبَان وَثَعَابِين وَسُرْحَان
وَسَرَاحِين فَأَمَّا خُمْصَان وَعُرْيَان فَجُمِعَا جَمْع السَّلَامَة
نَحْو خُمْصَانُونَ وَعُرْيَانُونَ وَخُمْصَانَات وَعُرْيَانَات

ولهذا أشباه وأخوات وفيما حضرت لمن تأمل كفاية والكلام
ليس له نهاية. هذا ولم تكد تبرز هذه العقيلة مايدة بين عصبتها
وحقها لولا تخصيص سيدي ومولاي. ومن تشبث بذيل
مصافاته يداي الشيخ الامام أبي الحسن علي بن أحمد
المنجكردي متع الله اهل الادب بطول مدته. وصرف
المكاره عن سدته فهو بقية المشائخ وامام الجماعة
والمرجوع اليه اليوم في هذه الصناعة. صاحب الأخلاق
النقية. والمعرب عن فضله من غير التقية. بل هو الاب لا يسعني
عقوقه ولا يرفض لدي حقوقه. ولما اوترث ملاطفاته اللطاف
ومراسلاته الشراف. اقبلت بكليتي على اتمام هذا الكتاب

عقيلة كراسي في الباب الخامس من صفات النساء

تهذيبه والبت على تنقيحه وتشذيبه. فخرج بيمن نيته
خروج المشرفي من الصقال. واستوفى ببركة همته
أقسام الجمال والكمال. وهذا حين أبتث ثبت الأبواب

٣

٨

∴ والله تعالى الموفق للصواب ∴

القسم الأول في الشرعيات ويشتمل على خمسة أبواب

٦

الباب الاول

في الاسماء المطلقة على الله تعالى وعلى غيره فصلان

الباب الثاني

٩

في اسماء النبي صلى الله عليه وسلم وغيره ثلثة فصول

الباب الثالث

في كتب الله المنزلة وما يناسبها فصلان

الباب الرابع

في شرايع الاسلام تسعة فصول

الباب الخامس

في سايرالاديان أربعة فصول

القسم الثاني

في الحيوانات تشتمل على سبعة وعشرين بابا

الباب الأول

فيما لابد من معرفته

الباب الثاني

٨ في أصناف الحيوان أربعة فصول

الباب الثالث

في ترتيب التركيب خمسة فصول ٣

الباب الرابع

في ذكر الاعضاء ثمانية وثلثون فصلا

الباب الخامس ٦

في الصفات ستة فصول

الباب السادس

في صفات النساء خمسة فصول ٩

الباب السابع

فيما يلبس ويفرش سبعة فصول ٨

الباب الثامن

في الصناع اربعة وعشرون فصلا ٣

الباب التاسع

في المصاهرات عشرة فصول

الباب العاشر ٦

في الاطعمة خمسة فصول

الباب الحادي عشر

في الأمتعة فصلان ٩

الباب الثاني عشر

في الادواء والامراض اربعة فصول

الباب الثالث عشر

في الخيل والاسلحة اربعة عشر فصلاً

الباب الرابع عشر

في ذكر الابل اثنا عشر فصلاً

الباب الخامس عشر

في البقر الوحشية والاهلية فصلان

الباب السادس عشر

في الغنم الوحشية والاهلية

في ذكر الغنم اربعة فصول

الباب السابع عشر

في ذكر السباع فصلان

الباب الثامن عشر

في ذكر الحشرات اربعة فصول

الباب التاسع عشر

في ذكر الطير ثلثة فصول

الباب العشرون

في الاصوات اربعة فصول

الباب الحادي والعشرون

في الموازين والحساب ثلثة فصول

الباب الثاني والعشرون

في الكنى ستة فصول

أَلْبَابُ الثَّالِثُ وَالْعِشْرُونَ

فيما جاء مثنًّى من الأسماء

البابُ الرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ

في الاتباع والمزاوجة

أَلْبَابُ الخَامِسُ وَالْعِشْرُونَ

فيما اتفق لفظه وامرق معناه

أَلْبَابُ السَّادِسُ وَالْعِشْرُونَ

في المفردات أربعة فصول

أَلْبَابُ السَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ

القسم الثالث

في الآثار العلوية خمسة أبواب

الباب الأول

في ذكر الهواء وما يعرض فيه فصلان

الباب الثاني

في السحاب وما يتولد منه أربعة فصول

الباب الثالث

في ذكر السماء والنجوم تسعة فصول

الباب الرابع

في ذكر الأوقات أربعة فصول

الباب الخامس

في ذكر الشهور والسنين بالفارسية والعربية تسعة فصول

القسم الرابع

في الآثار السفلية وتوابعها ستة أبواب

الباب الأول

في ذكر الارض وصفاتها خمسة فصول

الباب الثاني

في ذكر الجبال اربعة فصول

الباب الثالث

الباب الرابع

في ذكر المياه ثمانية فصول

في ذكر النبات ثمانية فصول

الباب الخامس

في الاشجار المثمرة وغير المثمرة سبعة فصول

الباب السادس ٣

في الابنية والاملنة تسعة فصول ٨

الباب الاول من القسم الاول

في الاسماء المطلقة على الله تعالى وعلى غيره ٦

الله والاله خداى سزاى پرستش الاهة الاهية
لحق
خداي والاهة العبادة وقرئ ويدرك والاهتك
اى عبادتك • الرحمن خشاينده الرحيم والراحم مهربان ٩
الرحماء والراحمون الرحمة والمرحمة والرحم والرحموت

مهربانی. اَلْمَلِكُ وَالْمَلِيكُ وَالْمَالِكُ پادشاه. اَلْمَلُوكُ
وَالْاَمْلَاكُ وَالْمَالِكُونَ وَالْمُلَّاكُ وَالْمُلْكَانِجُ اَلْمُلْكُ
وَالْمَمْلُكَةُ وَالْمَلَكَةُ وَالْمُلْكُوتُ پادشاهی. اَلْاَمْلَاكُ
وَالْمَمَالِكُ اَلْقُدُّوسُ وَالسُّبُّوحُ وَالطَّاهِرُ پاك.
اَلْقُدْسُ وَالطُّهْرُ وَالطَّهَارَةُ پاکی. اَلسَّلَامُ بی عیب.
اَلسَّالِمُ وَالسَّلِيمُ مثله. اَلْمُؤْمِنُ ایمن کننده وتکرویده
وباور دارنده اَلْمُؤْمِنُونَجُ اَلْمُهَيْمِنُ نگاه دارنده. اَلْعَزِيزُ
يَهْمَتَا اَلْاَعَزَّةُ وَالْاَعِزَّاءُ وَالْعَزَازِجُ اَلْعِزَّةُ يَهْمَتَائِي
اَلْجَبَّارُ بزرگوار ودود وزائل کننده اَلْجَبَّارُونَجُ
اَلْجَبَرِيَّةُ وَالْجَبَرُوَةُ وَالْجَبَرُونَةُ وَالْجَبَرُوتُ بزرگواری

اى الوسن
اى مصدق
الناصر المتعدق
اى لسرله
اى بعضه معدم الاله

المتكبر بزرگوار و كردن كش الكبر و الكبرياء بزرگواری

و قوله تعالى و الذى تولى كبره اى معظمه الخالق و الخلاق

افريدكار و باندازه كننده الباسط افرينده المصور صورت ٣

كننده المصورون ج الغفار و الغفور و الغافر پوشنده گناه

الغفارون و الغفر و الغافرون ج القهار و القاهر شكننده

كامها الوهاب و الوهوب بخشنده الهبة و الموهبه ٦

الخ بخشندها الهبات و المواهب ج الرزاق و الرازق روزى

دهنده الرزق روزى الفتاح و الفاتح داور و گشاينده

الفتاحة داورى العليم و العلام و العالم دانا القابض ٩

فاكيرنده و تنك كننده روزى الباسط فراخ كننده روزى

وكسترا مبدء · الخافض برزوجارنده · الرافع والرفيع برزوجارنده
الباسط ٢٢ ٢٣
وبلندكننده · المعز عزيزكننده · المذل خوارزكننده · السميع
٢٥
والسابع شنوا السمعا والسامعونج البصير بينا البصرايج
٣
الحكم والحاكم داور الحاكمون والحكام جمع
الحكم والحكومة داورى · العدل والعادل دادده
العدول والعادلونج العدل والعدالة والمعدلة
٦
داد · اللطيف نكوكار اللطف نيكوكارى · الخبير آگاه
٣١ ٣٠ (بخش الفعل) عالم
ازهمه چيزها · الحليم بردبار الحلماج الحلم بردبارى ·
٣٢ (من كل الاشا)
الحلوم والاحلامج العظيم بزرگوار وبزرگ · العظما
٩
والعظامج العظم والعظمة بزرگيا وبزرگوارى · الشكور

وَالشَّاكِرُ سِبَاشْ دَارِ الشُّكْرِ وَالشَّاكِرُونَ جِ الْعَلِيُّ
وَالْعَالِي وَالْمُتَعَالِي بُزُرْكْوَارِ الْعَلَاءُ وَالْعُلُوُّ بُزُرْكْوَارِي
الْكَبِيرُ بُزُرْكْوَارُو بُزُرْكْ وَبُزَادْ بُزَامَذَ الْكِبْرِ بُزَادْ بُزَامَذْ ٣
الْحَفِيظُ وَالْحَافِظُ نِگَاهْدَارِ الْحِفْظُ وَالْحَافِظُونَ وَالْحِفْظُ
وَالْحُفَّاظُ وَالْحَفَظَةُ جِ الْمُقِيتُ تَوَانَا وَقُوَّتْ دِهَنْدَهْ
الْمُقِيتُونَ جِ الْحَسِيبُ بَسَنْدَهْ وَشُمَارِكُنْ الْجَلِيلُ بُزُرْكْوَارِ
وَبُزُرْكْ الْأَجِلَّةُ وَالْجِلَّةُ وَالْأَجِلَّاءُ جِ الْجَلَالُ وَالْجَلَالَةُ
بُزُرْكْوَارِي وَبُزُرْكِي الْكَرِيمُ بَنْلُوكَارِ الْكِرَامُ وَالْكُرَمَاءُ جِ
الْكَرِيمُ بَنْلُوكَارِي الرَّقِيبُ نِگَاهْبَانْ الرُّقَبَاءُ جَمْعِ ٩
الْمُجِيبُ پَاسُخْ گُنْنْدَهْ الْمُجِيبُونَ جِ الْوَاسِعُ فَرَاخْ عَطَا وَدَانَا

الحكيم دريست كار وگفتار الحكماء الحكمة دريست
كابن الودود دوست دار مطيعان المجيد والماجد
بزرگوار الامجاد حاضر الباعث فرستنده وبزاركير زنده
الشهيد والشاهد گواه وحاضر الشهداء والشاهدون
والشهد والاشهاد والشهود الحق سزاى الحمد
الوكيل گاربران الوكلاء القوى توانا الاقويا ج
المتين استوار الولى يار ودوست الاولياء ج الحميد
والمحمود ستوده المحصى شمار زنده ودانا وتوانا المحصوخ
المبدى افرينده خشت بار المعيد افرينده دگربار
المحى زنده كننده المميت ميراننده الحى همه زنده

اَلْاِحْتِيَاجُ اَلْقَيُّومُ وَالْقِيَامُ وَالْقَيِّمُ وَالْقَائِمُ بِاَيْنَدَه اي الباقي
اَلْوَاجِدُ وَالْاَحَدُ يَكْ اَلْوَاحِدُ وَالْاُحَادُ اَلْوَحْدَةُ وَالْحِدَةُ

يَكَانَكِي: اَلصَّمَدُ مِهْتَرُ وَبِنَاهُ بِنَازْمَنْدَانْ: اَلْقَادِرُ وَالْقَدِيرُ
سيد والمجتمعين

وَالْمُقْتَدِرُ تُوَانَا: اَلْمُقَدِّمُ فَرَابِيشْ دَارَنْدَهْ اَلْاَوَّلُ هَمِيشَهْ
الفاعل

وَاُخْنُسْتْ اَلْاَوَّلُونَ وَالْاَوَائِلُ وَالْاَوَالِجُ اَلْاَخِرُ وَالْاَخِيرُ
اول

هَمِيشَهْ وَوَابَسِينْ اَلْاَخِرُونَ جَ اَلظَّاهِرُ بِنَدَا هَسْتِي وَغَلَبَه كُنَنْدَه
الدنيا والاخروي

اَلْبَاطِنُ نَابِيدَا: اَلْبَرُّ وَالْبَارُّ بِنِيكُوكَارَ اَلْاَبْرَارُ وَالْبَرَرَةُ جَ
حسن الفعل

اَلْمَبَرَّةُ وَالْبِرُّ بِنِيكُوكَارِي: اَلتَّوَّابُ تَوْبَه دَهَنْدَه وَتَوْبَه
اي مغفر

كُنَنْدَه اَلْمُنْتَقِمُ دَادْسِتَانْ اَلْعَفُوُّ بُوشَنْدَه گُنَاه اَلرَّؤُفُ
ساتر الذنب

وَالرَّؤُوفُ مِهْرَبَانْ اَلرَّأْفَةُ وَالرَّأْفَةُ مِهْرَبَانِي اَلْوَالِي

كاردار الولاة ج المقسط راست خشش المقسطون ج الجمع
شاور الموهبة
فراهم اوزنده الغنى والواجد وانكر الاغنيا والواجدون ج
اي الغنى الكامع
الغنى والغنية والوجد والجدة وانكرى المغنى زى نياز
اي بلا حاجة
كننده المغنون ج المانع بازدارنده بلاء الضار زيان زدهنده يعطي
خسران اي مانع البلية فاعل
الضر والمضرة زيان المضار ج النافع سودرسان دهنده النفع
بفتح
والمنفعة سود المنافع ج النور روشن كننده الهادى
المضي
راه نماى الهداة والهادون ج البديع والفاطر نوافريننده
خالق جديد
الباقى همنشه وپاينده الوارث ميراث كيرنده الوراث
اي الآخذ دائم
والورثة والوارثون ج الرشيد باست تقدير وراه نماى
الصبور زى شتاب الصبر ج فصل الازلى والقديم
بلا تعجيل

وَالدَّايِمُ وَالْابَدُ هَمِيشَهْ الْاَبُودُ وَالْأَبَادُ جَ الْقِدَمُ

وَالدَّوْمُ وَالدَّوَامُ وَالدَّيُومَةُ وَالْاَزَلُ هَمِيشَكِي الدَّيَانُ

يَادَاشْ دِهَنْدَهْ الْحَنَّانُ مِهْرَبَانُ الْمَنَّانُ مِنَّتْ نِهِنْدَهْ الرَّبُّ ٣

اى واضع المنو حق العمل

خُدَاوَنْدُ وَيْرُوَرْدِكَارُ الْاَرْبَابُ وَالرَّبُوبُ جَ الرَّبُوبِيَّةُ

اى المربى

خُدَايِ الْمَوْلَى يَارَخُدَايِ النَّصِيرُ وَالنَّاصِرُ يَارِي دِهَنْدَهْ

الْاَنْصَارُ وَالنُّصَّرُ الْقَرِيبُ نَزْدِيكْ بِعِلْمِ الْبَعِيدُ دُورْ بِقُدْرَتْ ٦

الْاَعْلَى وَالْاَكْرَمُ بُزُرْگْوَارْتَرُ الْاَعَالِي وَالْاَكَارِمُ جَمْعٌ

الْمُحِيطُ دَانَا وَهَلَاكْ كُنَنْدَهْ الْمُحِيطُونَ جَ الْكُلِّي فِي بَسْنَدَهْ

يعلم مهلك

كُشَنْدَهْ الْمِينْ آشْكَارَا وَيِدَاكُنَنْدَهْ الْفَرْدُ وَالْوِتْرُ يَكَانَهْ اى الله

ظاهر المظهر

الْغَوْثُ وَالْغِيَاثُ وَالْمُغِيثُ فَرْيَادْرَسْ الْمُسْتَعَانُ اَنَكْ يَابِي اَرُو مِنَهْ خواهند

الذى يستغاث منه

الباب الثاني

في اسماء النبي عليه السلم وأصحابه رضي الله عنهم أجمعين

النبي آگاه کننده از خدای تعالی الانبیاء والنبیون والنباء
النبوة بیغامبری المتنبی پیغمبری بدروغ الرسول والمرسل پیغمبر فرستاده
الرسل والمرسلون ج الرسالة والالوکة والالوک والملکة
بیغام الرسالات والرسایل ج الوحی الهام وبیغام واشارت
وسخن پنهان ونوشته الوحی ج برخاء الوحی بخ ونشان وخی
محمد واحمد بغایت ستوده الماحی ستره کفر الحاشر انک
نحشت خیز روز حشر ازکور العاقب وابسن پیغمبران المصطفی
برگزیده المصطفون ج المبشر والبشیر مژده دهنده البشر

وَالبُشرَى جَ البُشَارَةُ وَالبُشرَى مُرَدِّدَانِ البُشَارَةُ وَالفَرحَةُ
مُرَدِّدَانِ كَأَنَّهُ النَّذِيرُ وَالمُنذِرُ يُقِيمُ كُنْدَهُ النُّذُرُ وَالنُّذُرَاءُ
وَالمُنذِرُونَ جَ النَّذِيرُ وَالنُّذُرُ أَيْضًا الإِنْذَارُ النِّذَارَةُ يُقِيمُ خَيْرَهُ اللهُ ٣
كَزَيْدٍ خُذَايِ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ مُعْجِزَاتُ مُعْجِزَانِ المُزَّمِّلُ وَالمُدَّثِّرُ جَامَهُ
دَرَسْرَا وَرِدَاءَهُ فَصْلٌ الآلُ وَأَهْلُ البَيْتِ خَانْدَانُ العِتْرَةُ
رَأْسُ جَانِبِهِ
خُوِيشَانُ نَزْدِيكُ الصَّحَابَةُ وَالصَّحْبُ وَالصَّحَابُ وَالأَصْحَابُ يَارَانُ ٦
أَقْرِبَاءُ مُرَتَّبٌ
الخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ جَهَارْيَارُ الصِّدِّيقُ وَالعَتِيقُ أَبُو بَكْرٍ وَاسْمُهُ
لَهُ مُتَأَخِّرٌ
عَبْدُ اللهِ الفَارُوقُ وَأَبُو حَفْصٍ عُمَرُ ذُو النُّورَيْنِ وَأَبُو عَمْرٍو وَعُثْمَانُ
أَبُو الحَسَنِ وَأَبُو تُرَابٍ وَالمُرْتَضَى عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ الزَّهْرَاءُ ٩
وَالبَتُولُ فَاطِمَةُ السِّبْطَانِ وَالسَّيِّدَانِ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ الصِّدِّيقَةُ

وَالْحُمَيْرَا عَايِشَةْ سَيِّدُ الشُّهَدَا حَمْزَةْ اَسَدُ اللّٰهِ عَلِيْ سَيْفُ اللّٰهِ

خَالِدْ وَلِيدْ جَوَابِيْ النَّبِيْ زُبَيْرْ عَوَّامْ جَبْرُ الْاُمَّةْ عَبْدُ اللّٰهِ بْنْ عَبَّاسْ

٣ اَلتَّابِعُوْنْ كَيَانِيْ يَا رَا اَبْرَادِيذَهْ بَاشَنْدْ الْمُهَاجِرُوْنْ اَنَكْ اَزْ مَكَّهْ

بْمَدِيْنَهْ اَمَدَنْدْ بَرَايِ دِيْنِ الْهِجْرَةْ بُرِيدَنْ اَزْ بَرَايْ وَنِشْتَنْ ذُوالْهِجْرَتَيْنِ

انک دُو مِجْرَتْ کَرْدْ خِشْتْ خَلِيْفَهْ وَدِيْگَرْ بْمَدِيْنَهْ الْاَنْصَارْ

٦ يَا رَا يَانِيْ کَهْ اَزْ مَدِيْنَهْ بُوذَنْدْ الْمُخَضْرَمُوْنْ شَاعِرَانِيْ کَهْ جَاهِلِيَّتْ

وَاِسْلَامْ دَرْيَافْتَنْدْ الْجَاهِلِيَّةْ پِيشْ اَزْ اَمَدَنْ بِيغَامْبَرْ الْفَتْرَةْ

٨ وَالْبَقِيَّهْ جَنْدَانِيْ کَهْ مِيَانْ دُو پِيغَمْبَرْ بُوذَنْدْ دَرْ اَمَدَنْ اَهْلُ الرِّدَّةْ کَيَانِيْ کَهْ

اَزْ دِيْنْ بَرْگَشْتَنْدْ اَزْ پَسْ وَفَاةْ رَسُوْلْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ الْمُعْجِزَةْ اَلْخُلُوْقْ

٩ دَرْمَانَنْدْ الْبُرْهَانْ وَالْحُجَّةْ وَالْبَيِّنَةْ وَالسُّلْطَانْ وَالثَّبَتْ حُجَّةْ

فصل في مشاهير الانبياء والقابهم عليهم السلم

الخليفة وابو البشر آدم · الوصي وولي العهد شيث · خنوخ

وادريس شيخ المرسلين نوح · الخليل ابرهيم · الذبيح اسحق ٣

الصادق اسمعيل · اسرائيل يعقوب · الصديق يوسف بنو اسرائيل

اسباط يعقوب · الاسباط اولاد فرزندان ايشان الواحد سبط · الكليم

والنجي موسى الوزير هرون · فتى موسى يوشع بن نون · الخضر م ٦

خطيب الانبياء شعيب · كلمة الله وروحه والمسيح

عيسى · المسيح الكذاب دجال · السيد والحصور يحيى

ابن زكريا · عزير وصالح وهود ولوط والياس ذو الكفل مع ٩

الياس وقوله تعالى سلام على ال ياسين يعني الياس واتباعه ذو النون

وصاحب الحوت يونس بن متى صلوات الله عليهم أجمعين

الباب الثالث

في كتب الله المنزلة وما يناسبها

٣ الكتاب والسفر والزبر والقط والصحيفة نامه.

التوراة كتاب موسى. الإنجيل كتاب عيسى. الزبور كتاب داود

القرآن والفرقان والفرقوني وفي قوله تعالى وقرآن الفجر

اسم القرآن

يعني صلاة الصبح. ام القرآن وفاتحة الكتاب والسبع المثاني

والصلاة سورة الحمد. السبع الطول هفت سورة دراز برين

٩ قوارع القرآن اينهاي مزبر كوار. المثاني سورتهاي قرآن دراز

وكوتاه. السبع هفت يك. الاخماس پنج اينها الاعشار ده اينها

الآية نشان الآيات والآيج الآيات المحكمات انك يك معنى را
محتمل بود وبش المتشابهات آنج معانى بسيار را محتمل بود التفسير
فط
آنج معنى هويدا كند التاويل آنج معنى باوى كردد المعنى والنحوى مقصود
٣
بيدا اى بين اليه يرجع
از سخن الكلام والحديث والاحدوثة والقصص سخن الكلمة
از الكلام
يك سخن وقيل دا نيز كلمه كويند الكلمة العوصاء الغريبة
والكلمة العوراء القبيحة القصة من النبأ والخبر والاثر خبر
٦
السورة من الحرف م والحرف ايضا يك كلمة وقرآن را نيز حرف
كويند حروف المعجم وحروف التهجى ا ب ت ث ابوجاد ابجد
يقولون
الفواصل آخر ايتها الفاصلة يكى فصل الجامع والمصحف
٩
والكراسة من الجوامع والمصاحف والكراريس حاشية

وَالشِّيرَازُ بَنْدِ مُصْحَفِ الْقَضِيمِ وَالرَّقُّ آنْ پُوسْتِ كه بَرْ وُ نَوِيسَنْد
(يكتب عليه) (المجلد الدرك)
اَلْقُضْمُ وَالْقَضَمُ جِ السُّفُونَةُ جَرِيدَهٔ جُوبِينْ الْوَرَقُ الْاَوْرَاقُ
الصَّفْحَةُ يَكْ سُوِي وَرَقِ النُّسْخَةُ اَلْخ اَزْ اَنْجَا نُسْخَتْ كِتَابْ اَلْوَرَّاقُ ۳
(لمحذوف) (ياسبة)
كَرَّاسَهْ نُونِ الْوَرَاقَةُ پِيشَهٔ اُو اَلْكَاتِبُ وَالسَّافِرُ نَوِيسَنْدَهْ
(الجرونة)
اَلْاُمِّيُّ نَانَوِيسَنْدَهْ اَلْكُتَّابُ وَالْمَكْتَبُ دَبِيرِسْتَانِ اَلْكَاتِبُ
وَالْمُكَاتِبُ جِ الْمَكْتَبُ وَالْمُكْتِبُ خَطْ اَمُوزَ اَلْقِرْطَاسُ ۶
وَالْكَاغَذُ وَالْبَيَاضُ كَاغَذِ اَلسَّجِلُّ پَنْدْ نَامَهْ اَلْعُلْوَانُ
(اي الحكمة)
وَالْعُنْوَانُ مِ اَلسَّطْرُ وَالْخَطُّ خَطِ الْاَسْطُورَةُ وَالْاِسْطَارُ اَفْسَانَهْ
مِنَ السَّطْرِ الْاَسَاطِيرُ جِ الْمِسْطَرُ خَطْ كَشْ اَلطِّرْسُ وَالطُّومَارُ ۹
وَالدَّفْتَرُ مِ اَلْمِهْرَقُ مُهْرَهْ كَرْدَهْ اَلْقَلَمُ خَامَهْ بَرَاشِنْدَهْ
(مفعوله)

اَلْبَرَاعَةُ نَا بَرَاشِيذَهْ • اَلْبَرَايَةُ بَرَاشَهْ قَلَمْ • اَلْجِلْفَةُ بَرَاشْ قَلَمْ •
يُقَالُ اَطِلْ جِلْفَتَهُ • اَلسِّنَّةُ سَرِ قَلَمْ اَلشَّقُّ شِكَافِ قَلَمْ وَخِزَاوُ •
اَلْمِقْلَمَةُ قَلَمْدَانْ قَلَمْ مُحَرَّفْ سَرْكَرْ • وَحَزَمْ سَرْ رَاسْتْ • اَلْمِقَطُّ
اَلْخِ قَلَمْ رَا سَرْ بَرُو وَبُرُوزْ مَنَبْ • اَلْمِحَكُّ اَلْخِ بِنِشْتَهْ بِدَانْ بُرُنْدِ •
اَلسِّكِّينُ كَارْدْ • اَلدَّوَاةُ بُرْكَارْ • اَلدَّايِرَةُ اَلدَّوَايِرْ
اَلنُّقْطَةُ اَلنُّقَطُ وَالنِّقَاطُ اَلْفِنْدَاقْ صَحِيفَةُ اَلْحِسَابِ
اَلْمِحْبَرَاكْ دَوَاتْ شُوبَهْ • اَلدَّوَاةُ اَلدَّوَاجْ اَلدَّوِيُّ سَحِ اَلنَّقْشُ
وَالْخِضَابُ سِيَاهِي دَوَاتْ • اَلْكَرْسُفُ وَاللِّيقَةُ پَنْبَهْ يَا اَبْرِيشَمْ
كَهْ دَرْ دَوَاتْ بُوذْ • اَلْفَرْضَةُ وَالْمِلْيَقُ اَلْخِ كَهْ سِيَاهِي دَرُو بُوذْ •
اَلْحِبْرُ وَالْمِدَادُ اَلْمِحْبَرَةُ جِيرْدَانْ اَللَّوْحُ وَالرَّحْلُ اَلْاَلْوَاحُ

وَالرِّحَالُ الصِّمَامُ الخ سِرِّ مُخَبَّرَہ بذاں اُستوار کُنند الطَّلَامَۃ
رُکوی یا لَحج بذاں باک کُنند الفِرَاعَۃ رُکوی کہ بذاں قلم پاک
وظہ الثوب
کُنند المُسَرَّس جزوہا بہم وابستہ الرَّسَن شتراں کہ زر ۳
ای الجمول
مربوطہ المجمعہ
المُجَلَّد بوستکردہ المُذَہَّب بزر کردہ المُفَضَّض بسیم کردہ

البَابُ الرَّابِعُ فِي شَرَايِعِ الإِسْلَامِ

الإِيمَانُ وَالإِسْلَامُ وَالحَنِيفِيَّةُ مُسْلِمَانِي المُؤْمِنُ وَالمُسْلِمُ ۶
وَالحَنِيفُ مُسْلِمَانِ الدِّينُ وَالمِلَّةُ كِيش الأَدْيَانُ وَالمِلَلُ الدِّينِ
وَالمُتَدَيِّنُ دِين جَار الرَّبَّانِيُّ وَالرِّبِّيُّ خُدَاي شِنَاس الشَّرْعُ
حافظ عامل
وَالشَّرِيعَةُ وَالشِّرْعَةُ رَاہ دِين صِبْغَةُ اللهِ دِينُ اللهِ ۹
الفَرِيضَةُ وَالفَرْضُ وَالمُفْتَرَضُ فَرْمُودَہ خُدَاي السُّنَّةُ

رمود و رسول و کرده او بدعة و البدع نوا و ورده النفل
ای جمع رجل
و النافلة و الفضیلة و التطوع و السبحة طاعتی که نه فریضه
ای و فعلی
بوذونه سنت الطاعة فرمان بردار ی المعصیة و العصیان ۳
یکون
نافرمانی الوضوآب که بدان دست و روی شوینند الوضوء
ای بجمل الامر
التوضوء الغسل اسم من الاغتسال المرحاض و المغتسل آبجا
بالا بغتسل
که سر و تن شوینند السواک و المسواک م الجنابة م الجنب ۶
الدرس الدرس
جنابت پلید واحد و جمع و مذکر و مونث جرو یکسان
ای مفرد و جمع و مذکر
بوذ الحدث هرچ طهارت تباه کند النجاسة پلیدی النجس
النجاسا جمع
پلید اللمعة آبجا آب بوی نرسد در غسل و طهارت فصل ۹
الیه ما نصل
المسجد مزکت الجامع مزکت آدینه رحبة المسجد فراخای مزکت

اَلرَّحَبُ وَالرِّحَابُ ج اَلْمِحْرَابُ جای امام در مسجد اَلْاِمَامُ پیش
نماز و پیشوا اَلْمُقْتَدِی وَالْمُؤْتَمُّ جماعتی اَلصَّفُّ رسته وَفِی قَوْلِهٖ
تَعَالٰی ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا یعنی اَلْمُصَلّٰی وَقِیْلَ مُصْطَفِّیْنَ ای مجتمعین اَلْاَذَانُ ۳
وَالْاِذْنُ بانگ نماز اَلْاِقَامَةُ قامت اَلتَّثْوِیْبُ اَلصَّلٰوةُ خَیْرٌ
مِنَ النَّوْمِ گفتن اَلْمُؤَذِّنِ اَلْمِئْذَنَةُ اَلْمَنَارَةُ اَلْمَاذِنُ ج اَلْقِبْلَةُ
القول
اَلصَّلٰوةُ نماز و درود بر پیغامبر و دعا و استغفار صَلٰوةُ الصُّبْحِ ۶
وَالْغَدَاةِ نماز بامداد صَلٰوةُ الضُّحٰی نماز چاشت صَلٰوةُ الظُّهْرِ
وَصَلٰوةُ الْاُوْلٰی نماز پیشین صَلٰوةُ الْعَصْرِ وَصَلٰوةُ الْوُسْطٰی
الی العصر
نماز دیگر وَقِیْلَ صَلٰوةُ الْوُسْطٰی صَلَاةُ الصُّبْحِ صَلَاةُ الْمَغْرِبِ ۹
وَصَلٰوةُ الْعِشَاءِ الْاُوْلٰی نماز شام صَلَاةُ الْعَتَمَةِ وَصَلَاةُ الْعِشَاءِ
اول اخر النهار

الاخرة نماز خفتن الوتر وقتم التراويح صلاة
الخوف نماز در حرب صلاة الكسوف نماز آفتاب كرفتن
صلاة الخسوف نماز ماهتاب كرفتن صلاة الاستسقا نماز
باران خواستن صلاة القصر نماز سفر السبحة تسبيح التسبيح
فصل الصوم والصيام رون النية م النيات
السحور والفلاح الخ سحر كاه خوردن الفطور والفطوري
الوقت بوحل
الخ بذا رون كشانند الفطرون كشاند رجل فطر وامراة
اى مجلول
فطر رون كشاذه واحد وجمع مذكر ومونث يكسان وبمجنين مثل
رجل صوم وامراة صوم وقوم صوم عيد الفطر عيدرون
الصايم والصوم مان رون دارا الصوم والصيم جمع
اى ماسك الصوم

فصل الزکوٰۃ الخ واجب باشد اذ ان از اخواسته
یعطی من المال
النصاب اصل مال که چون بدان حد رسد زکوۃ واجب شود
یصیر
الوقص والشنق ما بین الفریضتین الصدقۃ الخ بد هند
یعطی
نه بر سبیل وجوب وقد تسمی الزکوۃ صدقۃ الساعی والجانی
والمصدق والعامل فراهم آرنده صدقه النض والناض والصامت
جمع
زر وسیم الناطق شتر وگاو وگوسفند المال والنشب
والعرض خواسته البضاعة پاره که از مال جدا کنند وجای
تاجیه یقطع
فرستند الکنز گنج الرکاز مال که از زیر زمین یابند الواجد
بجدون
بیابنده الوفر مال بسیار مال لبث بر هم نهاده وجم ودبر ودثر
موضوع
تالد وتلید ومتلد ومتلدی ترینه طارف وطریف ومطرف
ای القدم

مکتسب ضمار از دست شد ۵ معد ساخته نقد حاضر
ملموس اسم المعد
عینه نسیئه فصل ۶ الحج ثم الحاج حج کن الحجاج والحاج
والحجیج والحجج المعاقر حج کول الصارون والصرون حج الحجاج
ناکرده الحقیر بدرقه الحقان مرد او العمرة ۷ القارن انکه حج
ما عمل ای العمرة
وعمره نهم کند المفرد انکه حج تنها کند المتمتع ان محرم که بعمره وقربان
ویابرون از حرم بیرون ابن المحرم والحرام حرم کرفه الحرم ۸
المحل والحل والحلال از حرم بیا من المیقات الجاکه از و حرم بیرون آید
کیرند جون جحفه اهل شام را وذات عرق اهل عراق را ویلملم
ناحزون
اهل یمن را وقرن اهل نجد را وذو الحلیفه اهل مدینه را المعروف ۹
والموقف وعرفات انجاکه حج کنند جبل الرحمة کوهیست در زان موضع ذلک الرحمة

جمع والمزدلفة والمشعر الحرام مزدلفه منى مسجد الخيف مزكتى است بمنى
الشعيرة والشعائر نشانهاى حج وطاعتهاء كه انجا كشند المشاعر
جايكاههاى عبادت انجا التقت انج دو مناسك بجاى ارند جون
بجون رمى
كشتن شتر وموى سر سترون دن وجزان البدنة والنسيكة
عزدلد الحلق المحر
والذبيحة انج قربان كنند انجا البدن والبدنة الهدى والهدى
انج انجا فرستند براى قربان الاضحاة والاضحية والضحية انج
يضحون
قربان كنند هر جايكه باشد الاضحى والاضاحى والضحايا
عيد الاضحى عيد كوسفند كشان المحصب انجاكه سنك اندازند
برمى
الجمار ان سنكها كه انجا بيندازند الجمرة يكى فصل
يرمون

وام رحم

البلد الامین والبلد الحرام وام القری وحرم الله وصلاح
وسبوحة مکه · بکة وبطن مکة اندرون مکه ·

البیت الحرام والبیت العتیق وبیت الله والکعبة والبنیة ۳
خانه خدای · تاج الکعبة درخانه · لبس الکعبة جامه خانه ·
سدنة الکعبة خادمان الواحد سادن · الحطیم دیوار بست
خانه
بیرون خانه ازسوی مغرب · الحجر از مقدار کعه حطیم بزو محیط است ۶
جانب
الحجر الاسود سنگی است بر رکن یمنی نهاده · مقام ابراهیم
موضع
سنگی است نشان پای وی بر آنجا · زمزم چاهیست در مسجد
هو
حرام · الحرم کرد اکرد مکه · المطاف طواف گاه · المسجد ۹
ای موضع ای حوله
الحرام مزکت مکه · المسجد الاقصی مزکت بیت المقدس

الصفا والمروة دو كوه استبمكه ابو قبيس كوهى دیكر
انجا معروف ثور اطلى غار رسول صلى الله عليه ثبير وحرا
٣ دو كوهستانجا العروض مكه ومدينه دار الهجرة ويثرب
والمدينة وطيبة مدينه رسول صلى الله عليه فصل
الغزو والمغزى والغزاة والجهاد قصدى كه سوى دشمن
٦ بوذ بحرب الغزوات والمغازى ج الغانى والمجاهل غانى
الغزاة والغزى والغزى ج المطوعة كسانكه خوذى
خوذ بغزو شوند البطل والكمى والشجاع والشجيع والصمة
٩ دلير الابطال والكماة والشجعان والشجعا والشجعة ج
البهمة انكه رو بظفر نياوند المقاتلة مردان جنكى المغوار

بسیار غارت المخرب حرب دوست المردی انکه اورا در حرب
اندازند المخشّ والمسعر جنگ انگیز المشیّع والبتّد والبخّد
والبخّید سخت دلیر الایس والاهیس وی باک المقدام فابیش
شونده المطعان نیزه زن المغامر انکه در میدان حرب شود الشاک
والشاکی والشایک والشاک والشاکی باسلاح المدجّج
تمام سلاح الاعزل که سلاح ندارد الدارع والمستلیم بارزه
الجاسر بی زره ونی خود الدارس والتراس باسپر الاکشف
بی سپر الرامح نیزه دار الاجمّ والمعزال بی نیزه النابل والنابّ
تیردار الفارز انکه تیر وشمشیر دارد السایف والمسیف
شمشیردار الامیل بی شمشیر المقوّس انکه کمان دارد الاقلب

ذی کمان المقنع خود دار فصل العسکر و الجند و الجیش
و الجحفل لشکر. المعسکر لشکرگاه. الجندی سپاهی
الکتیبة و الفیلق فراهم اورده. المقنب و المنسر سی تا چهل
السریة مقدار چهار صد. الجمة مزار. الجمر و الرهم و العرمرم
بسیار. اللجب بسیار بانگ. اللهام که موج میزند نیست کند
الأرعن که بیابان کوه مانند. الجرار که خویشتن همی کشد. البعث
کروهی که باجای فرستند. الجریدة کروهی جدا کانه همی رانام زد
کرده. الرمانة انکه کوی موج همی زند از بسیاری. الزجف کروهی
که بیکار سوی دشمن شوند. الحفل لشکر اندک. الجضیرة
چهار یک تن. النفضة و النفیضة کروهی که راه را و جزان از جاسوسان

پاک دارند صاحب الجیش سپاه سالار الوازع انک لشکر
ای یطهرون
فراهم آرد الوزعة ج الفارس سوار الفوارس والفرسان ج
یفعل
الفروسة والفروسیة والفراسة سواری الکفل والاکیل ٣
بد سوار الراجل پیاده الرجل والرجلة والرجالة والرجال ج
الرجلة پیادگی العدی پیاده کان پیش لشکر مقدمة الجیش
لشکر
پیش اهنگ الساقة والبسنان المیمنة راست لشکر ٦
ای تحی الاخر
المیسرة چپ لشکر القلب میان لشکر الخمیس از لشکر
که این پنج رکن دارد الجناح کرومی که برد و سنوی لشکر باشد
یکون
ناحیه
اجماعه
استظهار را کتیبة ملمومة گرد کرده وجاوا وخضرا ٩
ای مجتمعة
أن
که سیاه نماید از بسیاری آهن شهبا و ملجاء سپید از روشنی
تبصر

سلاح · خرسا وی بانک از بسیاری زجراحة که در حبلی بجرک
وتتوانند رفتن از انبوهی · الطلیعة والبغیة طلایه · الطلایع
ما بعد کمی الکثره
والبغایاج الجاسوس والعین خبر برزوه · الربیئة والدیذبان
بجوی ای بطلب
دیده وان · الطبل والکوس والبوق والعلم واللواء والرایة علم
الذی یصر عالیا
العقاب والبند علم بزرگ · السومة نشان در حرب · الکول
صف وابنین در حرب · المنجنیق والعرادة والنفاطة م
الوهق کمند · العشربنیة والرزق بیستکانی فصل
الحرب والباس والهیجاء والهیجا والوغی والوقعة
والوقیعة واللقاء والقتال کارزار · الجومة والمعرکة
والمعترک والملحمة حرب گاه · المازق والمازم والمافق
موضع

تنکای حرب الثغر والثغرة در بند میان اسلام وکفر
موضع صنو
یوم الصباح ویوم الصیلح روز غارت النهبی والنهب
انج بغارت بیارند البرد والسبی برده السبیة زن ٣
سبی طیبة که اندروی شبهتی نباشد خبثة ضدها
فیه لالون
الفیء والنفل والنافلة والغنیمة والغنم والمغنم
غنیمت الربع والمرباع جهاریک غنیمت که رئیس لشکر ٦
برد اردو الصفیة والصفی انج برگزیند برای خویشتن
یرجع لاهل
بیش از قسمت النشیطة انج از مال کافر یابند در راه
الطریق یحدون
الاسیر والاخیذ والعانی دست بکر کرده الاسرا ٩
ماخوذ عد
والاسری ج الاساری انج المستاسر دست فابند داده ١١
اعطی الاسر

الطليق از بند رهاکرده المستجير والمستامن زينهار خواه
الجريح والقريح خسته الجرحى والقرحى القتيل کشته
القتلى الصريع افکنده الصرعى المضرج والمرتمل خون
الوذ العفير والمعفر خاک الوذ المجدل بر زمين افکنده
الشهيد والمستشهد شهادت يافته درراه خدای تعالى
الباب الخامس في سائر الاديان
الال والاصر والعهد والذمة زينهار خراج الراس
والجزية کزيت الجزى المعاهد والمسالم عهدکن
الذمي زينهاري الجزي انک عهد نداري اهل الکتاب
جهوذان وترسايان اليهودي جهوذ اليهود والهودج

اليهودية جهوذى وزن جهوذ · الحبر دانشمند ايشان
وجزايشان العسلى نشان ايشان الصلوة والكنيسة
كنشت المدراس انجاكه توريه خوانند الفهرست كتابخانه ٣
ايشان التابوت انجاكه توريه دروى نهند العبرية والعبرانيا
لغت ايشان فصل النصرانى والنصران مرد ترسا
النصرانية والنصرانة زن ترسا النصارى ج النصرانية ٦
ترسای الصابى جنسى از ايشان القس والقسيس دانشمند ايشان
الاسقف حاكم ايشان الشماس عدل ايشان الشمامسة ج
الجاثليق حكيمشان المطران فروتر ازوى بمرتبه الراهب ٩
زاهد ترسا ان الرهبان ج الرهابنة ج الرهبانية برزبذن ان
وزربذن
حسناء

الابيل سر زاهدان الابيلونج الدير والصومعة والقوس
جايكاه زاهدان الاديار والديرة والصوامع الطربال
٣ صومعة بزرك الديرانى خداوند دير الهيكل بت خانه
الهياكل الصوم والبيعة كليسيا الوافه والوايف
خادم خانه جليبا الممنج انجاكه قربان كنند الصليب جليبا
الصليب
٦ الصلبانج الناقوس انج بزشند براى نماز الواقيسج الزنار
بهر اجل
انج برميان بندند الزنانيوج الفصح عيد شان كه كوشت خورند
على الوسط
السعانين والسباسب والدنح عيدهاست ايشان را
٩ فصل المجوسى كبر المجوسج المجوسية كبرى
وزن كبر المجوسيات ج الهربذ خادم اتش الهرابذج

المشمس افتاب برست · الموبذ حاکمشان الموابذ فج المرزبان

مهترشان المرازبه فج الکسیتیج انج برمیان بندند الناووس

کبرهم

انجا کی مرده بنهند النواویس الحرج کاهو الحراج بیت النار ٣

موضع المس بموضع

اتشکاه · الفهلویة لغتشان الغیار نشان اهل ذمت فصل

ای لغتهم

الکافر ناکرونده · المشرک والشرکی هنباز کوی الشرک

الذی یشرک بغول

والشرکة هنبازی المنافق انک کفر نهان دارد · الزندیق ٦

یستر کفره

انک نور وظلمت کوید الزنادقة فج المرتد از دین برگشته

ای یقول بالنار والظلمة رجع

الوثن والصنم والبد والزور والرون بت · الوثنی بت پرست

یعبد

الجبت والطاغوت هرج انرا میرستند حزخزالی الطواغیت ٩

ای یعبدون

النصب والنصب هرج بجای کنند برای پرستش جون سنگ ومثل ان

یرحل یقام لاجل العباده مثل اه

اللات والعزى وهبل ويعل ومناة وسواع ويغوث
ويعوق ونسر وود واساف ونائلة نام بتانى است كه

٣ هر قوى را بودست كانوا الباب الاول من القسم الثانى
فيما لا بد من معرفته · الشئ يجيز الاشياء ج الاسم والسم نام
الاسماء ج الاسامى ج اللغت والوصف والصفة نشان
٦ المتعت والمتصف نشان بذيرد الجنس والصنف والنوع
والضرب والفن والاسلوب كونه النوع كم از جنس
الموجود هست · المعدوم نيست · الجوهر انج بخود بايد بيوندد
٩ العرض انج بخيزى بايد النفس والعين والذات والوجود
هستى القديم ديرينه · الحديث والحادث نو · المكان

وَالجِبِلَّةُ وَالبَرِيَّةُ
وَالوَرَى وَالأَنَامُ افرِنده الطَّبْعُ وَالطِّبَاعُ وَالطَّبِيعَةُ سرشت
اى مخلوقة
وَالسَّجِيَّةُ وَالغَرِيزَةُ وَالنَّحِيتَةُ وَالنِّحِيزَةُ وَالسَّلِيقَةُ وَالضَّرِيبَةُ الديد والدين و
وَالشَّاكِلَةُ وَالشِّيمَةُ وَالدَّأْبُ وَالعَادَةُ وَالخُلُقُ
خُوى المِزَاجُ وَالخِلْطُ آميزش المِرَّةُ وَالقُوَّةُ نيرو الحَرَارَةُ وفعلها
كرمى البُرُودَةُ سردى الرُّطُوبَةُ ترى اليُبُوسَةُ خشكى ٦
البَلْغَمُ مر المِرَّةُ كش المِرَّةُ الصَّفرَا كش زرد المِرَّةُ السَّوْدَا كش سياه
الامشاج والاخلاط كش زرد وكش سياه وخون وبلغم
التَّرْكِيبُ وَالبِنْيَةُ نهاد النَّامِي افزاينده الجَمَادُ وَالمَوَاتُ ٩
اى الشكل والصورة اى نزيد
الخ بيفزايد الأَصْلُ وَالعُنْصُرُ وَالجَمَادُ وَالحَجَرُ وَالنَّبَاتُ وَالحَيَوَانُ
مايزند

والتهيئي

وَالسُّوسُ وَالنَّصَابُ وَالْمَنْصِبُ وَالْمِخْدُ اصل مَرْدُم وجزوه
الْحَاسَّةُ إِحْدَى الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَهِيَ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ وَالشَّمُّ
وَالذَّوْقُ وَاللَّمْسُ أَلْبَابُ ـــــــ الثَّانِي فِي أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ

الْحَيَوَانُ جَانُوزُ الْحَيَوَانَاتُ ج الْمُوتَانُ اِبْجَلَنْ نَدَارِدْ يُقَالُ
اشْتَرِ الْمُوتَانَ وَلَا تَشْتَرِ الْحَيَوَانَ الْحَيَاةَ وَالْحَيَا وَالْحَيَوَانُ زِنْدَكَانِي
الْمَوْتُ وَالْمَمَاةُ وَالْمَوَاتُ وَالْحَتْفُ وَالطُّوقُ وَالتَّمَامُ وَالْمَنُونُ
وَشَعُوبُ وَحَلَّاقُ مَرَكَ الْحَمَامُ وَالْمَنِيَّةُ تَقْدِيرُ مَرَكَ الْمُوتَانُ
اسم الموت
وَالسُّوَّانُ مَرَكَ جَمَارِيَكَ الْحَيَّ زِنْدَهَ الْمَيِّتُ وَالْمَيِّتُ مُرْدَهَ
الاموات
الْأَمْوَاتُ وَالْمَوْتَى وَالْمَيْتُونَ ج الْمَيْتَهَ وَالْجِيفَةُ مُرْدَارْ
الْبَشَرُ آدِي يَكْ رَاكُونْدْ وَجَمَاعَتِي رَانِيزْ الْإِنْسَانُ وَالنَّسَمَةُ
اى يطلقون الواحد وايضا للجماعة بمعنى

اى الروح وهى ان يروح ويرد

اى يحسى على الموتى

مردم الانسی یکی الانس والانس والانیس والناس ج
الاناسی جمع الانسی وانسان واحد وجمع ومذکر ومونث را
کویند الخلق والجنة والجن پری الجنی یکی الجان بذر ۳
پریان الثقلان پری وادی الجن کروهی اند از پریان ولعنة اند
کروهی اند میان پری وادی الملک فرشته الملایکة ج
الروح الامین وروح القدس والناموس الاکبر جبرئیل ۶
میکائیل فرشته روزیها اسرافیل خداوند صور الصور والقرن
والناقور صور عزرائیل وملک الموت فرشته مرگ
الکروبیون والمقربون فرشتکان نزدیک الکروبی ۹
یکی حملة العرش بردارند کان عرش رضوان خازن بهشت

مالك خازن دوزخ • هاروت ومارود دو فرشته كه ببابل اند • هاروت

منكر ونكير دو فرشته كه در كور سوال كنند الروح ملك بقوم

صفا الروحانيون بريان و فرشتكان القعيدان والمتلقيان فرشته

راست وجب مردم الزبانية فرشتكان دوزخ الواحد زبان

ويقال زبنى وزابن وزبنية وكلها من الزبن وهو الدفع •

المعقبات الحفظة فصل الشيطان ديو الوسواس

والخناس ديو كه مردم را وسوسه كند العفريت والعفرية

به والمريد والمارد ديو ستبنه ابليس مهتر ديوان الشناس ديو مردم

جنى اند از خلق بريك پاى در جهند الغول والسلم غول

الغيلان والسلام ج السعلاة والسعلاء بتر من غولان

السعالیج الجاثوم والکابوس والنیدلان الخ درخواب

جنان نمایند که مردم را فروی کیرد الضبغطی کنند که

کوذکانرا بدان بترسانند الضباغطح یاجوج وماجوج ٣

دوکروه اند که ذوالقرنین برایشان سد ساخت فصل بلغ ١

العرب تازی زبانان وتصغیرها عریب بلاهاء الواحد

عربی العجم هرکه جز ایشانند الواحد عجمی الاعراب ٤

اهل بادیه الواحد اعرابی الاعاریب ج ولیس الاعراب

جمعا لعرب العرب العاربة والعرب العربا عرب خالص

المستعربة والمتعربة نه خالص المولد میان عربی وعجمی ٩

فارس والفرس پارسیان الحبش والحبشة م والجمع الحبشان

اَلزَّنْجُ وَالزُّطُّ وَالنُّوبَةُ وَاللُّوبَةُ سِيَاهَانِ اَلْوَاحِدُ زِنْجِيٌّ وَزُطِّيٌّ
وَنُوبِيٌّ وَلُونِيٌّ اَلتُّرْكُ وَبَنُو قَنْطُورَاءَ تُرْكَانِ اَلْوَاحِدُ تُرْكِيٌّ
اَلْغُزُ جِنْسٌ مِنَ التُّرْكِ اَلصَّقَالِبَةُ وَالْبُلْغَرُ مَعْرُوفَانِ وَالسِّنْدُ ۳
اَلرُّومُ وَبَنُو الْاَصْفَرِ رُومِيَانِ اَلْكُرْدُ مِنَ الْاَكْرَادِ اَلْقَفْشُ
كُوفِجَانِ اَلنَّبِيطُ وَالنَّبَطُ كُرْمِيَانِ أَنْدَرْ سَوَادِ عِرَاقٍ اَلْوَاحِدُ نَبَطِيٌّ
وَنَبَاطِيٌّ وَنَبَّاطٌ اَلْقِبْطُ اَهْلُ مِصْرَ اَلْوَاحِدُ قِبْطِيٌّ اَلْخَزَرُ جِيلٌ
مِنَ النَّاسِ وَالْخُوزُ اَيْضًا فَصْلٌ اَلدَّابَّةُ جُمْلَةٌ مُذَكَّرٌ
وَصُونُثُ رَاكُوبِيدٍ اَلْهَامَةُ تُخَنَّثُ اَلسَّامَّةُ زَهْرَدَارٌ اَلسَّوَامُّ
اَلسَّوَامُ وَالسَّائِمَةُ وَالرَّاعِيَةُ جِرْنِكٌ اَلسَّوَائِمُ اَلْوَحْشُ
وَمِنْهُ اَلْوَاحِدُ وَحْشِيٌّ اَلْوُحُوشُ اَلْبَهِيمَةُ وَالنَّعَمُ جُهَارْبَكْ

ذوات الخف اشتر. ذوات الظلف كاو وگوسفند وامو

ذوات الحافر اسب واستر وخر. ذوات المخلب مرغان ودد كان

أبواب الثالث في ترتيب التركيب

السلالة هرج بيرون كشند از چيزى جون اب وجز ان النطفة

والمنى از اب كه بجهه از و بوذ الامنية ج المشج والمشيج

اب مرد باخون زن اميخته الامشاج ج الجبد والتامور والدم

والنفس والدم ماخوذ الاجساد والنفوس والدماء والدمج

الباجر خون سرخ. النجيع خون سياه يا مز العبيط خون تازه.

الجسد والجاسد خون خشك. النغيث خون كه از جراحت برايد

القارت خون كه در پوست ميرذ. الصبيب خون از بخته الجلاية

خون مرتن البصيرة خون بزمين العلقة خون بسته الرشاش
الخ پيشتجذاز خون العظم استخوان القصب والنقو استخوان
مغز دار المخ والنقي مغز الزير والزار مغز تنك العرق
استخوان باكوشت وكوبندى كوشت العراقوج الكسر له الب
كوشت بند ازذ الاكار والكسورج المشاش سرهاى استخوان
كه نرم باشد الغرضوف والغضروف جرنك الرميم والرفات
استخوان ريزيده الهام استخوان مرده الوشيظة پاره استخوان
زيادتى در استخوان اصلى بيوسته الفص والمفصل والوصل بند كاه
العرق رك العصب پى زذ العقبى سنبيذ الخمر كوشت
الحوم واللحام والتخانج اللحمة والمضغة والبضعة پاره

گوشت العضلة گوشت پای امیخته العضو والارب والشلو
والجذل والجارحة والکسر اندام الشوی اعضای کبار هاء ممزوج مع العصب
جوز دست وپای الجلد والمسک والاهاب پوست الجلود ٣
والمسوک والاهبج والجلود فی قوله تعالی وقالوا لجلودهم
کنایة عن الفروج البشرة بیرون پوست مردم وجزو جلد الانسان
الادمة اندرون پوست مردم فصل الصورة والخلقة ٦
والشانة والهیئة صورت الصور والصور والشارات والهیات الجلد باطن
رجل صیر شیر مردی نیکو صورت السنة صورت روی
الدمیة صورت نگاشته التمثال تندیسه الخیال والخیالة ٩
والطیف صورت که بخواب بیند النفس والجسم والجرم والعرض الی صوره
هوی

وَالجَسَدُ وَالعَرَبَةُ وَالبَدَنُ وَالجُوبَا تَنُ العَرَبُ وَالجُوبَا وَالنَّاجُ
اَلصَّدَى تَنُ مُردَه اَلقِتَالُ وَالضَّرِيرُ بَالِيقَ تَنُ القُرُوزُ وَالقُرُونَةُ
٣ وَالقَرِينُ وَالقَرِينَةُ النَّفسُ يُقَالُ اَسمَحَتْ قَرُونَتُهُ بِتَلَبُّشِ رَاسْتَ اسپوی
بِيسْتَاذ اَلعِرضُ اِلخ بِسْتَا بِنْدَ اَز مَرْدُم وَبِنْكُوهَنْدَ اَلشَّخصُ وَالاَل
وَالشَّبَحُ وَالظِّلُّ وَالسَّوَادُ وَالجُثمَانُ كَالبُدَنِ تَنُ اَلقَدُّ
٦ وَالتَّقطِيعُ وَالقَامَةُ وَالقُومِيَّةُ وَالاُمَّةُ وَالقِوَامُ بَالاَى
مَرْدُم اَلقَامَاتُ وَالقِيمُ جَ اَلجُثَّةُ بَالاَى نِشَسْتَه يَاخِتَه
اَلقِمَّةُ بَالاَى مَرْدُم بَرْيَاى اَلرُّوحُ وَالنَّفسُ وَالمُهجَةُ جَانَ
٩ اَلحُشَاشَةُ وَالرَّمَقُ وَالنَّسِيسُ وَالذِّمَاءُ بَالِيقَ جَانَ اَلنَّفَسُ
وَالنَّسَمَةُ دَم اَلصُّعَدَاءُ نَفَسِ دَرَاز وَسَرد فَصْلٌ

الجنين بچه اندر شكم المخلق صورت پذيرفته المخلق
ظاهر امده
تمام خلقت السقط بچه كه از شكم بيفتد الذكر نر ينه
بچه
ای الذكر
از هر جنسی الذكور والذكورة والذكان والذكران جمع ٣
الانثى ماديه الاناث ج الخنثى كه هر دو الت دارد
لمون
اسان
الخنائى والخناث ج المخنث سست مرد العنين والعجز
الرهو
والسريس كه صحبت نتواند كرد الحصور انكه حاجتش نبود زنان
ماضی مهمل
ماجه
العذيوط الذى نخز اعند الجماع والمراة عذيوطة المخدج
الخزء نوعی از شواب شخصها را و لاذرع
كاسته خلق وتمام مدت الخدج تمام خلق وناقص مدت
الناقص
الخدجة ماده واصلها في الناقة السليل بچه دراز وقت
ازماده
مرغام
كه بزايد والانثى سليلة النجل والنسل وزاد الخاص
الولاده
اولاد الغنم
بتولد

وَالطَّلْقُ دردِ زه الْجِسْ دردازبس زه الرُّجُوم ازن زه رحمش
دردكند وناقه رانيز كويند المشير والمسقط والمولد الجا
كه بچه بزمين آيد الميلاد وقت زادن النفساء زاج النفاس
والنفساوات ج والنفاس ايضاً زاجي القابلة والقبول
والقبيل قابلة المخرج والمعوز ركوى كه كودك در زه بجنبد
القماط رشته كه بر وبند نك العقى لخشتين حدث كودك
المهد كهواره الدودا ه بازبج الحزام برتنك فصل
الولد والولد فرزند يكى را كوبند وجمله را نيز الوليد كودك
زاد وبند الولدان والولد ج الوليدة دختر زاده
وبرستار الذرية نسل پرى وادمى وبذران وفرزندان

الطلق دردزه
الجس دردازبس زه
الرجوم ازن زه رحمش
المشير والمسقط والمولد الجا
الميلاد وقت زادن النفساء زاج النفاس
القابلة والقبول
المخرج والمعوز ركوى كه كودك در زه بجنبد
العقى لخشتين حدث كودك
الحزام برتنك
الوليد كودك
الولد فرزند يكى را كوبند وجمله را نيز الوليد كودك
الولدان والولد ج الوليدة دختر زاده
الذرية نسل پرى وادمى وبذران وفرزندان

الذرّيات والذرارى ج العقب والنافلة والورار فرزند

فرزند الرضيع والراضع شيرخواره الرضع والرضّع ج

الرضيعة دختر شيرخواره الصديغ هفت رون المشهر ٣

يك ماهه المحول يك ساله الفطيم والفصيل از شير باز كرده

الجانى فراخيز امذ الحال والدراجة شكر دنا كه كوذك را

بذاز رفتن اموزند السكتة ميوه كه كوذكان مرابنان خاموش ٦

كتد الداجة بازى كوذكان بقال الديناداجة المتغر

والمتغرد ندان برامذه المتغورد ندان بيفتاذه المختل

والمغيل شيرزده الضاوى والمودون ناسيذه المحتل ٩

والمتخبط ديوبخورديذه الجدع بذيروردة المسرهف

يعنى شل كرده

نیک پرورده · القصیع زاد خوست · المجدر اوله برامد طلع
القرجان برنا امد · السوی تمام خلق · الصبی کودک الصبیان ۲
ماطلع علیه الجدری
والصبیة ج الصبیة دختر نینه · الطفل کودک خرد کی را ۳
کوبند وجماعتی را کوبند الطفلة دختر · الناشئ از کودکی
تقال للواحد والجمع وکطفال ظفل
برامده مذکر ومونث یکسان النشاج الانشاج المترعرع
نطلع نعوا
بالبناء · الیافع والیفع والیفعة مرحاسا شده الایفاع ماوی اللبن والنبه ۶
ای یرید الرجل فشبه بغیر
والیفعة ج وجاریة یافعة ویفعة ایضا · الحالم والمحتلم
خواب دیده · المراهق نزدیک رسیده بمردی البالغ والمدرک
الغلام بجر قرب نضل الرجله
رسیده · البکر فرزند نخستین والبکر ایضا والراکس ۹
الاول
جوانه کاو وبذر وماذر را نیز بکر کویند در حال الطریة
سایر ذالبعر ایضا ۷ هذا

دُوَمْ اَلنُّضَاضَةُ وَالعِجْزَةُ وَالزَّمَّةُ فرزند وابسین
وَكَذَلِكَ ابْنُ هَرْمَةٍ وَابْنُ عَجْزَةٍ اَلكِبْرُ میهین فرزند
مذکر ومونث واحد وجمع درین یکسان بود اَلشَّطْرَةُ
نیمی بسر ونیمی دختر اَلاَمْرَدُ بی ریش اَلجَرْوَرُ وَالجَرْوَرُ کند
والله اَلجَرَاوِرَةُ اَلطَّارُ سبلت حمیذه اَلبَاقِلُ نشان ریش
بیذ امذ اَلمُخَطَّطُ خط دار اَوْرَدُهُ اَلمُجْتَمِعُ خط فاهم رسیذه
اَلمُلْتَحِي ریش اور فصل اَلرَّجُلُ وَالمَرْءُ مرد اَلرِّجَالُ
وَالاَرَاجِلُ وَالمَرْوُنَ جَ اَلرِّجَالاَتُ جَ اَلرَّجُلَةُ وَالمَرْأَةُ وَالمَرَةُ
زن اَلنِّسَاءُ وَالنِّسْوَةُ وَالنِّسْوَانُ جَ اَلشَّابُّ وَالشَّارِخُ
وَالفَتِيُّ وَالحَدَثُ جوان اَلشَّبَابُ وَالشَّبَانُ وَالشَّرْخُ وَالفَتْيَةُ

وَالفِتْيَانُ جِ الشَّابَّةُ وَالفَتَاةُ زن جوان الشَّبَابُ وَالشَّبِيبَةُ
وَالحَدَاثَةُ وَالفَتَاءُ جوانی شرخ الشَّبَابِ وَرَيْعَانُهُ
وَعُنْفُوَانُهُ وَرَوْقُهُ وَرَيِّقُهُ اوّل جوانی رجل مُقْتَبِلُ الشَّبَابِ
نوجوان الكَهْلُ سی وسه ساله الكَهْلَةُ زن الاشمط دوون
الاشيب والموخوط سيزدى اندر امده الشَّيْخُ پير وخواجه
الشُّيُوخُ وَالاشياخُ وَالمشيخة جِ المشايخ جِ الشَّيْخَةُ
وَالعَجُوزُ وَالعَجُوزَةُ پير زن الشَّهْلَةُ سخت پير المُسِنُّ پر زاد
براده الشَّيْبُ وَالذُّكَاءُ زاد الخِلِّدُ انكد پير پير شوذ يتبلون
الهِمُّ وَالهِرِمُّ وَالنِّيفُ پيرى پير الهَرَمُ وَالهَرَمُونَ ج
الخَرَفُ وَالفَنَدُ وَالمهتر انك نزاند كه جه كويند از پيرى

يعنى من كنت لم تعلمون من زن العجوز حتى الشهلة

الجو قل سخت ضعیف شیخ ماج که اب دهنش می روذ
از پیری الدقری دیرینه البابـــــــــــــــــــــــ الرابع

فی ذکر الاعضاء الراس والقلة سر الغروة والشولة
بوست سر الجمجمة کاسه سر الدماغ مغز سر
ام الدماغ جای مغز سر العصفور یاره از دماغ الهامة
جکاذ القمة سر جکاذ الفخذ اهیانه الزماعة
واللماعة والمغة انحاکه می جهذ از اهیانه الشان
والشعب بند سر الفراشة پره سر القبیلة تخته سر
الیافوخ افراز بلیش سر الیافوخ الفخذوة افراز بس سر
الفاس کناره فخذوه از سوی قفا القزز والفودیک سوی سر

٥ بعض علم الراس معروف للماع

اَلفَرْقُ وَالمُفْرِقُ وَالمَشْقُ اَجَلی خَشش موی از سَر اَلقِصاص

رُستَنگاه موی کَرد اکرد سَر اَلقَذال جمله بن سَر اَلقُذال

٣ وَالاقذلَة ج اَلعِلاوَة سَر مرد م مادام که بر دوش بوذ

اَلعَلاوِی ج اَلجَزاز وَالهِبرِیَة وَالاِبرِیَة وَالتِّبرِیَة

وَالنَّباغَة سِبوسَة سَر اَلصّوف خارش سَر فصل

٦ فی ترتیب اَلشِّجاج اَلشجة شَلستی سَر اَلشِّجاج ج اَلقاشرة

انک بوست ببرذ اَلحرصة وَالحارصة انک بوست بشکافذ

اَلباضعة انک کوشت بشکافذ اَلدامیة انک خون

٩ بروذ اَلمتلاحمة انک بر کوشت بکذرذ وبسمحاق برسذ فصل

اَلسِّمحاق وَالملطی وَالملطاة وَالملطاء انک میان بوست تک

تنك رسذكه زور استخوان سر بوذ وفي الحديث الملطاة بدمها
الرضو يصل قون يكون
الموضحة انك استخوان بيذا كند الهاشمة انك استخوان را بشكند بكسر
يظهر يفعل
المنقلة انك استخوان بيرون كيرند از وه الماصومة والآمة ٣
ياخذون مسه محرح
انك ميان از ومياز دماغ بوشتى تنك ثمانذ الدامغة انك ٦ كذا
دمغ يبقى
بمغز سر رسذ المفرشة انك استخوان بشكافذ وشه شكند
يكسر نصل يشق
الجائفة انك كوشت وبوست ببرذ الارش الخ واجب ٦
يذهب معا
باشذ در جراحت الدية والعقل والمعقلة والغير الخ
يكون ٤
واجب ايذ در كشتن القصاص والقود قصاص الثار
في القتل محى
والثورة كينه وكشند نيز الجرح والجراحة والكلم ٩
المجعد القاتل ايضا
خستكى الجروح والجراحات والجراح والكلوم والكلام

اَلقَرحُ رِیشِی الضَربَانُ دِردِ رِیش الجُلبَةُ بوست رِیش

اَلفَیحُ رِیم المِدَّةُ مَوّ الصَدِیدُ زرداب القَرَحُ شوخ تن

٣ اَلعَرَقُ وَالنَجَدُ وَالمَسِیحُ وَالنَضِیحُ وَالبَضِیحُ خوی الجَمِیم

خوی جہا ربای پیس المَآءِ وَیابِسُ المَآءِ خوی خشک فصل

اَزُرُّ اَسُ وَالرَّوَاسِی وَالکَرَوِسُ وَالمَاقُومُ بزرگ سر

٦ اَلصَعِّلُ وَالرَصَعُ وَالخِشَاشُ وَالتَمَعمُعُ خرد سر

اَلاَکبَسُ سرجکاذ پیش درامدہ اَلاَفطَحُ وَالمُفطَحُ وَالصَفِحُ

وَالمُقَرقَطَحُ بہن سر اَلاَقرَعُ تمام موی اَلاَحصُ اندک موی

٩ اَلاَقرَعُ کُلُّ الاَصلَعِ دغ سر اَلاَبظَحُ وَالاَجلَهُ وَالاَجلَی

ازد وسوی پیشانی موی نشدہ اَلاَنزَعُ از پیش سر نشدہ

الاعم انك موى بسيار دارذ بريشانى وقفا فصل
ملون على حمهه
فى الشعر الشعر موى الشعرة يكى الشعرات ج الاشعر
والشغرانى بسيار موى تن الازعر والزعر والزمر والاشعر
والمعراندك موى تن الشكيرا ول موى كه بروديذ الزغب
نبت الدن ملل
والديب كندا مويه الحقيقة موى سر كودك خون بزايذ
الصعر مثل الثب
الفرع موى سر المسيحة والذوابة والقرن كيسو وغلام
الشعر الثور
مذاب كه كيسو دارذ الصفر والصفيرة موى نافته
المفتول لون له دوا
العقيصة والعقصة بيجيذه العقايص والعقص والعقاص
اى مطوى
القصيبة والقصابة مرغول كرده الغديرة موى سر
اى مجعد معمو
زنان الصدغ والسدغ زلف القصة والطرة والناصية والناصات
الشعر اى السبع

موی پیشانی · الغسنة والخصلة پاره موی · الوفرة موی

تا نرمه گوش · الجمة فروتر از لنه · اللمة انک بر دوش رسد · الوفرة

الی سحم الاذن — اسفل منه — الاصل

٣ واللمام رج القنزعة والعضوة موی بر اینده کرد اکرد سر · المقصص انک موی پیش سرش بریده باشند فصل

الراس — حول — مقروة — مقدم الراس — قطع — یلون

في اوصافه شعر رسل وطسدل ومسبکر فروهشته

ای مرسل

وفليل ومفلفل باهم جسته · وسبط وسبط فرخال ·

بالجمع — سبط

وجعد بشک · ورجل نه پشک ونه فرخال میان این وان ·

معلل — مجعد — وسبط — ای بینهما

وقط وقطط پشکی پشک · وکث هموار · وجثل بسیار ·

المستوی — ای موی الجعودی

٩ واثیث باینوه · ووحف نیکو وبسیار · وفینان دراز ·

انکث — طویل

وسخام نرم · وشعث کالیده · وفاحم وحالک واسحم

لین — بلا تشریح — ومائل

جعودیه ماوراء النهر

سیاه ٠ وَغِرْبِیب وَدَجُوجِیّ سیاه سیاه ٠ وَشَایِب وَاشْیَب
سبید ٠ وَخَلِیس سیاه سبید ٠ وَاصْهَب مِی کون وَاشْقَر
سرخ ٠ وَاصْبَح سرخ سبید ٠ وَامْغَر برنگ کل سرخ ٠ وَرَجُل ٣
اَحْسَب که موی سرش سرخ بود فصل فی الاذن
اَلْاُذُن وَالسَّامِعَة وَالْمِسْمَع وَالْاُذْنَة گوش السَّمْع
بِشنوای گوش الاسماع وَالْاَسْمُع ج الاسامع ج الاُسْیَان ٦
هردو گوش الحتار وَالکِفَاف کنار گوش المحارة وَالصَّدَفَة
اندرون گوش العیر شُنْدِی گوش در اندرون ٠ الوتد شُنْدِی او
اَزسوی رُوی الوشائج رگهای گوش الحشا وَالحششا افراز ٩
بس گوش الصماخ وَالسِّمْسُور اخ گوش الصِّمَاخ وَالصُّمَاخ

وَالْاَفُ زهر کوش اَلْجَحَّةُ وَشَحْمَةُ الاُذُنِ نرمه کوش
اَلْخَرْبَةُ سوراخ نرمهٔ کوش اَلْوَقْرُ کرانی کوش اَلْغَفِيرَةُ
الاطروش الدبر باذن
موی کوش فصل فی نعوتها اُذُنٌ حَشِرٌ وَحَشْرَةٌ مَشْرَةٌ ٣
کوشی لطیف وینکو وَآذَانٌ حُشْرٌ ایضًا وَخُذْوَاءُ وَعَضْفَاءُ
وَخَصْلَاءُ سبت وَقَفْعَاءُ واهی حسته وَرَعْلَاءُ دراز
اجوف
وَكَزْمَاءُ کوتاه وَشَرْفَاءُ وَوَفْرَاءُ بزرک وَسَكَّاءُ ٦
خرد وَقَنْفَاءُ خرد وستبر وَمُوَلَّلَةٌ وَمُوَسَّلَةٌ تیز وباریک
غلط حدید الفهم
وَصَمْعَاءُ بسر وَادٍ وشیذه وَجَدْعَاءُ بریده وَصَلْمَاءُ اذن
ای مقطوعة من الاصل
مقطوعة
بریده وَمَهْوَبَرَةٌ بسیار موی وَرَجُلٌ اُذُنٌ بزرک کوش ٩
وَاُذُنٌ خوش شنوکه هرچ کویند فراشنود وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى
تطیر سامع یقولون یسمع

هُوَ

وَيقولونَ اُذُنْ وَاَطْرَشْ وَاُطْرُوشْ كَرانْ كوشْ وَاَصَمّ

كَرْ وَاَصْلَخْ كَزْكَرْ وَاَخْرَمْ نَرمَه كوشْ سوراخ كَرْدَهْ

سَدِيدُ الصَمْ معمول

وَاَخْرَبْ كوشْ شِكافته فَصْلٌ فِي الوَجْهِ الوَجْهُ ٣

مَسْعُوق

وَالقَسَمَّةُ وَالمُحَيّا وَالمُعْرَفُ رُوِيَ الصَفِيحَةُ بوست رُوِيَ

اَلطَلْعَةُ دِيدار رُوِيَ السَبَحْنَةُ وَالسَبَحْنَا وَالجَبْرُ وَالسِبْرُ

الالتفا

وَاللَوْنُ وَالنَخْرُ كونه رُوِيَ الصَفْحَةُ يكسوى رُوِيَ الحِلْيَةُ نشان

العلا ٦

ناحيه الوجه

رُوِيَ الحِلَجُ النَضْرَةُ تازكى رُوِيَ البِشْرُ كشادكى رُوِيَ

مفتوح

الطيبي

اَلجَاهُ اب رُوِيَ الوَجِيهُ رُوِيَ شَناسَ الخَالُ وَالشَامَةُ خال

ما الوجه

عارف

اَلخَدُّ رخ اَلوَجْنَةُ افراز رخ اَلدِيبَاجَتَانِ هردو رخ ٩

راس الخد

اَلغُرَّةُ سبيدى رُوِيَ الجَهْرُ جهره يقال ما احسن جهره

الرّواء سیرانے روی. المنظر انجا که چشم بروی افتد از روی
العین
النّاظر ان دورک از دو سوی بینی النّواظر جمع الوافد ان
عرفان مرحاسی الانف
دوشدی از دو سوی رخ که اندر وقت خاسدن بدید آید
العلبط حاسی الحد البهی طال اتلع ظهیر
جون مردم بیرشود تا اندیدن فصل یی نعوته
مثل انسان سح بصیر لا یبظهر
وجه حسن وجمیل وصبیح وقسیم ووسیم روی نیکو.
وریان ابدار. ووضی وناضر روشن وتابان. وبهیج
طری
وبهی زیبا وبشکو. واسیل کشیده ومکلثم کرد
مدود
جمیل
ظویل
ومخروط دران. ومطهم تمام خلق واسجح نرم کوشت
لین
نطویل
ومعروق یی کوشت. وطلق وطلیق کشاده. ومليح نمکین
ای ملیح
مسوح
ومسیخ. ومليخ یی نمک. واخیل وسخیل واشیم ومشیم باخال
مع اخال
بلا ملح

وَاسْمَرْ كَدُمْ كُون وَاغَرْ سپيد وَازْهَرْ سُرخ سپيد وَاشْقَرْ
الخيط لون
سُرخ وَاقْشَرْ سرخی سُرخ وَادَمْ برَسْيَاه وَازْبَدْ وَالَمْد
كرفته رنك وَوَقَاحْ وَصَفِيقْ سخت پوست وَسَنْجْ وَسَمِيجْ ٣
ماخوذ اللون قوی الجلد
ناشرمن وَجَهْم سهمكن وَذَمِيمْ وَقَبِيحْ زشت وَشَتِيمْ
للاخلاق الدرجاوضه
سزای نفرين وَعَابِسْ ترش وَبَاسِرْ سخت ترش وَكَاسِفْ
جلبر الثوب قوی حامض
تاريك وَقَاطِبْ وَكَالِحْ فاهم كشنده ودندان بديدآمن وَمُقَطِّبْ ٦
منظم مجتمع اسنان
برزن بج وَكَرِيهْ كه دشوار باشد دیدن وَی فصل
اى كبر الخد صعب ثقيل
فِي الْجَبْهَة الْجَبْهَة بيشانی الْجِهَات وَالْجِبَاه ج الْمَسْجِد
انجاكه برزمين نهند از پيشانی در سُجُود السَّجَادَة نشان سجده ٩
علامه
در پيشانی السِّرّ وَالسِّرَار وَالسِّرَر خط پيشانی وان كف دست
الجبهه

أَجنَك وَجَنِين

اَلاَسرار وَالاَسرّة الاسارير الغضن الجوع پیشانی

اَلجبین یکسوی پیشانی جبین صلت وصلد روشن ونسو

طاب فاخر والجبه

وجبهة جلوا پیشانی فراخ وخشبا ناخوش وخشک

عبوط یابس

ورجل اجبه مردی بزرگ پیشانی واشج که بر پیشانی نشان داذ بلو

الجبه رجل

فصل الحاجب ابرو الحواجب الحجاج استخوان

ابرو البلجة والبلدة کشادگی میان دو ابرو ورجل اقرن

القرحه مقاس

ومقرون الحاجبین مردی پیوسته ابرو وابلج وابلد کاذ

متصل

ابرو وذو بلجتین که در میان کاذ یکی ابرو موی جذد ارذ وازج

یکی

الوبیه بلون

که ابروش باریک باشد ودراز وسلو وارب که موی ابروش بسیار

الذی الحاجب دقیق طویل متلیح

بوذ وانمص که اندک بوذ وادعص که ذبال ابروش باریک بوذ

دقیق ذبب بلون

وأمرط

وبيش ستبر • وامليط كه موى ابروش بريزيده بود • ورجل امرت
مقدمه مليط مقطوع
الحاجبين واطرط الحاجبين وامرط الحاجبين كه برابروش
هيچ موى نباشد فصل في العين العين والطرف
انلوب
والناظرة والبصاصة والحمة جشم • وقوله تعالى ولتصنع
على عيني اى في حفظي • المحجر وما حوله الوقب والقلت جشم خانه
البخصة كوشت جشم • المقلة وشحمة العين سياهه
وسبيذه جشم • البصر بيناي الحدقة والجندورة
والحندبرة سياهه حشم • الجفن پلك • الشفر جايكاه مژه
موضع نبت
الهدب مژ • الجملاق كرد اكرد اندرون حشم انسان العين
داخل
ولعبتها وصبيها وذبابها مردمك حشم • اناسي العين ج
تصغير انسان

وَذَنَبُهَا وَذُنَابَا هَادِ بِنَالَهُ او السَّمَادِيرُ خِيرِ كَجشم

لَاوَاجِدَلَهَا اَلنَّاظِرُ سِيَاهَه كه مردمك انرا رويزا ايند

اَلْلَحَاظُ وَمُؤْخِرُ الْعَيْنِ كُوشَهُ جشم ازسوى كوش المُوق ٣

وَالمَاقُ وَالمَاقِ وَمُقَدِّمُ الْعَيْنِ كوشه جشم ازسوى بينى

اَلْآمَاقُ وَالمَآقِ جَمْعُ الصَّدْغُ مِيَانِ دنباله جشم وكوش

اَلْاَصْدَرَانِ وَالْاَزْدَرَانِ دوركردن موضع الكوكب والوكته ٦

نقطه يا برسياهه إقذ الوَدَقَةُ نقطه سرخ كه بر جشم افتد

اَلْقَمَعُ انك از ملك برجهد اَلْقَمَعَةُ يكى اَلْغَشَاوَةُ ثم الظَّفَرَة

فاخته اَلْقَدَعُ سستى جشم از بسيارى نكرستن اَلْغَمَصُ رفلز

اَلرَّمَصُ رفد خشك اَلْقَذَاةُ خاشه كه در جشم افتد اَلدَّمَعُ

وَالعَبْرَةُ اشْكُ الغَرْبُ وَالمَدْمَعُ جَارِي اشْكُ فَصْلٌ

رَجُلٌ أَعْيَنُ وَأَنْجَلُ مَرْدٌ فراخ چشم. وَأَكْحَلُ سِيَاهْ چشم

وَأَهْدَبُ وَأَوْطَفُ دِرَازْمژه. وَأَجْذَلُ بِي مژه. وَأَخْضَرُ ٣

وَأَخْضَرُ سِتْبِرِيلَكْ. وَأَشْتَرُ كَرْدِنَه يلك. وَأَشْوَصُ كه بلك

وَبَسَّامٌ بِرهم زَنَدْ. وَأَسْجَرُ وَأَشْكَلُ سُرخ چشم. وَأَخْيَفُ ٥

يَكْ چشم سِيزْ وَدِيكَر سِيَاهْ. وَأَشْهَلُ مِيشْ چشم. وَأَزْرَقُ سَبَزْ چشم ٦

وَأَمْلَحُ كه از غايت سَبزى باسبزى زَنَدْ. وَأَحْوَرُ سُنبلَه ٨

سخت شِيذ وَبِيجَان سِيَاهَه. وَأَدْعَجُ سِيَاهَه سخت سِيَاهْ

وَأَبْرَجُ فراخ چشم وَبِيكو. وَأَحْزَرُ وَأَشْوَسُ كه بدنبال ٩

چشم نكرد از خشم يا از تكبر. وَأَعْمَشُ وَأَعْطَشُ كه بدبيند وَاب

هم ریزد • واخفش خرد چشم وبد بین • وادویش نباه ردی
جشم از علتی که دارد • واعشی شب کور • واجهر روز کور
وَاَحْوَصْ یک چشم تنگ تر از دیگر • وَاَحْوَصْ چشم دور در
افتده • وَاَخْنَقْ وَاَعْوَرْ یک چشم • وَاَعْمَی وَضَرِیرْ نابینا •
وَاَکَمَهْ نابینای مادرزاد • وَمَلْفُوفْ وَمَحْجُوبْ مبتلای چشم
بوشیده • وَاَحْوَلْ کژ چشم • وَاَقْبَلْ انک چشمش در پیش کردن
وَجَلِحْ دیده بیرون نشسته وخر یله • وَشَایَهْ وَشَاهِی
وَاَلْعِیبِ البَصَرِ تیز نگر • وَجُوَّالُ العَیْنِ وَنَجِیُّ العَیْنِ بلند چشم • وَشِقْذَ
وَشَقْذَانْ که چشمش نیاید وهر دو را بیند بچشم کند • وَاَشْوَهْ
که زود بچشم کند • وَعَیْنٌ جَحْرَهْ بَدْرَهْ پر گوشت وتمام

ومقلها، ومرها، سرمه ناكرده. وكحيل سرمه كرده.
القايم العين كه چشم برجاى بود وبينند. الهدب بدشب كوى
فصل في الانف الانف والمعطس والخرطوم ٣
والمخطم والمرسن والمخنة بيني الانوف والانف
والانفرج النخرة بيني العرنين بن بيني القصبة
اصل
نای بيني المارن نرمه بيني المنخر والمنخر والمنخور سوراخ ٦
اسم الفصب
بيني الخيشوم اندرون بيني الاسهران دو رگ در اندرون
داخل عرق داخل
بيني الوتر والوتيرة ديوار ميان دو بيني دره الارنبة سورا
الحائط وسط
والروثة والعرثمة والعرنبة سر بيني الخنابنان ٩
هر دو سوى بيني الذنين والذميم اب بيني جون تنك بود المخاط
جانی ما ملی لعو لور

ای غلیظ
اسطبر

جوز زفت بوذ • اَلهلوق وَالنّغف جون خشل بوذ • اَلرّعاف
خون بینی • اَلخشاخم کرفتکی بینی فصل رجل اَنا
بمسد
مردی بزرک بینی • وَاَشمّ بلند بینی • وَاَفطَل وَاَفطس نای بینی
عالی
فرونشسته • وَاَقمَس بن بینی فرونشسته • وَوارِد
اصلی بینی
اَلاَرنبة سر بینی دراز • وَاَخنس وَابن جسته • وَاَخطم
دراز
دراز بینی • وَاَکزم کوتاه بینی • وَاَخشم بهن بینی • وَاَقنی کرکین
قصیر عریض اعوج
وَاَذلف بموار بینی • وَاَخشم انک کدو بوی نشوذ • وَاَجدع
مساوی النتن نتن لا بیع
بریذه بینی • وَاَخرم دیوار بینی بریذه • وَاَشرم سر بینی بریذه
منقطع منقطع
وَاَسلت وَاَکشم بینی ازبن بریذ • وَاَمخط وَاَذن کهاب
منقطع من الاصل
بینش میروذ فصل فی الشفة اَلشفة لب اَلشفاج
انف یسیل

الاطار كاره لب التقرة والنقرة والخثرمة كولب زورين
الشرد شكاف كه اندر لب اليد البطانة والترفة ندى
ميان دو لب زورين شفة هدلا لبى او نخته وقالصة
ومشمرة وابس جسته ووارده منست وباتعة پروسخ
از بسيار خون وظامية هواسيذه وطعا سبيذ
وتميا ولعسا سياه قام وجوا اكبوذ وظميا باريك
وبظرا ميان بيرون امذ ومبلمة برتميذه ورجل شفاهى
وبرطام بزرك لب الاجلع انك لبهاش فراهم نيايد جون
سخن كويذ الاعلم شكافته لب زورين الافلح شكافته
لب زيرين الفلحة شكافى لب الاقلب واكرديذه لب

حاهل لب اى الحمه الى الجوز والشفه الحمه الانف
الشق نظيره العاظ
اعلى مرجى
مشمره رحوه ممتلى
الدم
قام
لب
قام
لب
حاله
مجمع لب
مسنون
السفلى
اى المنقلب
اى المنقلبه

القلبة والكرديكلب فصل الفم دمن الافواه
الحنك كام انطع شكنهای كام زورين الغار الاعلى
والاسفل هردوكام اللحيان والفقمان والماضغان و
الفكان هردوزفر الرأد والرود بن زفر نزديك كوش
الارآدج اللهز متان جای فاهم امذن كوشت ميان زفر
ولوش الصبيان دوكنار زفر الصملغان والصامغان
دوسوی دهن الشدق كوشه دمن خرق الفم وفلقه
وشجره ميان دهن اللهاة بوی دهن الخلوف دم دهن
البخر كندد هن الملاغم كرد الكرد بيروزدهن اللهاة
ملان اللها واللهوات ج اللغغة واللغدود واللغد

كوشت كردا كردن ملائن الحلق كلو الحنجرة والحنجور والحلقوم
نای كلو الغلصمة سرنای كلو الحرقدة كن كلو البلعوم
والمرئ راه كذر طعام وشراب در كلو البلاعيم والمروج
الريق والرضاب اب دهن الريقة پاره أزان المجاج
ان اب كه بيوكشند از دهن البزاق والبساق والبصاق جو
العصب خيو خشك بر دهن الزوال والمزغ واللعاب
بفتح الزاء وول اب دهن جهار پای الزبيبة والزبدة كفك
كوشه دهن الخذعة والخامة خيوكه بيند از بدن از اسب
فصل رجل افوه مردی فراخ دهن واشدق وشدقم
فراخ كوشه دهن واضجم كژ دهن والخزلك دهن

وَاذْوَطْ کوتاه رنخ. وَاذم دراز رنخ. وَافْقَمْ دندانها
زبرین پیش بیامده. وَاضَرّ که دندانهاش از هم برنیاید
فصل في الاسنان السن والضرس والواضحة
والأربعة دندان. الثغر دندانها، پیشین. الرّاضعة
دندان شیر. الثنایا چهار دندان پیش دهن دو زیرو دو زبر
الثنية یکی. الرّباعیات چهار دندان از پس ثنایا. الرّباعیة
یکی. الأنیاب والنیوب چهار دندان پشت الناب یکی.
الضواحک چهار دندان که از پس پشت نبود الضاحکة یکی.
الطواحن والارجاء دوازده دندان که از پس ضواحک
الطاحنة والرجا یکی. النواجذ واضراس الحلم دندانها

خرذ الناجذ یک العوارض سنا نزده دندان که از لب
بیذاید العارضة یک السنخ والجذم بن دندان اللثة
کوشت بن دندان اللثات ج اللحمة سیاهی لثه العمر ٣
کوشت میان دندان الظلم اب دندان وروشنی ان الظلوم ج
الشنب خوش انی وسردی ان الجبب تازکی ان الاشر
والتحزیز تنکی ان الغرب والحدة تیزی ان الضرس کندی ان ٦
القلح والحبرة والطلی زردی ان الجبر والطلیان ج
الحفر تباهی وبرجستکی بن دندان القادح سیاهی ان ٩
الرا وول دندان افروزنی الدرد رو المغرز رستن کاه دندان
فصل ثغر مفلج وشتیت کشاده وارض والقرنا کشاده

وَرَتِّلْ باکشاد یکراست و هموار. وَافرق ثنایا دور از یک
دیگر. وَاقصم از نیمه فراشکسته. وَاقضم ریز ریز. ای وقع
وَاهتم وَاثرم دندانها بیخ شکسته. وَادرد باکونه ٣
افتاده. وَنقد خورده. وَاروق دراز. وَایل وَاکس کج کژ
کوتاه. وَاشغی کژ رسته. وَاعصل بیشتر کژ. وَرجل اثعل
یکدندان افزونی دارد در پیش یکدیگر. وَالطع دندانها شده ٤
فصل فی اللسان

وَالمقول وَالشاهد وَالقلق زفان العلکة وَالعکرة
وَالثلکة بن زفان العذبة وَالاسلة سر زفان
اللهجة جای سخن از زفان الصرد ان دو رکن سبز در زیر روی

اَلذَّلَقُ وَالذَّوْلَقُ تیز نای او ۱۰ الحُکلَةُ وَالحُبسَةُ وَالعُجمَةُ
بستکی زفان اَلطَّلَاقَةُ وَالذَّلَاقَةُ شکلے او لسان ملحب
مربط معتوح
بُرّانٌ حَلِیفٌ تیز کھام کُند ذَلِقٌ وَذَلْقٌ وَطِلْقٌ وَطَلْقٌ ۳
کُند حاد قاطع
وَذَلِیقٌ وَطَلِیقٌ کاٹنے والا فصل رجل فصیح وَحِذَاقِیٌّ
مردی مویدا سخن وَبَلِیغٌ کہ سخن انچہ خواہد بگوید نِطْقٌ
موضع بصل برد
وَمِنْطِیقٌ وَمِقْوَلٌ نیک سخن وَلِسِنٌ زفان آور وَمِصْقَعٌ وَمِسْلَقٌ ۶
وَسَلَّاقٌ وَمِسْلَاقٌ قوی سخن لُقَاعَةٌ حاضر جواب مُفَوَّهٌ
وَفِیهٌ سخت فصیح سَاکُوتٌ وَسِکِّیتٌ ہمیشہ خاموش
بسیار
بَقَّاقٌ وَبَقْبَاقٌ وَثَرْثَارٌ وَمِکْثَارٌ بس کوی هَذَّاءٌ وَهِذَّارٌ ۹
وَهَذَّارٌ وَهُذَارِمَةٌ بیہودہ کوی فُحَّاشٌ وَمِفْحَشٌ زشت کوی شَتَّامٌ

دُشنام دهد مهمّر و مهمار که سخن فرو ریزد مُتفیهق
السبّ بعطی اصلق بسبب
فراخ سخن مُتطلّع که سخن و اکام افکنده مُتعمّق و مُتقعّر
الحنك يقع
٣ که دور در شود در سخن خاطب لیل که هرج فراز بانش
بعید مدخل في الكلام بر اللسان
ایذ بکوید مُتشدّق که دهن مه بجذ در سخن عیّ و عیّق
يحي تقول يطوي في الكلام
و عبام کران زبان فهّ و قدم که درماند در سخن ألف
يعيي في تقيل
٦ دیر سخن أرت و أعقد و عقد کرفته سخن أخرس
البطي مبسور
و ابکم و بکیم کنک أعتم و ألیغ که سخن هویدا نکوید
تقول الشعرا
مُفحم که شعر نتواند کفتن مُفلق که شعر نیک کوید مِذرة
يقول لا يقوى القول
٩ که زبان قوم باشد أغنّ و أخنّ که سخن بینی کوید صَحِل
يلون الفه
و أصحل و أخنّ کران اواز صات و صیت سخت اواز أخیم
قوي لعل الصوت

نرم اواز جهير وجهوري بلند اواز تا آتا وتمتام كه
زبانش باتا كردد تا آ آ كه باف كردد الثغ كه سين
باثا كردد ذ وز با غين با لام لجلاج كه زبانش درسخن
بجسند مقاطع سخن از بن كلو كويد اعجم وعلظم
بسته زبان الكن شكسته زبان فصل في الذقن
الذقن زنخ الغبكان والافنيكان دوكنان زنخ
الغونة كوزنخ العنفقة والمغفلة موى لب زبرين المطاوان
ابخاكه موى برنيايد ازدوسوى عنفقه اللحية ريش اللحج
الشارب بروت السبلة م العذاران والعارضان
دوسوى ريش العثنون سر ريش لحية فارضة بزرك

وَجَذَّاءُ كوتاه • وَمَخْرُوطَةٌ كشيذه • وَكَثَّةٌ وَكَثَّاءُ بسيار
موى • وَرَجُلٌ اَلْحَى وَلِحْيَانِيٌّ مردى ريشاور • وَهِلْوَفٌ
كران وبزرك ريش • وَكَثُّ اللِّحْيَةِ ابنوه موى • وَكُثُجٌ وَاَمْرَطُ
كه موى اندك دارد بربنا كوش • وَثَطٌّ وَكُوسَجٌ كوسه • وَثِطَاطٌ
وَثُطٌّ وَكُوَاسِجُ وَسِنَاطٌ وَسَنُوطٌ وَسَنُوطِيٌّ كه ميچ
ريش ندارد فصل في العنق العنق والجيد والرقبة
والهادي والكرد والتليل والمراد كردن القفا استوان
كردن الطلية بيش كردن القفا والقافية بس كردن
القفى والاقفاج الاقفية جمع على غير قياس القفة
كوفا جلاوة القفا وجلاوى القفا وحق القفا وحاق القفا

ميان بين كردن الدّاى را الدّايه مهره كردن وجمع
الدّاى الدّوى جبل الوريد ركّ كلوجبال الوريد جمع الاخدع
ركّ جماعتكاه الودج والوداج ركّ كردن ستوركه
بكشايند العرش كوشت كردن المذمّر دوش وكردن
العطباء كردن العلاني جا لغهقه سركردن العصرة
بن كردن السّالفتان واللّيدان والصّفقتان والصّليفان
هرد وسوى كردن از سوى كلو الليت والذّقرى اينجا كه
ورگوشى بزور سدا زكردن الترقوة جنبر كردن البلدة
كوشه جنبر الجاقنة كوجنبر الذّاقنة كاب حلقوم
فصل رجل اعنق واجيد واتلع وتلع واقود

دراز کردن و اوقص کوتاه کردن و سنع سخت کردن
و اعنق نرم کردن و اغلب ستبر کردن و ارقب
٣ و رقبانی بزرگ کردن و اخضع و اهنع کردن
فرونشسته و ادن بزدوش فروشد و اصید و اصعر
کژ کردن فصل العطف والمنکب دوش
٦ الاسدران مردودوش و الصادوالزالی ختان فیه
المقلد حامل دوال شمشیر ازدوش العاتق میان دوش
و کردن حمل العاتق بمیان دوش الکتف شانه
٩ مشط الکتف استخوان شانه الکاهل میان
دوشانه اللوح تختهٔ شانه الناغض والنغض

سرشانه • الفريصة كوشت ميان شانه وبهلو • الفريص
والفرايص ج الحق كوسردوش منكب اشرف دوشى
افراشته • وصوف سرتيز • ورجل الكف بهن شانه • واحد ٣
يد دوش مايذ • فصل في اليد اليد دست • واليدا
لغة فيها الايدى واليدى ج الايادى جمع الايدى
اليمين واليمنى والايمن دست راست • الايمن واليمنات ٦
والايامن ج اليسار واليسرى والايسر والشمال ج
اليسر واليسريات والايايسر والاشمل والشمايل ج
الكف بنجه • الراحة وبطن الكف اندرون بنجه • ٩
بطون الاكف ج السر رخطهاى كف • اليسرة قاعم نابيو

ظهر الكف بشت بنجه • الوشم نگار كه بود بر پشت دست •

الوشامج الكفة والدارة نگار كردن • الواشمة ان زن

٣ كه اين نگار كند • المستوشمة ان زن كه اين نگار در خود گيرد •

امراة مطرفة سر انگشتان دراز دسته • متقفزة دست

تمام دراز دسته • سلتاء كه خضاب نكند • الاشجع بى پشت

بنجه • رجل عارى الاشاجع كه گوشت ندارد بر پشت بنجه •

٦ القلت گوبن انگشت ستر • القلاتج الرسغ

خرده دست • الكوع كاهى رسغ از سوى انگشت ستر •

٩ الكرسوع كاهى رسغ از سوى انگشت كالج الاية

گوشت بن انگشت ستر • الضرة گوشت من انگشت كالوج

اَلْبَخْص کوشت بن انگشتان در انار و ون بنجه • اَلنُّقْطَة
اوله دست • وَيَدْ نُقْطَة وَمَنْفُوطَة دستی اوله کرفته •
وَمِجَلَّة وَمُكْنَبَة شُغْه بسته • وَشَشْنَة وَشَشْلَة
وَثِفْنَة درشت • وَرَخْصَة نرم • وَشَنْجَة انجوغ کرفته •
وَعَضَلَة کوتاه بازو • وَفَتْخَاء بندها نرم • وَكَزَّة
بندها سخت • وَكَوْعَاء خرده ازسوی شترکز • وَقَدْعَاء
خرده ازسوی کالوج کز • وَعَسْمَاء بندها خشک •
وَعَثْمَاء شکسته وکژ وَاَدْرَز سته • وَكَزْمَاء
کوتاه انکشت • وَشَلَّاء چنک وَجَذْمَاء وَقَطْعَاء
بریده • اَلْقُطَّعَة بریده کی دست • وَرَجُل اَعْسَر جب

وَاضْبَطْ وَاعْسَرْ يَسَرْ كه بهر دو دست كار تواند كرد

فَصْلُ الْاِصْبَعِ انگشت وَفِيهَا لُغَاتٌ الْاِبْهَامُ

انگشت ستبر السَّبَّابَةُ وَالْمُسَبِّحَةُ دیگر انگشت ٣

اَلْوُسْطَى میانگین الْبِنْصِرُ چهارم الْخِنْصِرُ کالوج المنشلة الصغير

جای حلقهٔ انگشتری از انگشت الرَّتِيمَةُ رشته که بر الخيط عا

انگشت بند بندتا بدان چیزی باذایند الشِّبْرُ بزست موضع

اَلْفِتْرُ بالای میان سبابه وابهام الرَّتَبُ بالای

میان سبابه ومیانگین وَجِهَارُمُ الْبَصْمُ میان چهارم ٩

وَکالوج اَلْفَوْتُ بالای میان هردو انگشتی بدرازا

اَلْفُرْجَةُ گشادگی میان انگشتان السَّلَامِيَاتُ استخوانها

انكشت السّلامى ٤ البرجمة بند انكشت الراجية استخوان العظم
ميان اين بندتا ان بند البنانة والانملة والتربة والانسان
سر انكشت الظفر والاظفور ناخن الاظفار ٣
والاظافير جمع وقوله تعالى كل ذى ظفر اى كل ذى
مخلب من الطير وحافر من الدواب الاظفر دراز ناخن
الاظرة ناخن بن ناخن الاطرج القلامة والمنسيط الخ ٦
بيفتد از ناخن كه بجينند الثف والرفغ شوخ ناخن
الثقفة والارفاغ الوبش والفوفة نقط سبيد كه
بر ناخن افتد الفوف الافواف فصل ٩
المعصم جاى دست ورنجن از سر دست الرتد سر رش

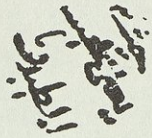

اَلْمَجَسَّةُ وَالنَّبْضُ اِنجا که طبیب بدو مچ از دست السَّاعِدُ
وَالذِّرَاعُ: رَشْ. اَلْحِسّ کان استخوان رش از سوی
کوع. اَلْقَبِیحُ کان استخوان وارن در برابر حسن ساعدی
الْعَظْمَةُ وَالْخُصْمَةُ ستبرنای رش الاسلة باریک ارنج
نای او. سَاعِدُ فَمْ وَعَنِلْ رشی فربه. وَرَجُلٌ شَنْجٌ
الذِّرَاعَیْنِ وَمشبوحهما مردی بهن رش المرفق وارن سمین
اَلزُّجُّ کان وارن الابنة ستبرنای وارن مرفق اَدرم عرض الساعد
وَاجِمٌ فربه. وَامْرَاَةٌ جَمَّاءُ المرافق که وارنش بر کوشت الموفق
بود. اَلنَّوَاشِرُ رکها اندرون رش اَلنَّاشِرَةُ یکی. اَلرَّوَاشِنُ ای مرفقه
رکها بیرون رش اَلرَّاهِشَةُ یکی. اَلْقِیفَالُ وَالْاَکْمَلُ جمع عرق باطنی
خارج

معروفات

والباسليق والابطي عروق الشريان معروف كه
جهة الشرايين في الاسيلم ركست ميان بصر وخصر
ای عرق
برشت بنجه الانجل من الفرس والبعير هو الاحل من الانسان ٣

فصل العضد بازو والعضد ايضا الوابلة سر
بازو الضبع ميان بازو البلع باز الحصيلة كوشت بازو
واسط
الاعضد باريك بازو العضادي بزرك بازو عضد عضلة ٦
بازوي سيار كوشت ناشلة نى كوشت عبلة ستبر
غليظ
ممسوحة اندك كوشت عضدة دردمند فتلا سخت
الطل
الابط بغل الصنان هذا وجع ماء الرفغ بن بغل الضبن زير بغل ٩
نتن رائحة
الحضن فروتر از ضبن الكشح فروتر از حضن فصل
اسفل اسفل

في الصدر الصدر والكلكل والبلدة والجوشن
والجوش والجوشوش سينه · اللبة واللبب والنحر
والمنحر انجاكه كردن سندروبوذ از سينه · الثغرة
كوزور سينه · البزل والبركة والجيزوم والحزم
كرد اكرد سينه · الزوزور سينه · البخرة ميان سينه ·
اللبان فروتر ازان الصدرة بالاى ميان سينه · الهابة
استخوانى شنك زير سينه · المصدر سخت سينه · المصدور
سينه بكرفته · القص والقصص سرسينه · الجنجن
والتربية استخوان سينه · الرية والشحر سل وشش
الريات والريون والسحور والاسحارج القصبة كذر

كاه نفس از سل المسرّبة خط صوی سینه تا ناف الثدی
پستان مرد وزن الأثدی والثدی ج الثندوة بر پستان
الثآدی ج الجلمة والسعدانة والقراد سر پستان ٣
الاحلیل سوراخ پستان الثواعد دوشیزگان پستان
ایذ الرغثا وان دورک در پستان که شیر دهد البادلة
کوشت میان بغل و پستان الباآدل ج امرأة ثدیاء ٦
بزرگ پستان و مرد را نکویند لا أثدی وجذاء خرد
بستان و وطباء وطرطبة بزرگ پستان و سشت ٩
ثدی مقعد کوتاه و مفلك چند باندازه شده
و مکعب چند بزولی شده و رجل مثدن مرد ١

بسیار کوشت بستان فصل فی القلب القلب
والفؤاد والجنان والبال والخلد دل وقوله تعالی لمن کان
له قلب ای عقل الحاشر والروع والرواع الخ بطبند ۳
از دل جون بهر اسد الحماطة والسویداء والاسود
از الخاف
والسوداء والسواد والصمیم وحبة القلب میان
دل الحلب وحجاب القلب برده دل الضمیر اندرون ۶
البتر
دل الضمایر ج الغشاء والشغاف بوشش دل التاجور
ما یلبس
والبختة غلاف دل المهجة خون دل المهج الوتین
رگ دل که جون بگسلد مردم بمیرد النیط والنیاط ۹
انقطع
از رگ که دل بر او بخته بود از وتین الابهران
ای معلق

دورک که شرا بین بدو بیوندد. قلب اصمع وذکی تیز
وبلید کند. وارزوع که ازهر چیزی بهراسد. واجد
سبک. وجافل برخاسته. ورقیق تنک. وقاس وجاسی ۳
وحمیز سخت. وعم کور. وبصیر بینا. رجل فقید ومفوود
بدی دل. وعمید ومعمود دل شکسته. موتان
الفواد دل مرده. مشلوج الفواد سرد دل. مشهوم ۶
تیز دل. وکذلک جوش الفواد. فصل فی الجنب
الجنب والدف والکشح والصقل والصفح بهلو.
وقوله تعالی ما فرطت فی جنب الله ای فی امر. ۹
الضلع والضلع استخوان بهلو. الضلیع بزرک بهلو. الجوانح

بهلوهای خرد که فرابیش بود الجانبة یکی القصری
والقصیری والواهنة بهلو زیرین الخلف کوتاه تر ای الاقصر
استخوان بهلو الشرسوف سراستخوان بهلو از سوی جایب
شکم السنسن سراستخوان بهلو از سوی پشت الخوش البطن
والطفطفة والمأنة والخاصرة والشاکلة والابطل
والاطل تهی کاه وجمع المأنة المؤون علی غیر قیاس
القرب از تهی کاه تا نرمه شکم الاقراب ج اللین
الحشا اندرون تهی کاه الحقو انجا که بند ازار بود الاحقی
داخل یربط
والحقی والاحقاب الحصر میان مردم الجفرة وسط
والزفرة میان مردم وجزو فصل فی الظهر الظهر غره

وَالْاَزْرُ وَالْقَرَاْ وَالْمَطَابِشْت • اَلظُّهُورُ وَالْاُزُورُ وَ
الْاَقْرَاءُ وَالْاَمَاطِجُ اَلْكَتِدُ مِيَانْ بِشْت • اَلْمَتْنُ
يَكْسُوِى بُشْتْ • اَلسَّرَاةُ سَرِبِشْت • اَلْمِلْحَاءُ وَالثَّبَجُ مِيَانْ ٣
جَانِبِ
بِشْت • اَلذَّنُوبُ وَالْيَرْبُوعُ كُوشْت بِشْت • اَلْمَجْمَةُ
جَايِكَاهِ جِمَامَت اَزْ بِشْت • اَلْفَقَارَةُ وَالْفِقْرَةُ بِشْت مِهْن مِهْن اِسْمِ الْمَوْضِعِ
اَلْفَقَارُ وَالْفِقْرِجُ اَلطَّبَقُ مِيَانْ مِهْن • اَلْخُنَاعُ مُغْزِ ٦
بِشْت مِهْن • اَلصُّلْبُ وَالصَّلَبُ بِشْت مَازُو • اَلصَّافِنُ
وَالنَّابِطُ رَگ دَر بِشْت مَازُو • وَرَجُلٌ اَقْرَى مَرْدِى بُزُرگ
بِشْت • وَمُظَهَّرٌ سُخْت • وَاَثْبَجُ بِهْن بِشْت • وَظَهَرَ اَنَگ ٩
عَرَضِ
بِشْتِش دَرْد كُنَد • وَفَقِيرٌ بِشْت مِهْن شِكَسْتَه • وَفَقِرٌ
مَكْسُور
جَمْعِ سُعْل

کے بشت مهره اش درد کند. وَافْزَرُ وَمَفْزُورَ که لکی دارد
بر بشت بزرک. وَاجْدَبُ وَاهْدَاُ وَاَدْنَاُ کج. وَاَبْزَخُ
المحدب
وَابْزَی وَقَعِسَ وَاَقْعَسُ بشت اندرشده وسینه بیرون
۳ مرج
امده. وَاَحْنَی وَاَحْنَاُ وَاَدَنُّ بروحدامده. وَاَهْنَعُ
بروامده للمحنی
میان بشت فرونشسته فصل فی ذکر البطن
بلغ قراه الفاعد العلم
۶ البطن شکم. الجوف اندرون شکم. الصفاق بوست اندرون
جلد داخل
شکم. اللیط بوست بیرون شکم. المرق نرمه شکم.
اللین
الکارج
المراق جمع لا واحد له وقیل هو جمع
۹ المستبرق السرة ناف. السر والسرر انج قابله وا
برذ از ناف. الخثلة والشنة میان ناف تا زهار
الی الموضع الرسو
نطع

اَلْمُرَيْطَاءُ وَالْمُرَيْطَى بوستكى تتك ازناف تازهار دير
الربو السرة الربو الرسن
اندرون شكم • البُجْرَةُ اوختكى ناف • الاَجْرَاوختة ناف
اَلْعُجْرَةُ كره ولك برشكم وجابهاى ديكر • اَلْعُكْنَةُ ٣
العقفه لكن موضع اخر
شكن شكم • اَلْكُلْيَةُ بلك • اَلْكَبِدُ جكر • اَلْاَكْبَدُ
المكبسم
وَالْكَبُودُ وَالْاَكْبَادُ جَ اَلْكَنْدَاءُ زن بزرك
المراه المره
ميان وَالْمُذَكَّرُ اَكْبَدُ • جُذَّبَةُ الْكَبِدِ وَعَمُودُهَا ٦
الوسط
افراز ميان جكر • اَلْفِلْذُ وَالْخِلْبُ پاره جكر • زَايِدَةُ
ازنفاع
الْكَبِدِ وَالرُّغَامَى جكر ثوشه • سَوَادُ الْبَطْنِ جكر بند
اسم العلاوه جكر جانب
حُشْوَةُ الْبَطْنِ الات شكم • اَلْمِرَارَةُ زهره • اَلطِّحَالُ سپرز ٩
اَلْمِعَدَةُ وَالْمَعِدَةُ وَاُمُّ الطَّعَامِ جلى طعام اندرشكم
موضع

المعى والقنب

اَلْمِعَدُ وَاُمَّاتُ الطَّعَامِ ج اَلْعَفْجُ وَالْعَفَجُ وَالْمَصِيرُ
وَالرَّبَضُ وَالْعَصَلُ وَالْقَصَبُ رُوذْكَانِ الْاَرْجَابُ
الْاَمْعَاءُ لَا وَاحِدَ لَهَا · اَلْحَوِيَّةُ وَالْحَاوِيَةُ وَالْحَاوِيَاءُ
جِرْبْ رُوذْ · اَلْحَوَايَا وَالْحَوَاوِي ج اَلشَّحْمُ بِيه اَلثَّرْبُ
پَاشَامْ بِيه · اَلْفَرُوقَةُ كَرْدَه بِيه · اَلْحَفِثُ وَالْفَحْثُ
وَالْقِبَّةُ وَالْقَطِينَةُ وَالرُّمَّانَةُ هَزَارتَوِى · اَلْكِرْشُ
دَه وَهِىَ لِلدَّوَابِّ دُونَ الْاِنْسَانِ · اَلْفَرْثُ سِرْكِين دَه
اَلْفَظُ اَبْ دَه · اَلْفُظُوظُ وَالْفِظَاظُ ج اَلْمَثَانَةُ
جَاىِ كَمِيزْ اَنْدَرْشَكَم · اَلْاَمْثَنُ اَنَكْ مَثَانَش دَرْدِ كُنَد
اَلْبَوْلُ كَمِيزْ · اَلْمَذِىُّ اَبْ نِشَاط · اَلْوَدِىُّ اَبْ سَرْدِى

وقيل احدهما رجيع
المعا الطاهر رجيع
شحم الكلية
شحم المطن
التيم المدور
الوجع الكلية
البول

اَلغايط وَالنَّجْوُ وَالعَذِرَةُ وَالطَّوْفُ وَالجَعْسُ وَالخِرَاءُ
وَالخُرُوءُ وَالحَدَثُ وَذُو البَطْنِ حَدَثُ مَرْدُمْ فصل الناس
فِي الوَرِكِ اَلوَرِكُ سُرُونُ العَجُزِ كونسته واين لفظ ٣
مردوزن را كويند العَجِيزَةُ خاص زن را كويند الأَعْجَزُ تقولون
وَالأَوْرَكُ بزرك سرون اَلكَفَلُ وَالرِّدْفُ ميان سرون
اَلمَأْكِمَةُ سرسرون زن اَلغُرَابُ تيزنای سرسرون ٦
اَلغُرْبَانُ جِ اَلصَّلَازِيرُ سرون اَلصَّلْوَانِ دو الأَصْلَاجُ
اَلقَطَنُ ميان هردو سرون اَلحُجَّةُ سرسرون مردم
وَجزو اَلخُرْبَةُ وَالحُرْجُبَّةُ كوسرون اَلفَائِلُ ٩
وَالفَالِي كوشت كوسرون اَلجِرْقَفَةُ استخوان سرسرون

اَلقَبُّ وَالعَجَبُ وَالعَضَعَضُ استخوان که نشست مردم
بَزوبوذ۰ المقعد نشستگاه۰ الأليَة کوشت نشستگاه
علیه یکون
۳ الأليان دو علی غیر قیاس۰ المذروان دو کنار الیه جانبی
ولا واحد لهما۰ الرانفة کنار الیه که باسوی زمین
دارد۰ الإست والسه والسبَة والوجَعاء والحيشة
یعنی جعل
۶ والجمَاء والرماعة والعفاقة وأم سويد والثافلة
والجعبَى والدبر واحد۰ الجهوة نام او جوف
برهنه بوذ۰ الفقحة سوراخ او۰ السرم اندرون
معرا
۹ او کلمة مولدة۰ الختار کردا کردا۰ الإسب موی او
ای حوله
الأسابج العجان میان فقحه وخصیه۰ العونة
وسط

وَالسَّوْاةُ وَالفَرْجُ وَالقُبُلُ عورت مرد وزن
الأَيْرُ وَالعَوْفُ وَالزِّبُّ وَالقَضِيبُ وَالذَّبْذَبُ وَ
العُجَارِمُ وَالذَّكَرُ عورت مرد. الفَيْشُ وَالفَيْشَةُ
وَالفَيْشَلَةُ سراو. الإِجْلِيلُ سوراخ او. الجَشَفَةُ وَالقَهْلَسُ
الكَمَرَةُ وَالخِتَانَةُ زور ختنه كاه. الحُوقُ كنار
جشفه الأجواق الختان (وضع) ابخاكه درختنه بيرند
ازمرد وزن الغُزْلَةُ وَالقُلْفَةُ ان بوست كى بيرند
درختنه. الأَغْرَلُ وَالأَزْغَلُ وَالأَغْلَفُ وَالأَقْلَفُ
ختنه ناكرده. الخُصْيَةُ وَالبَيْضَةُ م الخصى والبيض
(ما على الرحا) الأُنْثَيَانِ وَالخُصْيَانِ دو الصُّفْنُ بوست او. الأَدَرُ

والانفخ باذكند الادنة والادنة والنخة باذكندى
الاشرج الذى له خصية واحدة ومن الدواب
الذى احدى خصييه اعظم من الاخرى الركب زنار
الازكابج العانة والشعرة موى او فصل
الشكر والحر والبضع والفلم والكعتب والجهاز
والعنبل فرج زن البظر والبظارة والعنبل والعنبلة
والمنك انج بكذارد ختنه كنند البظر اختنه ناكردن
الاسكتان دوكان فرج الاسكة يكى الكين
كوشت اندرون او الزرنب كوشت بيرون او الشكير
موى او القرن والعقلة افزونى دران موضع جون باذكندى

مرد را و المرأة قرناء و عقلاء الرحم زن دان المقبل
جای بچه اندر رحم البحر و الفقی بن رحم القرنة احدی
شعبتی الرحم المشیمة و السابیاء ان بوشت که بچه اسفل الطفل ۳
اندرو بود الحولاء و الغرس و السلا ان بوشت یی و ابچه
بیرون
بیرون اید السخد و النخط و الشاهد ابکه و ابچه بیرون
ایدح به تحی
اید فصل فی الفخذ الفخذ و الفخذ ران الافخاذ ۶
الکادة کوشت بیرون ران الرتبلة کوشت اندرون
داخل
ران الحاذ بس ران الباذ اندرون ران الاربیة بن ران
خلف اسفل
النسا رک اندرون ران الالف ستبر ران الابد ۹
الغلظ
و الاجف و الافج رانها ازیک دیگر دور الانفح و الانسج
جمع ران

وَالْاَمْشَقُ انک رانهاش درهم ساید جون برود. اَلنَّهْشُ
اندک کوشت ران. اَلرُّكْبَةُ زانو. اَلرَّضْفَةُ کَرْدُنای زانو.
اَلدَّاغِصَةُ استخوان کهی جند زیر کردنا. اَلعَيْنَانِ دو کو
درپیش زانو زور ساق. اَلمَأْبِضُ کوزیر زانو. الاَصَكُّ انک
زانوهاش درهم کوبد. اَلاَرْكَبُ بزرک زانو. اَلاَطْرُقُ سست
زانو. اَلسَّاقُ مِ اَلسِّيقَانُ وَالاَسْوُقُ وَالسُّوقُ ج وقوله تعالى
وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ یعنی شدة الدنیا بشدة الاخرة
اَلطُّنْبُوبُ استخوان ساق. اَلوَظِيفُ لنک الاوظفة ج
اَلعُرْقُوبُ پی ساق یا پاشنه بپوسته موعرقوب الدابة
فی رجلها بمنزلة الرکبة فی یدها. وعرقوب القطاة

ساقها. الغفر موی ساق زن. المخلخل والمخدم جای
للراه شعر
باورنجن. الایبس انجاکه کوشت بنوذ برواز ساق
الخلال ملون علیه من
الا یابس ج ساق مخنداة وخنداة تمام کوشت واستخوان
وخدلة وخدلجة وخذلم رفت کوشت وباریک استخوان
غلیظ دقیقه
وعشة اندک کوشت. وممکونة استوار خلق. وریا
محلم
سیراب. وحمشة باریک وکرزعاء وکروآء بیش
مقلم الدقیق شتعان
ساق باریک وسوقاء دراز ونیکو فصل الرجل پای
طویل
الارجل ج القدم بیش پای وقوله تعالی قدم صدق
یعنی سابقة خیر. غیر القدم وعرشها شندی بشت پای
الغلیظ
الجمانة بشت پای. المشط استخوان بشت پای. البخص
القدم

کوشت پای. الاخمص کہ زیر پای کہ بزمین نرسد. الاخامص
الانسی بر پای کہ با سوی مردم دارد. الوحشی از سوی
کہ وا دشت دارد. العقب باشنہ. الکعب بزول. کعب
ادرم بزول در کوشت ناپیدا. الشلع شکاف پای. الذباح
شکاف سر انکشتان. الکلع شوخ پای. رجل ارجل مردی بزرگ
پای. واعرج واکسح لنک. واقزل لنکی زشت. واحنف
کہ بزد و کنان وحشی رود و گویند بر انسی رود. واقفد
کہ بر سر انکشتان رود. واوکع انکشت سترک بر دیگر
افتیدہ. واصدف خردہ از سوی وحشی کژ. وافدع
خرد از دست یا از پای کژ. وارح کہ پایش هموار بر زمین

نشیند خفاق القدم که میش پایش بهن بود. واقفع
انکشتان و ابن جسته. و مقعد و زمن برجای نماند.
القعاد و الزمانة برجای نماند کی:

الباب الخامس فی الصفات

الطویل دراز. الطوال الطوال درازی دراز. الطوال
بغایت دراز و این قیاسی است. الطول درازی. العریض
بهن. العراض العرض پهنای. القصیر کوتاه. القصار
الجحدر و البختر کوتاه و محکم خلق. الربعة و الربع
و المربوعة نه دراز و نه کوتاه. و کذلک امرأة ربعة
و تقول فی الجمع رجال و نساء ربعات بفتح علی غیر قیاس

اَلدَّقِيقُ وَاللَّطِيفُ بَارِيكْ • اَلدِّقَاقُ وَاللِّطَافُ جِ اَلغَلِيظُ
سْتَبَرْ • اَلغِلَاظُ جِ اَلصَّغِيرُ خُرْدْ • اَلصِّغَارُ وَالصُّغْرَاجِ
اَلضَّئِيلُ خُرْدْ وَنِزَارْ • اَلضَّخْمُ وَالفَخْمُ بُزُرْكْ • اَلجَسِيمُ وَالجِرْمُ ٣
وَالبَادِنُ تَنْ اَوَرْ • اَلشَّخِيصُ بُزُرْكْ كَالبَدَنْ • اَلشَّخْتُ وَالشَّخِيتُ
خُرْدْ كَالبَدَنْ • اَلعِلْجُ وَالعُلُجُّ زَفْتْ خُلْقْ • اَلقَضِيفُ خَشْكْ
وَنِزَارْ • اَلصَّمِيرُ كُوشْتْ بَرَاسْتَخْوَانْ كَرْفْتَهْ • اَلسَّمِينُ وَالكَدِنُ ٦
وَالمُكَدَّنُ قَرْبَهْ • اَلمُقَذَّفُ وَالنَّحِيضُ بِكُوشْتْ اَكْنَدَهْ •
اَلغَثُّ وَالاَعْجَفُ لَاغَرُ العِجَافُ مُجْمَعٌ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ •
اَلنَّحِيفُ وَالنَّحِيلُ وَالنَّاحِلُ وَالنَّحْلُ وَالهَزِيلُ وَالمَهْزُولُ ٩
نِزَارْ • اَلحَطِبُ وَالاَحْطَبُ سَخْتْ نِزَارْ • اَلضَّرْبُ وَالصَّدَعُ

سبک کوشت • الضرب کوشتن وکوتاه • الرشیق والمشوق
کشنده بالا • المقدود نیکو بالا • المصبر محکم خلق
المجدود والخلق فصل رجل عاقل لبیب اریب نه ٣
خرد مند العقل والمعقول واللب والحصاة والحجی
والحجر والنهیة خرد • الالباب والالبوج محتنک
ومحنک ومجرب ومنجذ ومضرس ومجرس ازموده ٤
الحنکة ازموده گی • سمح وجواد وسخی جوانمرد •
مرزا که هرکس ازوی نیکوی یاوذ • طلق الیدین کشاده دست
خرق فراخ عطا • بذول الحشنده • خضم خضرم بسیار عطا • ٩
مخلف متلف مفید مفیت که مال بدست ارد وبدهد

Digitized by Google

اَرْ یَحیَ کَه شاد شود جون عطا دهد سمیذع مهتر بسزا نحو
کَرَم وَ شَریف وَ خَطیر بزرکوار مُحَدَّث وَ اَلمَعی وَ یَلمَعی

۳ کِه هرج بَیند یشذ جنان اید لَوذَعی تیزدل اَحوذی
وَ اَحوَزی کِه هیچ چیز بر و فرو نشوذ شَیخان وَ شَیخ
وشکرده نذب کارکزار خَلط امیر نَلِه خَلق خوش
۶ خوی لَبق جابُک دَمِث نرم خو فَکِه خوش مَلَش
هَشّ اَلمکسِر اِسان کیر حَوّل قُلّب حیلت کر وکارکردان
مِخلط مِزیَل دِزّاوُد وزاه خَرّاج وَتاج درکار شونک
۹ وَ بیروز اینده مُؤدَم مُبشَر تمام درنری ودرشتی
ثَقِّف لَقِف سَبُک وزیرک تَبَن فَطِن باریک بین نَدِس

بطس دریاوند • نقاب و نقاب دانا بکارهای پوشیده الملبسه العالم للاسرار

نحریر نیک دان خبیر پرهنر میمون النقیبة مبارکی • خلف

طلاع الثنایا و طلاع الجد یا قصد کارهای بزرگ ۳

دارد • ابن جلد آشناخته هر کس فصل فضد ما تقدم

رجل سفیه مردی نی خرد • سخیف تنک خرد • غر

و غریر و غمر و مغمر کارها نا ازموده • الغرانة ۶

و الغمارة نا ازمودگی • خیل و شحیح و شحاح و ضنین

سفله • حز و حصر خشک و زمخ خور منوع و قتور

که دادن نبیند صبر ز حصرم کی هیچ چیز بندد هذ البته ۹

ما یعطی ما یبرا العطا

بلحان و مصان پستان چهارپای بمزد تا اوازد و سیلان

اعلد صور مصر

نشنوند حرضة کوشت ناخن لئیم ووضیع وخسیس
لایسمعون لاسری
ناکس مزند فرومایه وتنک خوی جلس وجبز ونکس
سست شرس وشکس بدخوی ضرس درشت خوی ۳
حشن
غلق وسبت اویزکن قشب خشب وی هنر ملط خلط
للابغ البصل
وی اصل ووی نسب هیان بن بیان وهی بن بی هیج
بعیر
کس بسر هیچ کس سنت که اید روهیچ خیر نبود حب ۶
احد مایلون
ضب جربز قربز کربز نکد بخند معن ومتیح
الند
وتیحان فضولی مفن رنک اور هران وحمق کران واحمق
الفضل ظهه
خلوب وخلبوث دروغ زن وقربینده مجاح ومماذ ۹
یستمز بضرب
سخن فروش قضة رفضة کی کار فرا کرد وبکذارد
یمسک هلام بیاع
بزک

اى يفتخر ما ليس عنده

قعدة ضجعة كه مى نشيند و مى خسبد نفاج وفياش
بعقد بنام
باذبر وكلة وتكلة كه كار باد يكر كس كذارد
مع الراح ملان
از عجز وغد كه بنانى خدمت كند قعيد الحاجات كه ٣
من بفعل بلقمه
هركس ويرا كار فرمايد حسود وحقود بذخول وكيوز
جافر احد له بفعل امه
مسياح كه سخن فاوابرد مذياع ومشياع وبذورکى
رازنداردز مطرمذ كه همه سخن بوذ اكول وجروز ٦
ودرغيبت فراخ شكم هزاة وسخرة افيوس كنده
المسخر
ضحكة كه بر مردمان خندذ سبة لعنة كه مردمانرا
الناس مخدل
دشنام دهذ ولعنت كند اين نها فاعل را بوذ وبناء ٩
الشتيمه بعطى بفعل
مفعول بسكون عين بوذ جون ضحكة ولعنة واين

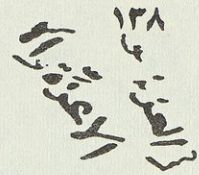

فصل الذليل والصاغر والداخر خوار

الاذلة والاذلاج الخفيف والخف والخفاف سبك

٣ الثقيل كران الرحيب والرحاب والرحب فراخ الضنك

والضيق والحرج تنك الخشن والخشب درشت

الفظ درشت خوى الفظاظة والغلاظة والغلظة

٦ درشتى اللين والليان نرم الذلول فرهخته الذلل

الصلب والصلب والصليب والسخت والسختيت و

السختيت سخت الواهن والواهى والرخو والفاتر

٩ سست العسر والعسير والعزيز دشخوار العسر

دشخوارى اليسير والسهل آسان اليسر آسانى

اَلْكَيِّسُ زِيرَكْ اَلْاَكْيَاسُ اَلْاَحْمَقُ كَالْيُوَالْحَمْقَى جَمْعٌ
اَلْاَمِينُ وَالْاَمَانُ اِسْتِوَارْ اَلْخَوُونُ وَالْخَايِنُ وَالْخَوَّانُ
نَااِسْتِوَارْ وَجَمْعُ الْخَايِنِ الْخَوَنَةُ اَلرَّفِيقُ جَرِبْ دِسْتْ ٣
اَلْاَخْرَقُ اَنَكْ هِيجْ كَارْ نَتَوَانْدْ كَرْدْ اَلْجَيِّدُ نِيكْ اَلْجَيَادُ
اَلرَّدِيُّ بَدْ اَلطَّيِّبُ پَاكْ اَلْخَبِيثُ پَلِيدْ اَلْخَصِيمُ وَالْخَصْمُ
بِيكَارْكَسْ بَاطِلْ اَلْاَلَدُّ سَخْتْ خَصُومَتْ اَلْمُسَيْطِرُ ٦
اَلْمُسَلَّطُ اَلصَّالِحُ بِسَامَانْ اَلصَّلَاحُ اَلطَّالِحُ نَاسَامَانْ
اَلْبَايِرُ وَالْهَالِكُ هَلَاكْ شُدَهْ اَلْبُورُ وَالْهَلْكَى اَلتَّقِيُّ
وَالْمُتَّقِي وَالْوَرِعُ بَرْهِيزْكَارْ اَلتُّقَى وَالتُّقَاةُ وَالْوَرَعُ ٩
وَالرِّعَةُ بَرْهِيزْكَارِي اَلْفَاسِقُ وَالْفَاجِرُ نَافَرْمَانْ

ودروغ زن الصدوق راست کوی الکذوب دروغ زن
الصدیق سخت راست کوی الکذاب والافاک و
والحراص سخت دروغ زن الکفور والکنود ناسپاس ۳
الغیور والغیران رشکن الغیری زن المغار والغیرة
رشک الفتذع والدیوث بی رشک الحیی شرمکین
البذی نشرمکین العجول والعجلان شتاب زده ۶
الوقور والرزین والزمیت والزمیته هسته الجسور
والجری والاجوس دلیر الحش والحشف دلیر ۹
رفتن الجبان والیراغ والرعدید والفروقة والهیوب
بدل وهراسان الجلد والجلید بشکول الجلداء و

الجلاد والجلدج الكسلان كاهل الكسالی
والكسلاج الثروة والثراء توانگری اليسار والميسرة
فراخ دستی رجل مال ومتمول يسار مال زكاة يسار العنی ۳
نقد وراق بسيار سيم مدرهم بسيار درم الفقير
والخليل والعايل درويش الفقر والخلة والعيلة
والفاقة والخصاصة درويشی العدم نيستی ۶
المحتاج نيازمند الحاجة نياز المسكين بيجاره المسكنة بيچارگی القانع خواهنده المعترك
نيازفا نمايند وخواهنده الشحاذ گدای التلتى تلكی ۹
التلنة الحاجة المشترك بوستين از روی مردم واكند يظهر ما رطب الحاجة
الجلد من الرجل يقطع

اَلْمُتَعَفِّفُ نُهُفْتِ نیاز۔ اَلصَّعْلُوکُ وَالْقُرْضُوبُ وَالسُّرُوتُ
کدهمج جیز ندارد۔ اَلْبَائِسُ سَخْتی کشیده۔ اَلسَّائِلُ وَالْعَافِی
وَالْمُعْتَفِی خواهنده۔ اَلْمُحْتَاطُ انک نیکوی توجوید ۳
یَا دَارِدْ فَضْلُ اَلسَّعِیدُ نیک بخت۔ اَلشَّقِیُّ بدبخت۔
اَلْمَبْخُوتُ وَالْمَجْدُودُ وَالْمَحْظُوظُ دولتی۔ اَلْمَحْدُودُ
وَالْمَحْرُومُ وَالْمُحَارَفُ بی روزی۔ اَلْاَثِیمُ وَالْاَثِمُ بزه ۶
کار۔ اَلْمُجْرِمُ وَالْخَاطِئُ گناه کار۔ اَلْبَرِیُّ وَالْبَرَاءُ
بی گناه۔ اَلْبُرَّاجُ اَلطَّایِعُ وَالْقَانِتُ فرمان بردار۔
اَلرَّاضِیُ وَالْمَرْضِیُّ بسندیده۔ اَلْمُخْبِتُ وَالْخَاشِعُ ۹
اَلْمُنِیبُ وَالْاَوَّابُ انک بهرجیز باخدای تعالی کردد۔
یرجع

اَلاَوَّاهُ انک او بسیار کذازیم خزای تعالی • اَلعصیُّ
وَالعاصی نافرمان • اَلجاهل وَالجهول نادان • اَلمیمون
خجسته • اَلمشؤم بدْ اختر • اَلجذلان وَالفرح وَالفارح ٣
شاذان • اَللَّهفان وَالاسوان اندوهکن • اَلاَشِر
وَالاَشْران وَالبطِر دنه کرفته • اَلظمآن وَالعطشان
وَالغیمان وَالصدیان تشنه • اَلعیمان تشنه بشیر ٦
اَلریان وَالناهل سیراب • اَلسَّغبان وَالغرثان وَالطیان
وَالجوعان وَالجایع کرسنه • الغرث وَالسغب وَ
المسغبة وَالمخمصة وَالمجاعة وَالجوع کرسنکی ٩
اَلشَّبعان سیر • اَلسدمان وَالندمان نشیمان • اَلحسیر

وَالجَسْرَانُ ازمان خورد • اَلسَّهْرَانُ وَالیَقْظَانُ وَالْیَقِظ
بیدار • اَلسَّهَرُ بیداری • اَلسُّهْدُ بسیار بیداری • اَلنَّائِمُ
المنبه
وَالوَسْنَانُ وَالکَرْیَانُ خفته • اَلسَّکْرَانُ وَالنَّشْوَانُ ۳
مست وَالجَمْعُ سَکْرَی وَسُکَارَی وَنَشَاوَی • اَلسِّکِّیرُ
همیشه مست وَاین قیاسی است • اَلصَّاحِی بیهش • اَلثَّمِلُ
مستی مست • سَکْرَانُ مُلْتَخٌّ وَمُلَطَّخٌ شوریده عقل • ۶
مفرق
سَکْرَانُ مَایَبُتُ کی مبح کار نتواند کرد از مستی سَکْرَان
طالخ وَنیز از شراب فصل اَلسَّارِقُ وَالدَّایِصُ
وَاللِّصُّ دزد • اَلسَّرِقُ وَالسَّرِقَةُ وَاللُّصُوصِیَّةُ دزدی ۹
اَلشَّخْصُ انکه هرج بیند بیرد • اَلشُّصُوصُ جَمْعُ اَلطِّمِلِّ بتر ین

دزدان • القفاف انک سیم بمیان انکشتان دزدد • الاخذ
سبک دست • الطرار انک استین یا باذوان بشکافد •
الفاتک راه دار • قاطع الطریق راه زن • الخارب شتر ۳
دزد • النقاب اهون بر • اللجوج والملح والملحف و
العنود والعنید ستیهنده • العیون شور چشم • الهمزة
واللمزة بدگوی • النمام والقتات والدبنوب سخن چین ۶
النمیمة والنمیرب والمیبرة سخن چینی • الزنیم واللقیط
والدعی والمسند والسنید سند • المنبوذ بگوی وانهاده •
المختلج که کس ویرا نه بذیرد • العتل الجافی الغلیظ السریع ۹
الی الشر • الملجن نابک • المسخرة مر المساخرج الصفعان

سیلی خوارہ الصفاعنۃ ج المجنون دیوانہ المجنون
والجنۃ دیوانکی المعتوہ والمخبول والمسلوس والممسوس
دلشدہ الامعۃ انک ہرکہ رابیند کوید من باتوام
الامرۃ انک فرمان ہرکس فابرد الطغام فرومایکان

الباب السادس

فی صفات النساء خاصۃ

المرأۃ والزخۃ والمزخۃ والجنۃ والزوج و
الزوجۃ والطلۃ والصاحبۃ والعرس والقعیدۃ
والجلیلۃ والظعینۃ والربض والقعاد والبعل بالنون، الباء
والبعلۃ زن الزوج والبعل والجلیل والسید شوہر

الکعاب والکاعب بزول بستان انا هد بستان از
جای برخاسته النواهد والنهد ج المعصر بجای زنان
رسیده الغرة والغریرة کار هانا ازموده العانس ۳
درخانه بزر وماذر بمانده نی شوهر وقد یقال للرجل ایضا
الحیرة والحیرة بر هنر الحیرات والخیرات ج المسلف
جمل وبنج ساله النصف والعوان نه جوان ونه پیر وقد یقال ۶
للرجل ایضا نصف والجمع انصاف ونصفون المسنة بزاذ
برامده العجوز پیرزن الشهلة والشهبرة پیری پیر
فصل امراة شابة وشبة وعانق جوان شاطة ۹
وشطبة دراز بالا خرعوبة وخرعبة نیکو وتم

رعبوبة تمام بالا وسبيد. زادة وزودة جوان ونيكو.
خودنيكو خلق خودج مهفهفة وهيفا. وخمصانة
باريك ميان. جارية غرثى الوشاح كناية عن الهيف.
بضة نازك بوشيت. ناعمة واملود وغادة وغيداء.
نازك ونرم. وناة وانأة ووهنانة كه بهش بر پاى خيزد.
معصوبة ومجدولة وممسودة محكم خلق. عرضة
توانا بر خدمت شوهر. قاصرة الطرف كه بجز شوهر خود
نكرد. خريدة وخرود وخاردة وحيية وخفرة
شرمكن وقنين زار خورش والرجل كذلك. خالة وخلبة
خرامنده وفريبنده. رجلة وسبجلة بزرك وفربه.

مخطوطة المطاهموار بشت • عقيلة كرامي عفيفة پاك
دامن مهين مهيرة نيكو وكران كاوين مخدرة ومخباة
ومقصورة پردي • بزرة خرد مند حصان وحاصن و ۳
محصنة بارسا • رزان اهسته • فتق ومفناق نازنين
بهنانة خوش بوي وخندان مبتلة ازاده خلق • بهكنة
نيكو اعضا • صناع جرب دست • رضراضة وصناك بسيار ۶
كوشت • سيفانة كشيده بالا • رجاج ورداح بزرك سرون
مكسال كه كار نكند واين مدح باشد عرب راه شموع
بازي كن وخندان ذراع دول ريس • عروب شوي دوشت ۹
نوار از تهمت دور نوزج رشوف دهن بويا • انوف

بینی بویاه رصوف تنک اندام غانیة نی نیازارایش
بکر وعذرا دوشیزه ابکار وعذاری ج العذرة
والقضة والبکارة دوشیزکی حایض وطامث وعارک
ومقری حیض افتاده الحیضة والمحیضة خرقة تستثفر
بها الحایض المستحاضة انکه همیشه حایض بوذ العلل العاید
عرق الاستحاضة الطلیة والسنی رکوی حیض
الترية اثری که مانده بوذ از حیض فصل
فیما یکره منهن امراة مفاضة زنی بزرکشکم
وسنست ورسخا ورضعا وزلا لاغر نسرون
ومدشا که کوشت ندارد بردستها ومضوا که کوشت

ندارد بر ران • وقفرة اندك كوشت • ورثقاء بسته
اندام • وماسوكة كنار اندام بريده • وشرم وهريت
ومفضاة واتوم ان كذر بول وكوذك بلى شده • ومتكاء ٣
كه بول نكاه نتواند داشت • ولخناء شمغد ومتفال
وتفلة كه بوى بكار ندارد • وعطل ومعطال بى پيرايه
ورادة همسايه پرسن • ومزواج كه شوى بسى كند ومطروقة ٦
كه هر يكندى شوى نوكند • وضهيا وضهوا ازكى حيض اش
نيفتد • صخابة وذربة وذربة بلند اواز • ومجعة وجلعة
وجالعة وجالع بليذ زفان • سليطة تيز زفان • بذيئة ٩
وعارمة شوخ • همشى الحديث بسيار كوى وبلند اواز • ناشزة
چركين

كه با شوی ارام نکیرد. سحاقة سعتری. عاهرة و
مسافحة وبغی ومومسة وهلوک وی سامان کار.
٣ ورعناء ووزهاء کالیو. خرقاء که هیچ کار ندانند کرد.
خباة که بدیدار بس نهان شود. طلعة قبعة که سر فازند
وواز ندفصل في ولادتهن امراة وولود زاینده.
عاقر وعقیم نازاینده. ناتق وثور وضاینة وماشیة
٦ که بسیار زایند. وثرور که اندک زایند. ومقلات وزقوب
که کودکش فرا نیاید. وثکول وثکلی که فرزندش نمرده باشد.
ولقوة که زود بار کیرد. وبکر که هنوز یک کودک
٩ زاده باشد. وثنی که دو زاده باشد. مذکر که بسر

زاید مذکار که همه پسر زاید مونث که دختر زاید
مینات که همه دختر زاید مغقاب که یکبار پسر زاید
ویکبار دختر مثآم که دو دو زاید بیک شکم موتم
که نکوسار زاید الیتن ان کوذل اجنان زاید منجبة
ومنجاب که فرزند نجیب زاید مجمقة ومجماق که احمق
زاید حامل وحاملة وجلی باردار مرئی ایستنی بدیذ امذه
مثقل گران بارشذه مقرب نزدیک رسیذه بن معضل و
مطرق که کوذک بدشواری بیرون زاید وجمی که برایستنی از زوجها
فصل فی اجوال المرء مع ازواجهن امراة لفوت
که فرزند دارذ از شوی پیشین برول که شوی کذ و فرزندش

بزرگ باشد • مُضِرّ باوسنی • مُثَقَّفَة که شویش دو زن
دارد جزو • فاقِد شوی مرده • مُجِدّ وجادّ که شوی را
سوگ دارد • مُشْبِلَة وجابِنَة که شوی وانگذارد از مهربانی ۳
که باشد بر فرزند • تَرِیکَة که کس ویرا نخواهد • عَرُوس
وهدی بخانه شوی شده • مُراسِل شوی مرده یا هشته
مَرْدُودَة طلاق داده • مُعَلَّقَة نه باشوی ونه بی شوی ۶
فَرُوک که شوی را دوست ندارد • صَلِفَة که شوی ویرا
دوست ندارد • عَزَب وعَزَبَة که شوی ندارد • عَوان وثَیِّب
کالِم • والرَّجُل ثَیِّب ایضاً • اِیِّم وارْمَلَة بیوه • والرَّجُل اِیِّم وارْمَل ۹
ایضاً • اِمْرَاة مُغِیبَة که شویش غایب بود • ومُشْهِد که شویش

حاضر بود ٥ ومغنية كه شويش بغروشد باشد ومفسلة
كه شويش بخود خواند بهانه كند ٥ ومنة زوج

الباب السابع فيما يلبس ويفرش

الكسوة واللباس والليس واللبوس والملبس هرچ
در پوشند ٥ واللبوس نامي است خاص زره را ٥ اللبيس جامه
داشته ٥ الخميس جامهٔ بالايش بنج كز ٥ المعرض جامه كه
كنيزك را اندران عرضه كنند ٥ الريش والرياش جامهٔ نيكو
ولباس التقوى الحياء ٥ ولباس الرجل امرأته وزوجها لباسها
السابري جامهٔ تنك ٥ الصفيق هنكفت ٥ السبت جامهٔ باريك
الجديد والقشيب نو ٥ الخلق والسمل والمخ والدريس

الصفيق كردن و كردانيدن وهم فاكردن وخشن كردن

وَالطِّمْرُ وَالهِدْمُ کهنه • الحَشِیفُ وَالرَّثُّ جامهٔ بذه • اَلثَّوْبُ
وَالبَزُّ جامه • الاَثْوُبُ وَالاَثْوابُ وَالثِّیابُ ج اَلطَّاقُ
یکتای • اَلمُثَنَّی وَالمُثَنِّیُ دوتا • ثَوْبٌ سَحْقٌ وَجَرْدٌ وَنایٌ شَفَّافَةٌ
ثَوْبٌ مُفَتَّنٌ بارهٔ تنک وبارهٔ زفت • ثَوْبٌ ذُوأُکُلٍ بسیار رسمان
مُخَطَّطٌ وَمُرَسَّمٌ وَمُسَیَّجٌ کهخطها دارد • مُعَضَّدٌ کبربازو
علم دارد • مُعَیَّنٌ بچشمه • مُعَیَّرٌ کورچشم • مُطَیَّرٌ بمرغان
مُخَیَّلٌ باسبان • مُمَصَّرٌ رنگین • مُقَدَّمٌ وَمُقَلَّمٌ سرخی سیر
رنگ • مُبَهْرَمٌ وَمُعَصْفَرٌ بکاژیرَه رنگ کرده • مُفَوَّی
برویَنه رنگ کرده • رَجِیعٌ رنگ وابکرده • مُبَقَّمٌ بدار پرنیان
رنگ کرده • مُعَرْوَقٌ بسبرک رنگ کرده • مُعَظَّمٌ بنیل رنگ کرده

معوضه ز

مُعَوْهَق بلا ژورد رنك كرده واين قياسى است ثَوْب
نفيس جامهٔ بغايت ينك وسط ميانه مُقارِب نزديك
بارزانى سخيف تنك ثخين ستبر ثمين قيمتى ولذلك وغير ٣
الثَّوْب الستحل جامهٔ سبيد از بنه السُّحُول ح السُّحُل ج المَلَهَل
وَالْمَلْهَ سادهٔ تنك الحَزّ والقصب والشَّطَوِى والتَّوَزِى
والكتان والحرير والدِّيباج م السُّنْدُس ديباى تنك
الإستَبْرَق ديباى ستبر المطبوخ ديباى پخته برخته
البُرْد والرَّقْم والوشى واللِّحَم والمُبْرَم اجناس ٩
من الثياب الردن الحزّ حزّ اذكن يكون الخَيْف
كان ستبر الشَّرْب كلن تنك الخَيْش ترين كانى الفُوطَة م

الشطوى والتوزى اسم قبيلة من اليمن ينسب اليها الثياب التوزى

اَلمفضل وَالمبذل وَالبذلة جامهٔ باذروزه • اَلخلعة
وَالبزة جامهٔ خلعت • اَلعلقة لخست جامه كه دورند •
كوذك راه السَّبيبة وَالشقة پارهٔ جامه • اَلسرقة ٣
پارهٔ حريرينك • اَلمصون نهاذى وَنهاذى • اَلمجسد جامهٔ
زيرين اَلعدنى منسوب الى عدن • اَلابجى وَالقطر وَالعصب
وَالحبرة بردِ يمانى • اَلمكعب بردِ بنكار • اَلقباطى ٦
جامهاى سپيذ كه از مصر آرند • اَلواحد قبطى • اَلقبطرية
ضرب من الثياب • اَلشرقى وَالفرقى اين كه مردمان
قرقزى كويند • اَلكرباس معرب اللث معرب لث من كزى ٩
فصل اَلقميص وَالسربال پيراهن • اَلاقمصة

وَالقُمصانُ جِ البَدَنُ تنه الجَيبُ وَالجِربانُ كريوان
قِطابُ الجَيبِ انجاكه سربند وبرايدازكريوان القوارة
وَالقَرِيضَةُ كِرجُ الزِّيقُ زه كريوان الزِّرُّ وَالدُّخَّةُ انكله ٣
العُروَةُ اخكوشنه العُرْوَةُ لخيه الدِّرْزُمُ المِلْيَكُ د
الكَفُّ وَدرزِ الكُفَّةُ نوردبيراهن الدِّخرِيصُ تيرين
البَنِيقَةُ وَاللَّبِنَةُ وَاللِّبْنَةُ خشترَه الشَّعْبَةُ سوك ٦
الرُّقْعَةُ وثرنك الرِّقاعُ جِ الخِرَكُ دَه الذَّيْلُ دامن
الذُّلُّ وَالذِّلُّ وَالذُّلُّ بن دامن القَبُّ زورنيم
الكُمُّ وَالقُنَّانُ وَالقُنُّ وَيَدُ القَمِيصِ استين الرِّدْنُ بن ٩
استين العَلَمُ وَالنِّيرُ علم جامه الدِّرْعُ بيراهن زن البَقِيرَةُ

وَالبَقِيرُ وَالاِتْبُ پیراهن یِ استین وِی باذوان
السَّبِيجُ وَالسَّبِيجَةُ شبی الخَيْعَلُ وَالهَرْقَلُ شبی یِ استین
الاَضْدَةُ شامَاكُ الصِّدَارُ وَالمِجْوَلُ پیراهن خرد المِيدَعُ
پیراهن کار المِدْرَعَةُ وَالجُمَانَةُ لاَبِنی الدِّرَاعَةُ م الصُّدْرَةُ
لباجه الجُبَّةُ م الظِّهَارَةُ اورَه البِطَانَةُ آسْتَر
الوَضِيعَةُ پنبُه جبه السَّرَاوِيلُ شلوار المِخْرَفَةُ
شلوار فراخ ودراز وقد نُهِيَ عنها التِّكَّةُ شلوار بند
الاُنْشُوطَةُ کره شلوار بند النِّيفَقُ نیفه الرِّجْلاَنِ پایچه
الرَّانَانِ رانین الرِّدَاءُ وَالعِطَافُ وَالمِعْطَفُ وَالجِلْبَابُ
ردا القَبَاءُ وَالیلمَقُ قبا النَّفْرَجَةُ جاک قبا المِعَاقِرُ ههای

قبا القرطق كرتة الطيلسان والتروس طيلسان الساج
طيلسان سبز وكبود سياه الدراج والفرجي ثم البلاه
والبلادة قبا نمد المطر باراني الفرجة شكاف جامه
العلق شكله جامه الزيبر والغفر والخمل پرز جامه
القزكر الصلج پيله الواحدة صلجة الابريسم ابريشم
الدمقس ابريشم سبيد وحرير سبيد السيراز جامه كه
ابريشم دروبكار برده باشند فصل الازار
والازانة والميزر والحقو ازار النقبة ايزارى
باشد انرا نيفه دوختة النطاق قريب منه غير انه
لا حجزة له الجحن انجاكه واكرد اتند ازكار ازار الضفة

بسم الله الرحمن الرحيم

کناره ازار که ریشه دارد • الطَّرَّةُ کناره ازار بدرازنا •
اَلهُدْبُ وَالهُدَّابُ وَالهِدَبُ ریشه • اَلحُلَّةُ اِزَارٌ
وَرِدَآءٌ اَلنِّقَابُ روی بند • اَلبُرْقُعُ وَالبُرْقُوعُ روی
بوش • اَلوِصَاصُ برقع حرد • اَلوَصْوَصُ سوراخ در برقع
جندانک بدو بنگرند • اَللِّثَامُ وَالفِدَامُ وَالفَدَّامُ
دهن بند • اَللِّفَامُ بینی بند • اَلعِصَابَةُ سربند • المِشَدَّةُ
وَالمِعْجَرَةُ وَالمِجْحَرَةُ میان بند • اَلحِقَابُ چیزی است
اراسته کی زنان عرب برمیان بندند • اَلخِمَارُ وَالنَّصِيفُ
وَالمِقْنَعُ سرپوش • البُخْنُقُ وَالخُنْبُعَةُ وَالمِخْنَكُ انچ فا
زنخدان بندند • اَلغِفَارَةُ وَالصِّقَاعُ روی کی در زیر مقنع

برافکنند المِغْجَر وَالوِقَایَة م السِّبْ کوهرتاب
اِمْرَآة وَاضِع سر برهنه وسافر روی برهنه اَلمِلْحَفَة
وَالشَّوذَر وَالرَّیْطَة وَالمَلَآءَة جاذر اَلمِرط نوعی از ۳
جاذر اَلقَلَنْسُوَة وَالقُلَنْسِیَة کلاه اَلکُمَّة کلاه کرد
اَلشَّبَکَة کُلْوتَه اَلدَّنِینَة وَالدِّنِیَّة کلاه قاضی
اَلمِنْدِیل دستار اَلعِمَامَة وَالسِّبْ وَالمَشُوذ وَالمِقْطَعَة ۶
عمامه اَلعِمَّة دستار بست اَلقَفْدَآء بستی دستار
فرونا کذاشته اَلمَیْلَآء ضِدُّهَا فصل اَلفَرْوبوستین
اَلنِّیم بوستین دراز موی وقیل هو الخلق اَلجُبَّل بوستین ۹
کوتاه اَلرَّهَط وَالحَوف بوستی که زنان عرب در پوشند

جون حايض شوند السنجاب والحواصل والسمور
والقاقم والفنك والزلوم الثعلب صوى روباه الكساء
كليم البت كليم ستبر المحشا درشت البرجد
والبجاد والمسيح كليم بخط الاضرج كليم زرد ازبز
بشم السنجة سياه الجنيصة سياه جهار كوشه كه دو
علم دارد البردة والفلوت والنمرة كليم خرد الشملة
بزرك القطيفة والقرطف والمنامة شب بوش
المطرف كليم خز باعلم البرتكان جنسى از كليم العباية
والعباءة كليم كه بيربر زنند المشملة كليم كه در خوشتن
بيجند كساء مخلق صعب درشت فصل فيما يلبس

من الحلی • الحلی بیرایه الحلی ج الزینة والزبرج
ارایش • التاج والاکلیل افسره • الکرزن میان افسر
المدراة سرخاب • الرعثة والقرط والخلدة والنطفة ٣
کوشوار • الشنف ورکوشی • الخوق والخرص حلقهٔ زرین
یاسیمین درکوش وجزان • القلادة والمخنقة گردن بند
الستخاب گردن بند از سگ ومشک وجزان • الکرم گردن ٦
بند از درم بکوشه • الشمس نوعی از گردن بند • العلطة گردن
بند بهن • المعاذة والتعویذ والعوذة والتمیمة تعویذ
الجلة زیور گردن بند • الطوق انج در گردن افگند • العقد ٩
یکدانه • واسطة القلادة بیهین چیزکه در گردن بند بود

اَلتِّقْصَارُ وَالتِّقْصَانَةُ كردن بند كوتاه • اَلْمُرْسَلَةُ اَلْوِشَاحُ
انك دربر افكنند • اَلْقَرَامِلُ كيسوبند • اَلْوَاحِدُ قُرْمَلَةٌ •
٣ اَلدُّمْلُجُ وَالدُّمْلُوجُ وَالْمِعْضَدُ بازوبند • اَلسِّوَارُ وَالْأِسْوَارُ
وَالْجِبَانَةُ وَالْجَبِيرَةُ دست ورنجن • اَلْقُلْبُ يك لخت
وساده • اَلْقَلْدُ بجيده • اَلْمَسَكَةُ ارزاج • اَلدَّمْلُ ازاستخوان
٦ كشف • اَلْيَارِقُ يارة • اَلرَّسْوَةُ دستينه • اَلْخَاتَمُ وَالْخَاتَامُ
وَالْخَيْتَامُ انكشترى • اَلْفَتَخَةُ نكين • اَلْحَلْقُ انكشترى
ملك • اَلْفَصُّ نكين • اَلْحَجَلُ وَالْخَلْخَالُ وَالْخَزَمَةُ وَالْبُرَةُ باور نجن •
٩ اَلْوَقْفُ باور نجن عاجين اَلْحَرْزُ مورش • اَلتُّومَةُ وَالْجُمَانُ
مورش سيمين • اَلسُّبْحَةُ مورش تسبيح • اَلْحَاجَةُ مورش خز

اَلمخشلب وَالمشخلب مورش کربه • الجزع مورش یمنی •
اَلحضض وَالحضاض مورش سپید کے کنیزکان بردست
بندند • اَلسمط رشته مروارید • اَلسلسل رشته مورش ۳
اَلودّعة وَالمنقاف وَالجزع کوش ماهی • اللؤلؤ مروارید
اَلدرّ مروارید بزرک • اَلدرّة بکی • المرجان مروارید خرد •
اَلصدف جای مروارید • الجوهر کوهر • الجوهرة بکی • الیاقوت ۶
وَالعقیق وَالفیروزج وَالزمردة وَالزبرجد معروفات
البلور وَالبلورة وَالمها بلوره • البیجاذق بجاده • البجاخی بعل
فصل اَلخف وَالموزج موزه • الموازجة وَالهاء ۹
للعجمة • المنقل موزه کهنه • اَلتساخین موزها لاواحد لها

وهو فی الحدیث • الفرطوم چنک مون خفاف مفرطمة
موزها بچنک • ملکمة پاره برد دخته • ملدمة هم لخت
کرده • منقولة ومنقلة بجهار پاره • جیدة الصلة بنک پوست
المهماز والکلاب اهن بن مون که راپض فرا پهلوی ستور
می زند تا بروذ • المکعب سر • الطرباخ شم • المداس والمنقل
پای افزار • الکوث والقفش کوش • النعل والحذاء نعلین • النقل
نعلین کهنه • السمط نعلین یک توی یقال نعل اسماط • السبتیة
نعلین پیراسته بقرظ • الشراک مر الشسع دوال نعلین ازین سوی
وازان سوی • اللسان زوانه • الزمام دوال بر پشت پای مرازا
القبال دوال درمیان انکشتان • العقربة بند دوال •

بربشت پای اَلسَّعدانَهُ بندد وال برزمین الزَّعبانَهُ جای
بند النَّقیلَهُ وَاللِّدامُ هم لحت اَلموق بش بند اَلزَّنجبُن لحاف
اَلجرموق خرکش اَللِّفافَهُ بای تاو الجَوَرب

٣ فصل

فیما یفرش اَلنَّمط جامهٔ فرو کردنی البساط وَالزَّربیَّهُ
وَالرَّفرفَهُ شاذروان الدُّرنوک نوعی از شاذروان الصدر بیشکاه
اَلزِّلّیَّهُ زیلو العَبقَری جامهای کران مایه النَّخم النَّخاخ

٦ وَالنَّخّ الجَهرمیَّهُ م اَلفرش وَالفراش وَالمفرش هرج
باز کستراندن ویکنی بالفراش عن المرآة الطَّفسَهُ وَالطِّفسَهُ
طنبسه المحفور وَالمسحیَّهُ وَالقالی م البلاس م المسح بلاس

٩ رهبان الحِلس وَالقِطع بلاس شتر الطِّرقَهُ وَالسَّیح باره

بلاس مخطط يا فروكند • المصلى والسجادة مر الخمرة
مصلى نماز خرد • المنبذة والوسادة بالش • الحسبانة
بالش خرد • المرفقة والتكاءة بالش تكيه • النمرقة
والنمرقة بالش ورنشستنى • المحة والمصدغة بالش سر
المسورة بالش جرمين • المسند بالش بزرك • الحشو
اكين بالش الحشية نهالى • المثال والمهاد والفراش
بستر • اللحاف والمضربة مر المجلس والمقرم بستر
اهنك • الشعار اندرونه • الدثار اوج برزوه بوشند •
البند واللبد نمذ • الحصير والفحل حصير • البارى والبورى
بوريا • النطع والنطع والمبناة والوكف نطع • الستر

وَالسُّتْرَةُ وَالسِّجْفُ وَالخِدْرُ وَالسِّدْلُ بردہ۔ اَلقِرَامُ
بَرْدُہ باریک۔ اَلشِّقُّ بردہ تنک۔ اَلكِلَّةُ بردہ زنان۔

اَلْبَابُ الثَّامِنُ

فِي الصُّنَّاعِ وَادَوَاتِهِم وَمَا يَحْتَاجُونَ اِلَيْهِ

اَلصَّانِعُ دست کار الصُّنَّاعُ ج اَلصِّنَاعَةُ وَالصَّنْعَةُ
کار۔ اَلصَّنَعُ وَالصَّنِيعُ جرب دست۔ اَلمَاهِرُ وَالحَاذِقُ
استاد در کار خویش۔ اَلمُتَحَذْلِقُ مدعی استادی کند
ونباشد۔ اَلمُحْتَرِفُ بیشہ ور۔ اَلحِرْفَةُ بیشہ۔ اَلمُهَنْدِسُ
تقدیر کنندہ۔ اَلاٰلَةُ وَالاٰدَاةُ دست افزار۔ اَلبَنَّاءُ وَالهَاجِرِيُّ
ناکندہ۔ اَلرَّهَّاصُ وَالاَذْكَرُ العَزَقُ والاذ اَلرَّهْصُ وَالاَذ

بنیاد ہی — بوجہ بنیاد — بجہ بنیاد

ف: الصباح رهصت الحائط بالمعول اذا ضربت اساسه لتشده

ف: الصباح رهصت الحائط بالمعول اذا ضربت اساسه لتشده

زیرین اَلدِمص هَرْوالاذکه زَوَران بوذ • الامام والمطمر
والتُرّ والزّنج رَزّهٔ بناء • الشاقول مرالفرجار برکار
۳ اَللَبّانُ والملبَن بلذخشت زن • اَللِبْنُ واللِبْنُ خشت الملبَنُ
کالبذخشت • الآجرّ والآجورُ والطّوبُ خشت پخته •
اَلطابق تاوه • اَلشّاخونهٔ داش خشت • الاطیمهٔ داش
۶ کوزه وکاسه وانج بذان مانذ • المسیعهٔ والملواط مالهٔ •
اَلسّیاع کاهٔ کِلْ • المِلاطُ اژنذ • السّافُ والمِدْمَکُ رسته
السّمیط نواشته • الافریز کاهٔ لب سرای از خشت وگچ •
۹ اَلقِرْمیدُ خشت پخته بزرگ بناء مقرمد خشت وسنگ
مشیّد افراشته • مشید بگچ بکرده • خراب ویران عمیرا باذان

المرّو المعزق كنده المجرفة فه المسحاة بيل عنزة
المسحاة دسته بيل المرزبة والارزبة والمفصة
كلوخ كوب السابل والمنقل والشروف زنبر الوزوردام وز ٣
القروناوه كل الجصاص لج كر الجص والقصر والشيد
لج الجصة والقصة بان لج الجصاصة كان لج
الجراض لج بز الصاروج والكلس والجيار صاروج ٦
الكلاس والمكلس صاروج كر النورة اهك القناء
والمقنى كاريز كن القنقراب شناس المعول كلنك
الصاقورميتين فصل النجار والفيتق دروذكر ٩
النجارة دروذكرى القدوم مريشه المنشار والميشار

دستة النشارة سنبوسة المقطار المثقب ماهه
المبطرة سرماهة المجرد والماهة الثقبة والثقبة
سوراخ ماهة المنحت والمنجات والمبراة رنده
المنجاتة تراشه السفن والمسفن جوب سای المبتدة
میخ کوب العتلة والبیرم بیرم النقار کنده کر
المجفار والمنقار شکنه الخراطم القطاط والحقاق
حقه کر الحقة م الحقاق والحقوج الخشاب جوب
فروش الخشب جوب الخشب ج الوتد والود
وعیر المذلة میخ جوبین المسمار والسد والسکی
میخ اهنین فصل الجداد والهالکی والفین والهبرق

اهنكر السَّحَّاب بيل كر الحديد اهن الذكر والجراز اهن
نولاذ الابنيث نرم اهن الحبث زنگ اهن السُّخالة و
البرادة ساو اهن الصدا زنكار اهن المطرقة والميقعة ٣
خايسك الفطيس يك الكلبتان زم الكلوب والكلاب
سكاز اهنج الملزام انبر المجب والمفرص والمفراص
والمقطع كاز المبرد سوهان المنحل والمسفن ٦
سوهان درشت العلاة والسندان سندان الكورانش
دان الكير والمنفخ والحملاج والحملوج دم اهنكر
الكيرة ج السكاك والسكان كاردكز السكين ٩
كارد الشفرة والصلت كارد بزرك المدية تازى كارد

سكين وقيع اى حديد النصاب والجزأة دسته
كارد الشعيرة برازفان او السيلان دنبال تيغ
الكلبشت كارد الحديتيز نای او الصيقل انك اهن
روشن كند المسحلة والمصقلة والمدوس اجى اهن بذان
بزدايند الملزم خرك او الاباتارسورن كر المسلى
جوال دوزكر المسلة جوال دوز فصل القصاب
والليام كوشت فروش الشحام مويه فروش الودك
جربش فروش القدار والجزار شتركش الساطور م
الوضم خوان يا چيزى كه كوشت برو نهند القناة م
الشواء بريان كر الشواء بريانى السفود والمفادة

وَالمِفَادُ بلسك السلاخ انك بوست از كوسفند بيا هنجد
الرَّاأس سر فروش الكراعي پايه فروش الهراس هريسه
فروش الجُبُنِي شكنبه فروش المراق خوردى فروش ٣
فصل الخبّاز نان وا الخبز وَابُو جابرٍ وجابرن
جبّة نان الكعك نان خشك الفرنى نان ستبر الرقاق
تنك القرص كليجه الرغيف وَالجردق كرده الدقيق ٦
وَالطحين وَالطحن ارد الدرمك وَالحوارى وَالسميذ
نان سبيذ الغليث وَرهمين الملكمة قرص ابدشت
بتنور وازنند الطهف نان ارزنى اللعيعة نان كاورس ٩
الخبزة وَالطلمة وَالمليل سكارو المحاش نان سوخته

اَلسِّقْطُ كلوج • اَلنَّاشْتَه خشك • اَلمتكرج كه كرفته
اَلبَرِيدَاب بريخته • اَلمِشْرَادُ دركاسه شكسته اَلفِتِيتُ
٣ وَالفَتُوتُ مالنده • العفارُ وَالقفارتى اَلمَادُوم بانان
خورش اَلمِلحَمُ كوشت اكده • اَلمشحَمُ وَالمرتنُ وَالمرسَنُ
بيه لكده • المغضَنُ روغنينه • المسمُونُ روغنين اَلفَطِيرُ
٦ اردست فرا اَلرَّبِيعُ وَالنُّزُلُ وَالنُّزُلُ افزونى كه بيايد
از نان بختن العجين خمير • العجان خمير كن عجين رخف
تنك تخ ترش اَلبَنجَانُ جون منج اشيان اَلفَتَاقُ وَالرُّوبَةُ
٩ وَالخُمْرَةُ وَالخَمِيرَةُ خمير مايه • اَلكُتْلَةُ وَالفِرْزِدَقُ
كده خمير • المِنْسَعَةُ وَالمِرْشَمُ وَالمِرْقَاطُ پركه برنان زنند

اَلمِحوَرُ وَالمِدمَكَةُ وَالمِطمَلَةُ جوبه المِسطَحُ خوان لَه برو
نان وابرنك المِلقَطُ نان جين اَلتَنُّورُم المخبزة تنورستان
اَلميفَى وَالميقَى نهنبن تنور اَلمِسعَرُ وَالمِحضَاءُ وَالمِحضَآءُ ٣
وَالمِجرَاتُ وَالمِفَادُ وَالمِفَآدُ تنور اشيب السَجُورُ
تنورتاب اَلذَكَةُ وَالوَقُودُ وَالضَرَمُ اتش انكيز
اَلحَطَبُ هيمه اَلحَطَبُ الجَزلُ هيمه خشك وزفت ٦
الشَذَبُ خشك مانده الوَقصُ هيمه رين المحتَطَبُ
هيمه دان اَلحَطَابُ هيمه فروش الحَطَبُ هرج دراتش
افكند اَلفَحمُ انكشت اَلفَحَامُ انكشت فروش المنخُلُ ماشو ٩
الغربالُم الاِطارُ اخكم غربال وماشو حصاص المنخل سورا جهار

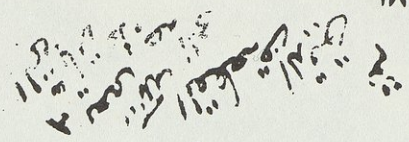

ماشو الفقير ناوه النخالة سبوس التوبينا واردن
القلافة والقرامة والقرف كه بتنور بازكيرد
الخياط كندم فروش الدقاق آرد فروش المحتكر والمتربص
انك غله بنهد تا كران شود بفروشد المنقى كدم پاك كن
القتال انك بار بخرفا وابرد فصل الطحان اسياوبان
الطاحونة والتنعور اسياكه باب كردد الطحانة
كه باشتر كردد الرحى واللاقطة سنك اسياء الرحيان
دو الارحى والارحاء والارجية ح الفلج اسيا
سنك زبرين المردداة زورين الضرتان هردو سنك
الرج والقطب انج اسيا برو كردد الحز والخرز

سوراخ اشیا . اللّهوة انج بدست دردهن اشیا افکند
تا آس کند . المحفن والدلو دلو اشیا . الناووق ناوه .
الناعرة پره اشیا . الاطار کرد اکرد اشیا . المرداس
والمجشة والموآرة دستاس الرایدو القعسری و
الهادی جوب دستاس الثقال بوست که در زیر دستاس
وافکند النقی ارد که اشیای اندازد . المنقار والملوس
والمیقعة اژینه . الطسق والبرکة تزده اشیا .
الدولاب والمنجنون والمنجنین والعربة دولاب الدالیة
انک بکاوکردد . الحباس درزاده اشیا فصل
العصار والدهان روغن کد . الدهن روغن الزیت والبلیط

روغن زيتون الزيات زيت فروش الزنبق ودهن
الياسمين روغن ياسمين دهن البزر روغن جراغ
دهن الجوز روغن كوز الحل روغن كنجد العصارة
والكزب كنجار الرور والراشي والرهش والطحينة
بژيژه المعصرة تخته روغن كر الملطاط اسياء او

فصل اللبان شير فروش اللبن والدر والرسل
شيره السكي شمه اللبا فله العفافة والغبر انج
بمانذ از شير در بشتان الشخب انج بيرون ايذ از ستان
الاخلابة والاعجالة شير كه بدوشند وخانه فرستند
از پيش الجفين شير در مشك الصريف شير تان الثمالة

والرُّغوة والرِّغاوة والرِّغاية والزُّباد والزَبْد کف
شیر. الصَّریح کف بنشسته. الفصیح کف فاکرفته. الضَّرب
برهم دوشیدن. الصَّرْب والصَّربة ترش الصَّقر ترشی ۳
ترش. الرَّثیثة والمرِضَّة والمرَضَّة دوغ شیر بردوشیدن
الحازر والماضر ترش شده. الصَّحیرة باتش کرده کرم
وسوخته. القارص زبان کز. المخض وبش. المذِق ۶
والمذْق والنَّسیّ والنَّسْر باب امیخته. الضَّیاح و
الضَّیْح والشَّهاب والمهوب بسیاراب. السَّجاج والسَّمار
والحضار تنک تنک ازسیاری اب. المسجور انک اب غلبه ۹
دارد بروی المثمِر دانه براورده. النَّخیسة شیر بزوطیش

برهم دوشیدہ • القطیبۃ شیر شتر و کوسفند برهم
امیختہ • الطشۃ سرسر شیرہ • الخاثر شیر ستبر و جزان
السامط شیر بی بشذہ و طعم بناکردیدہ • الحلب
والحلیب شیر دوشیدہ • العکیس شیر کہ بر خورمی ریزند
الرائب ماست • المزوب والمصرب والمحقن ماست
دان • الظلیم والمظلوم ماست نارسیدہ • الدوایۃ بوستکی
تنک کہ بر سرشیر بوذہ • الصقراط جغرات • المخیض دوغ
القلذۃ والقشبۃ والخلوص والکدادۃ دوغ • الزبد
والضحک مسکہ • الاذواب والاذوابۃ ان
مسکہ کہ بگذارند السمن والخلاصۃ والاثر روغن

ويژه. آلسلاء روغن كذاخته. الكريص لور الشيرازم
الاقط بينو. العلائة بينوو روغن وشيراز. الجبن
بنير. الارنة بنير تر. الانفحة والمنفحة نيرمايه. المصل ٣
ترف الكنج رخنين الجبان نير فروش. السمان انكر روغن
كاوو كوسفند فروشد فصل الحارث والحراث
والفلاح والخبير والزراع والكافر والاكار ٦
برزكر. الاكرة جمع على غير قياس. الفدان ايمذ ويقال
هي البقرة التي تحرث. السكة والسنة اهن ايمذ
النير جغ. العضم ريخيز. اللومة والهيس جملة الات ٩
ايمذ. المقوم بنام. العيان اهن ريخيز. العنج الواسطة

وهي الخشبة التي
تمسكها الحراث

دست اوین • الطوق اهن بن ایمذ • الجانة دست اهنک

السمیق شیم • المسواة والمنسفة پنکن • الملقة و

المسلفة والملاسة والمقنعة والمالق مزن • المرضة

والمدقة والمدوس الج بذان خرمن نرم کند • الجرجر

والعجلة والمنجون بردون • الوشیجة جوب بانه •

المذراة هیذ • المنجل داس • المخلب داس بدندانه •

المشذب داس زبر • المحشة کابر فصل

الجذاء والحصاف نعلبن کر • الاسکاف کفشگر

الجباة والقرزوم بالقاف والفاء تخته او الاشفی

والمسرد والسراد درفش • المخصف درفش نعلبن الازمیل

وَالْجَذَرِي نشكرده القَالَبُ كالبذ المحيط نشان كز الضفاطة
خوهل المويل بس اهنك المنمك مون همال السرجاة
وَالهلب كاسمو النخاس اغانه الثرط سنريش
السير والقدد وان الحمير والحميرة والاشكز
يرندق وان دولن باشد سبيذ الطباب مغزكه ميان
درز كيرندن الصرم جرم الصرام جرم فروش الدارش
كلاه السختيان كوزكلن اليرندج والارندج بوشت
سياه الزرغب والكيمخت كيمخت الجلودي بوشت
فروش الاذام اديم فروش اللذام هم لخت دوز الفراء
بوستين دوز وفروش الدباغ بوشت بيراء المنية بوشت

دراول براهش الافیق تمام نابراسته العطن دم
کرفته الصندلی کفش فروش الجوذر کودز الخفاف
موزه فروش الخرا ز مشک دوز القربة والسقا والزفر
مشک الخرزة والکتبة درز مشک العزلا دهن
مشک العطار والوکاء والشناق بند مشک العجل
والشعیب انک ازسه بوست بوز السطیحة ازدو
بوست الکلیة رقعه درزیر دست مشک الخربة
دسته مشک الشن مشک کهنه الشنارح الوطب
مشک شیره العکة والنحی مشک روغن الشکوة
مشک ازبوست بزغاله شیرخوار البدنة ازبوست

بزغاله

فصل الغزال ريسمان

بزغاله ازشير باز كرده

فروش الغزل ريسمان العصاب كلاوه فروش الناظوحة
كلاوه المدجة كلاوه تن الكبة والنصيلة كروهه
العكى دوك رشته واجلها علوه الرجاجة دسته
ريسمان السليلة كاله السبيخة كدش العرناسة
كاله دان المغزلى دوك تراش المغزل دوك الفرضة
جوته دوك الصنارة سردوك الفلكة باذريسه
دوك المفتلة دوك ريسه الرجين دوك مردان
الجنة اهن كرد رشردوك الدرازة دوك بشم
الطريدة ني باشد ياجوزى كه بردوك نهند جوزى تراشند

المصرم داس دوكل تراش الخشب دوكدان القطن
بنبه. القطان بنبه فروش. الحلاج م المخلج والمحبض
جوبكين. اللوح تخته او. الحمان خرا او. الحليج
محلوج. الندان بنبه زن. القوس والحنيرة والمنبض
والمندف كمان او. الكسل والمريرة روده. المدعس
والمطرقة شفشه. المدق مشينه. الملفة كندش
بيج. الحايك والنساج جولاه. المحالة كاركاه. السدى
والستى فرت. اللحمة بوده. الجلاد دسه. الغديرة
كوجولاه كان. المتوت والمنسج والمشط شانه كرباس
المسداة تنك. الوشيعة جفرسته وماسورة المشعة

يعنى حشبة الحلاج التى
يتلاج بها شم

ماکوب · البتّ والنجیر اهار · المرطم والمرشّة شنخه
المسحة والمسوجة سمه · الحفّ بقبزی · المنوال
والحفّة نوزد · اللفّة انج فرت برو بیحند الاستیج
والانسوعة سپنیژه · المجزّة اهنجه · الشهرق
جرخ · المعلّی یا اورآنه · الصیصیة والشوکة خار
کی بذان فرت راست کند فصل القصّار کازر
القصّارة کازری · الرجّاض جامه شوی · الکارة
والجالة بشتوان · الرزمة پروندی · الغرّاء سریشم
الکبریت کوکرد · الحرض والاشنان اشنان
الصابون مر القلی شخار · الکذینق والبیزر والمجنة

كذين المقصرة والميقعة از جوب كجامه بروت
بكوبند الحرق سوختكى كجامه را افتد در وقت كوفتن
المزاحض از جوب كه برجامه زنند در وقت شستن
البزاز والثواب جامه فروش الرفاء رفوكر الرباسى
كرباس فروش الخلقانى كهنه فروش النجاد مصلى
دوز الخيام خيمه دوز البتى والبتام والكاى
كليم فروش المطرز مر الخزاز خز فروش القزاز قزين
فروش الابريسمى ابريشم فروش الصقال مهره زن
الدباج ديبا فروش التاجر بازركان العراضة راه
اورد الراشن شاكردانه العربون والاربون

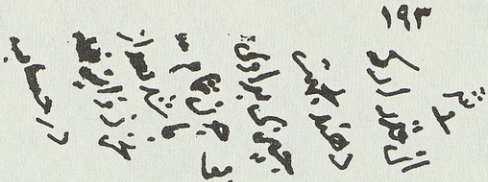

والعربون والاربون ربون الهدية والتحفة واللطف
والبراج بكسى فرستند السمسار المجهز البياع والبيع
والتفسير انك بارمردمان فروشند الدلال والجمال
الوزان انك بارسنجد العكام انك بارد ربندد
فصل العطار والدارى بوى فروش العطر والطيب
بوى خوش العرف والرايحة بوى خوش وناخوش رانيز كويند
خمرة الطيب وفوغته وفغمته ونفحته وفوحته و
نشره وارجه وارايحه ورياه دميدن بوى خوش المسك
والصوار والاناب مشك الرامك غش مشك الناقجة
وفارة المسك نافه مشك العود والمندلى والمندل والقطر

وَالِكَاءُ وَالَانْجُوجُ وَاللَّبْخُوجُ وَالْاُلُوَّةُ وَالزَّنْدُ عود
الغَالِيَةُ وَالمَضْنُونُ غَالِيَه: البَخُورُ هرج بذان بوی
كُنْدُ الدُّخْنَةُ هرج براتش افكند: العِبِيرُ وَالعَنْبَرُ وَالسَّكُّ
وَالكَافُورُ وَالذَّرِيرَةُ مر القَرَنْفُلُ وَالسُّنْبُلُ وَالاَظْفَارُ
اَنواع من الطِّيب: المُثَلَّثُ سرشتی باشد از مشك وعود
وعنبر: النَّدُّ قريب منه الَّا انه اكثر اخلاطاً: اَللَّخْلَخَةُ
معجونی باشد خوش بوی: مَاءُ الوَرْدِ وَالمَاوَرْدُ كلاب:
الرَّشَاشَةُ كلاب زن: اَللَّطِيمَةُ كاروان كه در وعطر
باشد: الصَّلَايَةُ وَالصَّلَاءَةُ وَالمُدَاكُ ان سنك كه برو
مشك سايند: العَسِيلُ جاروب عطار كه انج برزن سنك سايد

بذان واهم ارث الفهر والمدوك ان سئل كه بذو مشك ساينند
الملاب نوعى از طيب مانند خلوق العبيدة والقسيمة والجونة
بوى دان القفد از خريطه عطار يقال كافور رباحى ٣
عود قمارى عنبر شجرى مسك دارى عند النسبة
الزعفران والجادى والجساد والبهقان والكركم
والايدع زعفران الخلوق من الزنبق نوعى است از طيب ٦
فصل الصيدلانى والصيدنانى بيلور العقاقير
داروهاى خاشاك الواجل عقار المربيات والانبجات
پرورده ها جون نفشه برورده وجزان القمحة والسفوف ٩
انج وادهن برالكند اللعوق انج بليسند المغجون سرشته

المركب فاهم اورده الجلنجبين والسكنجبين والجلاب
والاطريفل ومفرح القلب ودواء المسك والطرنجبين
والمن ترنكبين السنا والسنا والكثيرا والملح
الهندى والمقل والسورنجان وشحم الحنظل والاغاريقون
والخاولنجان واصل السوس ادوية وعقاقير معروفات
السقمونيا والسقمونيا والانطاكى مرلسان الثور كاو
زبان لسان الحمل زبان بره لسان العصافير تخم خيار الصندل
والقسط والميعة مر المرتخ والمرتك والمرداسنج
مرداسنك السعد والسبستان والخيارشنبر مر الجوارش
رشنكوارش الهاضوم والجاطوم الخ طعام بكوارانده الاهليلج

هَلِيلَه · اَلشَّاهْتَرَج وَبَقْلَةُ المَلِكِ شاهتره · الأَيَارِج يَارَه
الصَّبِرُ الوَاء · الحُضُض حِرْلُ · الوَجَع يِرْ · القِنَّة بِيرَزْ · الوُشَق
كُرْغ · الجِلْتِيت وَالحِلْتِيث اذكرذ · القِرْفَة نار بوست ٣
العُصْفُر وَالمَرْبُوق وَالإِجْرِيض كَاذِيَه · العَضْ مَازُو · الزَّاج
زَاك · الشَّبّ زَمَه · البَقَم دَارِ پرنيان · العَرَق سِبَرْك وَيُقَال
زَرَاجُوبَه · الفُوَّة رُوئِينَه · العَنْدَم وَالشَّيَان وَدَمُ الأَخَوَيْن ٦
خُونْسِيَاوشَان · الشَّقِرَة وَالسِّنْجَرْف شنكرف · الزِّرْنِيخ م
النِّيل وَالعِظْلِم وَالنَّوَوْرِ نِيل · اَلكُرْكُم زَنك · الخِيَار وَ
العُلَّام وَالرَّقُوق وَالرِّقَّان وَالبُرْنَا حِنَا · النُّوشَادُر وَ ٩
الوَسِمَة وَالتُّوتِيَا · مِ الكُحْل وَالبُرُود سُرمه · الجُلَّاب دَارُوَى

روشنای العنزروت والانزروت کنجد الذرور دارروی
چشم اللبان والعلک والکندر رم المصطکی علک روی
الدبق والطوم الغمرة بلغونه الغمنة سپیذاج الخوط
بوی مردکان القبیر قبیل فصل الخیاط والنصاح
والقراری درزی الابرة والخیاط والمخیط والمخیص
والمنصح سوزن السمسوراخ سوزن المیبر سوزن بنام
السلک والخیط والخیاط رشته السجیل رشته یک تو
المبرم دوتو المفتول تافته الثان رشته نکنده
الجلمان دوکارد الجلم یک فرذاو المقراض ناخن براه
الکف تله درزی وجزلو الجتیعة انکشوانه ابرة

ذَيَالَهٔ سوزنی بارشته فصل الحبال رسن تاب
الجبل والمثناة رسن ولذلك السيب والسِّبُّ البريم
والابرق والاخصف رسن بيسنه الوثيل رسن از ليف ٣
النجيب از بوست درخت المرسة از كتان الشنايه از
بزموی يا از بشم المثلوث سه تو المربوع چهار تو
المريرة مرار الخلب والمسد والليف ليف الطلاء ٦
رسن كه درپای بجه كوسفند بندند الطول كه درپای
جهارپای بندند وفاكذارند تامی چرد الرمة انك دركردن
جهارپای بندند والربقة انك دركردن بره وبزغاله بندند ٩
الربض انك درپا لاخن بندند الرواء انك قماش بدان براشتر

بندند الجعارکه برمیان بندند چون فروجاه شوند
الکرّ والجابول که بدان وردرخت خزما شوند
القرن انک بدان دواشتر بهم وابندند الجارن کمنه
المحصّ فرسوده الجمل رسن زفت المسد والضفر رسن
تافته الممرّ والمغار محکم تافته المشزور بزور
برتافته البتّ والمیسور بزیر فروتافته التوّ والقوّة
والطاقة توی رسن القنب والابق کنو الشریطة
رشته الفرین جنبر فصل الخمار والنباذ نبیذ
فروش الشراب نامی است چیزها راکه بیاشامند الخمر
والراح والرحیق والعقار والقرقف والخرطوم والسبا

وَالسَّبِيَّةُ وَالشَّمُولُ وَالقَهْوَةُ وَالمُدَامُ وَالمُدَامَةُ
وَابْنَةُ الكَرْمِ مِنَ الصَّهْبَاءِ انك باسرخى زند الكميت
انك باسياهى زند الكلفاء تيره رنك السلاف انك ٣
دست وپاى بوى نرسيده باشد الخندريس والمعتقة
كهنه العصير شيره الخلة والخمطة ترش المزة
اندك مايه ترش شده الصرف ناب المشعشعة ٦
والمصفق باب اميخته المعرق اندك اب الطلة و
المزة خوش طعم الطابة واللذة خوش خور النبيذ
المطبوخ جوشيده المثلث سيكى اورده المنصف وا ٩
نيمه اورده المصفى والمروق پالوده السكر نبيذ خرما

البشّع نبيذ انكبين الجعة نبيذ جو المزر نبيذ ارزن
الكسيس والسكركة والغبيراء نبيذ اهل حبشة
الفضيخ نبيذ كه از عنب خرما كنند الطلاء والمزاو الباذق
والرازقي والذاذي انواع منها البابلية والجذرية
والصرخدية والقطربلية والمقدية والعانية
مسوبات الاسفنط نوعي از شراب يقال انها لغة
رومية الشخام والسخامية انك لسان بكلوفرو
خيزد الجريال رنك حمر القمحان كف او السورة
والجميا فوذق او الجاشرية شراب كه بوقت صبح
خورند الصبوح انك از پس صبح خورند القيل انك نيم روز

الفصل الحادی عشر فی کیفیة شرب الاشربة

روزخورند النهل اول شربت العلل دوم شربت الملخور
خرابات الخانة دکانی فروش الشرب شراب خمار ان
النخبة دوستکانی الغایة علی که بر در دکان
بزند نشان را المعصر جرخ الضاغط انگور بزان
بفشارند القرابة والقنینة والصراحیة والقحف
والبلبلة والباطیة والجام والطاس والکاس
والطرجهانة والناجود اوانی که شراب درو خورند القرو آنا
یُنبذ فیه وهو القدح ایضا الدن والخرس خم می و جرار
الراقود خم بقیر کرده الزقاق جنک فروش الزق جنکی
وجرار الزکرة خنک خرد الجمیت جنکی موی

المصحب واموى: البديع والسابوب والمسابوب حنيك
انكبن: المساد والمساد خيل روعن: الذوارع
خيلها شراب لا واحد لها وقيل واحدها ذارع:
الخرص سيخ كه بخيل بزنند: الناطل والدورق بيمانه
خمر: الصاغرة ساغر العكرة والدردى دردى روعن
وسركه وجران السعيط دردى خمر فصل
العواذ بربط زن: الزمار نای زن ولا يقال زامر:
الزامرة زن ولا يقال زمارة المختكر خنياگر: المغنى سرود
كوى: الغناء والسماع سرود: المثناة دوبيتى:
المرق سرود كدايان: الممرق سرود كوى ايشان

الاغنية والنحن راه بركوبند الرقاص يا كوب
الرقاف دف زن المطرب الطنبور انى طنبور زن
الكرينة زن كه بربط زند الصناج صنج زن المعزف
روذها كه برزند المعازف ج العود والمزهر و
البربط والكران بربط العرطبة والكوبة
طبلك انا قرجنك الصغانة جغانه الرباب
الطنبور والطنبار والدربج طنبور الشرعة والوتر
روذ النای والمزمار والقصابة نای اليراع
شين الزير والبم الزيرة والبموم ج الجلاة بردة
روذها المولى كردنای كه بيجند الزاملة خرك

المضرب زخمه المثنی دوتا المثلث سه تا الدف
الجلجل زنگ دف وجزو فصل اللعاب بازی کز
اللعب والاعوبة والمشمعة والدد والددن والدا
بازی اللهوا لخ مشغول کذ مردم را وقوله تعالی لو
اردنا ان نتخذ لهوا لکناية عن المراة والولد الفنوج
دست بند التدبیج مزینه حتی جعل سکندر المزام
سردر کلیم الجحوزة خیز کیر الغال خال نمک البقیری
کوهاموی الخریج وخسا امرز کاطاق یاجفت المطقة
والمقشة والدوامة کردنا الزحلوفة والزحلوقة
خیز ندن الملعب بازی نگاه اللعبة بازی از بازیها

۳

۵

البنات لعبتانی که دختران انرا اُلُفتان کویند. المضخة
والزراقة جیرهٔ کاب بذان میندازند. المصرع والریاغة
کشتی کاه. العقلة والعرضة بند آشغزیه سرند
که در پای افکنند. المقلس انک بجوب بازی کند. القلة دوله
القلون ج القال والمقلاء جوب دودله. الصوبجان
والمجن جوکان. الکرة کوی. الکرون ج الطبطاب
المخراق شمشیر جوین ودستار که بسجند وبذان زنند
الخذروف والخرارة باذفره. الارجوحة نرموره
اللغز واللغزی والاذعیة والاحجیة والاُبلة
برد. الحرز شش خنج. الکجة شش خنج کجین الحیک
جوز که بیازند

بڑول کے بیاز ند المزداۃ کو کون الحظر و الندب و السبق
انا
الخ درمیان کنند جون درجیزی کرو بیندند الرهن کرو
الشطرنج و النردم الکعبتان کعبتین رقعة الشطرنج
بطعه البیذق بیاذه الشاه و الفرزان و الرخم الفرق
و السدرسه دن المیسر قمار الیسر و الیاسر مقامر
المجودینک بان المرمد بدبان البرم انک درقمار
نشوذ از نخل السهم و القدح و الزلم و القلم تیرکه بدان
قمار کنند الفذ نخست تیر التوأم دوم الرقیب سیم
الحلس چهارم النافس پنجم المسبل و المصفح ششم المعلی
هفتم السفیح هشتم المنیح نهم الوغد دهم و این شه را

میچ نصیب نباشد المفیض والضریب انک این تیرها
بکردانند الربابة رکوی یک این تیرها در ویجند
الریم انک ازان شتر بسرایند کقسمت کنند التوزیع
والنهد توزی الجناب جنابه یک در بندند المخارجة
بیرکه برارند القرعة والقال ما القالی قال کوی الحلوان
مزدا او فصل الصیادم القانص والقنیص
والقناص نخجیرکیر العرکی صیاد ماهی القنص و
القنیص والطریدة والصید انج بکیرند از وحش
وجز ان الطرد مزاولة الصید المصیدة والمصیدة
والشرکة والشبکة دام المصلی بای دام

٩ الشقاق بانه

الدَّاجُولُ وَالْجِبَالَةُ دام دَاهول الْجُرَّةُ وَالْكَصِيصَةُ
دام اهو الزَّاعُولُ دام كور الفخ تله الفخوخ والفخاخ
الكِفَّةُ دام كِرد البندق والجلاهق كروهه كمان
السَّبَّطَانَةُ زبطانه الشَّصُّ دام ماهى الزُّرْبُ والبُرَّاةُ
وَالقُتْرَةُ وَالنَّامُوسُ خانهٔ صياد الزُّبْيَةُ اوراز
خانهٔ او القَرْمُوصُ كوى كه بكند خوذ را العَاثُورُ
وَالمَغْوَاةُ كوى كه بكند صيد را السَّانِحُ ان صيد كه از دست
راست درايد البَارِحُ انك از دست چپ درايد النَّاطِحُ
وَالنَّطِيحُ انك از پيش درايد القَعِيدُ انك از پس درايد
الكَادِسُ انك از بالا درامد الدَّرِيَّةُ وَالدَّرِيئَةُ

٣ الجمل
ماة يش من عنها
سبان نتحا
٦
٩

والذريعة انج در پس ان شود جون شتری یا مانند
ان تا صید ویرا بینند که تیر اندازد المقنب انج صید
دروهند الملواح حروحه القفص الاوابد والوحوش ٣
رمند کان اليعر واليعرة برغاله که بزدام بندند
برای صید فصل الفصاد رک زن المبضع نیش او
الرفادة م المعصب رک بند البیطار والمبیطر والبیطر ٤
والبیطرانک ستور را علاج کند البیاطرة ج المبزغ
نیش او الزیار لویشه او الزناق انک بر دهن کند
الحناق انک بر کام کند الشکالم المنقبة ٩
انج بدان اب بکشایند المجذة داسی که بدان سم ببرند

الحجام المجمة دكان حجام المجمة شيشه او المقص
ناخن براه المشرط نيش او الحلاق والمزين موى ستر
الموسى والملق ستره موسى خدمة ورميضة تيزه
مثلمة رخنه دراقتاده كالة كند المس والمشحذ
افسان القرزن غرد ان الزنفليحة والزنفليحة تله او
كه قماشهاد رونهذ المجمر استخوان بند الجبان والجبيرة
جوبهاكى برشكستكى بندند الهيض شكستكى الوتا كوفتكى
الفلك ازجاى بياندكى داى الطبيب والمتطبب برشك
النطيس والنطاسى برشك استاذ وزيرك الآسى ريش برشك
الاساة جمع الآسية زن الاواسج المسبار والسبار

وَالمجاج وَالمجراف میلِ جراحت المزهم مرالضماد ملغم
الکماد رکوی که کرم بکند و برجای نهند التفسرة اب تک
بیرشک نمایند فصل الضراب درم زن دار الضرب ٣
ودار السکة سرای درم السکة میخ درم البوتقة
بوته الصراف والصیرف والصیرفی صیرفی القسطار
کیسه دار الکیس کیسه المعیر عیارکن الساجة ان
جوب که معیار بر و برکشند الذهب والعسجد والزخرف
والنضیر والنضار زر الفضة واللجین سیم الورق
والرقة والدرهم درم الدینار والعین دینار النقرة ٩
والسبیکة زر و سیم کداخته السبائک سیم بلان

العقیان زر رشته • السام رکل زر • التبر زر سا و
الابریز زر خالص • الشذر بارهای زر که از معدن یابند •
دینار آخرش دیناری درشت از تازه • طری تازه
جدید نو • عتیق کهن مدور کرد • دینار قایم یک مثقال
راست • خادع کم از یک مثقال • خارجی بیرونی مطلق
اندوده • درهم مزابق دری سیماب اندوده • زایف
وزیف ناسره • بهرج بنهره • اطلس و مشیخی نقش
وضح روشن صحیح درشت • مکسر شکسته انصاف
نیمه نیمه • اقطاع بار بار • وازن کران سنگ • مطوق
ومزوق روی درکشیده • الفلس والنمی پشیز العطریفی

لغة الدرهم

قدر بی دراهم الاسجاد درهای خسروانی. الدراهم
الاخلاصیة درهای قل هو الله فصل الشعاب
والرآب کاسه بند. الدمام دیک بند. الشعبة ٣
والروبة بان یک در کاسه بند ند. المشعب دست
افزار کاسه بند. المرکب مر المحلی انک ساخت را
بسیم کند. اللجام لگام کر. السراج مر السیاف شمشیر ٦
فروش وشمشیر دار. الرماح نیزه کر. المثقف انک نیزه
راست کند. الثقاف انجوب یک نیزه بدان راست کند
الزراد زره کر. التراس سپر کر. النبال والنشاب تیر کر ٩
الریاش انک تیر را پر بر نهد. القواس والماسخ کمان کر

الطباغ شمشیر کر. الجعاب جعبه فروش. الاکاف بالان
البرذعی بشماکذ فروش. العلاف علف فروش. الحمار
خر وان البقار کاو وان السراج کوان وان الجمال شتروان
البغال استروان الخایل سار وان السایس ستور وان
المنعل نعل بند. المجمر جمان وان الحلاب مر المکاری
والکری خربنده. التبان کاه فروش. الشعیری
جو فروش. الصفار روی فروش. المفرغ رخته کر. الشباه
برنج کر. الرصاص ارزیز کر. الجراد رویینه مال.
النحاس مس کر. الصفر روی. الشبه والشبه برنج
الرصاص والصرفان ارزیز. النحاس مس. القطر مس کداخته

الزّاووق والزّيبق سيماب · الآنك والاسرف سرب ·
الفلزّات بيفتذ از كوهرها جون بكذازند · السّقاط والنّقطى
بيرزى فروش فصل ٣ الجوهرى كوهر فروش · الخرّزى
سقط سبحى
صوف فروش · اللّآل مرواريد فروش · الشّذّار بستد فروش
السّبّاج شبه فروش · الحكّاك نكين سايى · السّقّاط
سفط كر · الصّيّاغ والصّايغ والصّوّاغ زركر · السّلّال ٦
سله باف · الفخّارى تغور فروش · الجزّار سبوى فروش
الخزّاف سفالينه فروش · الخزف سفال · العرّاف اختركوى
الكاهن فالكوى · الجوّا مارافسايى · البازيار بازدار ٩
الصّقّار جرغ دار · القرّاد كيى دار · الفهّاد يوزدار

الکلّاب سگ وان المکلب انک سگ را صید اموزد
القیّال بیل وان الطّبّال المدبّاس دوشاب کر انّاطفی
طول ستیجی
ناطف فروش التمّار خرما فروش الفاهی خرده فروش
البقّال تره فروش الفاکهی انک میوه تر فروشد الکاغذی
کاغذ فروش المجلّد انک کتاب را بوستکند النقّاط
نقّاطه دار النخّاس برده فروش الکنّاس المکّاس
باج ستان العشّار والرصّاد راه بان اللوّاف
الشعّار بزموی فروش الصوّاف بشم فروش الجلّاس
بلاس فروش اللبّاد نمد فروش الخوّاص زنبیل باف
الصبّاغ رنگرز الصبغی رنگ فروش الصبغ رنگ

النقاش نكاركر القلاس كلاه فروش وكلاه دوز المكلي
زنبيل فروش الزجاجي ابكينه فروش الزجاج ابكينه كر
الزجاج ابكينه الراعي شبان الحشار دمه بان القشار
والهراوة جوب حسنى المقلاع والقذافة پلنكم القلع
توشه دان وى المناجي من يزيدكر الشعري والشروطي
والنمطي والفقاعي والباقلاني والجلاد والسقام
السجان زندان وان المهاد كهواه فروش الجفاركورك
النباش مم الغسال مرده شوى

الباب التاسع

في المصاهرات والقرابات وما يناسبها

الترب واللدة واللمة والريد والقرن هم زاد

اَلبِدَاتُ وَالبِدُونَ ج التَّوَامُ هم شکم. التُّوَامُ جمع
اَلاَخُ برادر. الاِخْوَةُ وَالاِخْوَانُ ج اَلاُخْتُ خواهر
۳ اَلاَخَوَاتُ ج الاُمُّ وَالاُمَّةُ وَالاُمَّهَةُ وَالوَالِدَةُ مادر
الاُمَّاتُ وَالاُمَّهَاتُ جمع اُمَّات بهایم راکویند. وَامَّهات
ادی رَا. اَلاَبُ وَالوَالِدُ پدر. الاِبْنُ وَالاِبْنُمُ بسر
۶ الاِبْنَاءُ وَالبَنُونَ ج الدَّعِیُّ بیسری کرفته. البِنْتُ
وَالاِبْنَةُ دختر. اَلجَدُّ بدر بدر وبدر مادر. الجَدَّةُ
مادر بدر وَمادر مادر. العَمُّ وَالعَمَّةُ وَالخَالُ وَالخَالَةُ
۹ العُمُومَةُ وَالخُؤُولَةُ ج الحَافِدُ نواده بسر ینه. الحَافِدَةُ
نواده دختر ینه. الرَّبِیبُ بسر اندر. الرَّبِیبَةُ دختر اندر

الرَّابُ بدر اندر. الرَّابَةُ ماذر اندر. الدَّايَةُ وَالظِّيرُ
وَالحَاضِنَةُ دايه. الظُّوُورُ وَالظُّوَارُ وَالأَظَارِجُ الصِّهْرُ
وَالحَمُ وَايمَا وَالحَمُ خَسُرُ. الصِّهْرَةُ وَايمَاةُ خوش ٣
فين انا وفين ما
الخَتَنُ داماذ. العَرُوسُ مزد راكوبند وزنرا. الماشِطَةُ
عروس پرارای. العَجَاهِنُ ذَالَّةٌ. الجَهَازُ نهر المِنَصَّةُ جلوكاه
عروس. المَهْرُ وَالصِّدَاقُ وَالصَّدَقَةُ وَالصُّدْقَةُ كاوين ٦
النَّفَقَةُ هزينه. الزَّافَّةُ زنان خوانندَه. الخُتُونَةُ وَالخُتُونُ
نفقه
خُسْرانكرى. الكَنَّةُ زن پسر وزن برادر. الكَنَّاتُ
الكَائِنُ جُمِعَ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ السَّلَفُ هُمْ سَلَفُ الصِّيرَةِ وَسُنِّي ٩
قوم امام هم
فَصْلٌ القَرَابَةُ وَالقُرْبَى وَالمَقْرَبَةُ وَالآصِرَةُ

خویشی القرب والجمیم خویشاوند رحم ماسة خویشان وذوی
نزدیک الاقرب خویش نزدیک ترین الاقارب جمع
القرابة والقرب والزلفة والزلفی نزدیکی القریب
نزدیک البعید دور الاباعد دورترین الابعد تک
الحامة والسامة خاصه مردم العامة ضد الغریب
والعزیز والغرب والجنیب والنزیع والشجیر والشطیر
یکشهر الاجنب والاجنبی والجنب والجانب یکسانه
العدو والعادی دشمن الاعداء والعداة ج الاعادی والعدی
الکاشح دشمن نهانی القتل دشمنی با توکار زار کند
البغض والعداوة والشنئ والبغضاء والشنآن والشحناء

وَالشَّحْنَةُ دشمنی الاِحْنَةُ وَالتِرَةُ وَالطَّايِلَةُ وَالذَّحْلُ
وَالْحِقْدُ وَالتَبْلُ کینه السَّخِيمَةُ وَالضَّغِينَةُ وَالحَسِيكَةُ
کینه سُخت اندردل المَمْقُوتُ وَالمِشْنَاءُ وَالمَشْنُوءُ کدهمه ٣
کس ویراد شمن دارد المَمْقِتُ که قصد کند تا دشمنش
دارند فصل الحِبُّ وَالحَبِيبُ وَالخِلُّ وَالخَلِيلُ
وَالخِدْنُ وَالخِدِّينُ وَالوِدُّ وَالوَدِيدُ وَالصَّدِيقُ وَالحَمِيمُ ٦
وَالوَلِيُّ وَالمَوْلَى دوست وَالمَوْلَى ایضًا یار وبسرعم
وازاد کننده وازاد کرده وخداوند وهم عهد
اِبْنُ عَمٍّ لَحٌّ بسرعم نزدیک اِبْنُ عَمِّ الکَلَالَةِ بسرعمی ٩
ازدور الصَّفِيُّ وَالخَلِصَانُ وَالوَلِيجَةُ وَالبِطَانَةُ دوست

وبش • الرِّدْءُ وَالعَوْنُ وَالعَضُدُ يار • الحِلْفُ وَالحَلِيفُ وَالعَقِيدُ
وَالمُعَاقِدُ كه باتو عهد بسته بود الاحلاف الاحالفج
القَعِيدُ وَالجَلِيسُ هم نشين • المُثَافِنُ هم زانو • المُنَافِثُ وَالنَّجِيُّ
هم راز • الكَلِيمُ هم سخن • الحَرِيفُ هم پيشه • الخَلِيطُ هم جاى
وهم جَرٌ وهو واحِدٌ وجَمْعٌ وقد يُجْمَعُ على خُلَطَاءَ وَخُلَّطٍ •
الشَّرِيكُ همباز • الشِّرْكَةُ وَالخُلْطَةُ همبازى • العَدِيلُ
وَالعِدْلُ هم بار • العَشِيرُ هم ساز • اللَّعِيبُ هم بازى •
الضَّجِيعُ وَالكَمِيعُ وَالكِمْعُ هم بستر • الآكِلُ هم كاسه •
النَّدِيمُ وَالنَّدْمَانُ هم قدح • الشَّرِيبُ هم شراب •
السَّمِيُّ هم نام • الكَنِيُّ هم كنيت • الرَّسِيلُ هم رو • الحَدِيدُ

هم حد المكاسر والمواصر هم خيمه البلدى هم شهرى
والبلدى والحضرى شهرى البدوى والباجى انك در بلايه
بوذ القروى هم دهى والقروى ايضا روستاى الجار هم سايه ٣
الجيران والجيرة ج الجانة زن هم سايه الناموس
رازدار الصاحب والرفيق هم راه الصحب والصحبة والاصحاب
والصحبان ج البدل والبدل والبديل بدل الابدال ٦
والبدلاء ج المثل والسى والحتن والشبه والشبة
والشبيه والشكل والنظير والضريب مانند الكف
والكفى والكفيح والقرن والند والنديد والنديدة ٩
همتا الضد والضديد والخلاف نامتا والضدى فى قوله

مُوقِع

تعالى وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا وَاحِدٌ وَقَعَ الْجَمْعَ اى اَضْدَادًا

فصل الحرّ ازاد مرد الاحرار ج الحرّة ازاد

زن الحرار ج العبد والرقيق بنده العبودة والعبودية

والرق بندكى الامة والقينة برستار الامّا والاماء ج

المملوك درم خريده المكاتب خويشتن واخريده

المدبر كى ازبس مرك خداوندا زاد شود عبد مملكة

كى اوبنده باشد وبذر وماذر زاده عبد قنّ كه او

وماذر وبذر بنده باشد الهجين كماذر بنده باشد

وبذر زاده المقرف كى بذر بنده باشد وماذر زاد

المذرع كى ماذر شريفه باشد ازبذر واصله فى العقل

الفلنقس انک دوماذرش یاسنه پرستار بوذه باشند
الکرکس انک ماذرانش پرستار بوذه باشند المخوس
انک ماذر ماذر و ماذر بذر پرستار بوذه باشند الخدم ۳
والخول خدمتکاران الواحد خادم وخایل وکذلک
الناصف والمنصف المولد لذی زاده ام الولد ماذر
فرزند الجاریة کنیزک السریة والحظیة ان کنیزک که ازرف ۶
بنهان دارند العقاطة کنیزک که شبانی کند الغلام
الغلمان والغلمة جمع الوصیف غلام خرد الوصیفة
کنیزک خرد غلمة رقة غلامانی نیکو العشق والمعشق ۹
از اذکرده المعشق از اذکبته الخصی ثم المجبوب والممسوح

ساذه کرده • المسلول خایه بیرون کشیده • الاجیر
والعسیف والاسیف مزدور • العضروط انک بنانی
که بخورد مزدور تو باشد • الاستاذ م الاساتذ ج
التلمید والشاجرد شاکرد • التلامی والتلامذ
والتلامید ج الفهرمان کار فرمای • الوهین کار
فرول • المشرف م الذرایج دار • فصل الخلیفة
وامیر المومنین م الخلفا والخلایف ج الاکاسرة
خسروان • الواجد کسری • القیاصرة ملوک رومیان •
الواجد قیصر • البطارقة سرهنگان • اشان الواجد بطریق
التابعة ملوک من الواجد تبع • السلطان م السلاطین والسلاطنة ج

اشنه قلندرجی

الخان مذکر ترک الغفور مذکر جین

الامیر والوالی امیر الوزیر دستور الرعیة والسوقة
زیردست السید مهتر السادة ج السادات ج السودد
والسیادة مهتری البدء انک در مهتری ابتدا بزرگ کند ۳
الثنی والثنیان فزو تر از وی الرئیس سر قوم الزعیم
بیشوای قوم العمید م القائد سرهنگ القادة والقوادج
الحاجب م الحجاب والحجة ج النقیب م النعریف انک ۶
قوم خود را بشناسد المنکب یاروی الشحنة
کروهی کشهر نگاه دارند الاثرور جاکر شحنه الشرطة
سیاه پوش الشرطی منسوب الیها الشاکری جاکر ۹
الشاکریة ج التبع والتبیع بسر و واحد التبع تابع الفراش

اعتقاد او بکذا یاری

والدوائی والشرانی والرکانی م البواب والحداد
والنراع دروان الستار برده دار العسس م الواجد عاس

۳ اجارس باسبان الجرس والحراس ج العامل کارداد
الجانی انک خراج کردکنده المستحث وزولنه خراج
فندلا ورجی
۱۲ الجهبذ م الجهابذة ج البندار م البنادرة ج
۶ الحلب مال سلطان الجعل پای مزد الجرایة اجرا
حصة
الصلة والجایزة عطا الخلعة م الجملان ستورکه
کیسه زاد هنده الاطماع والارزاق روزی لشکر العقال
۹ حراج یک ساله الوظیفة وریشناذ المثال والرسم م
اردار
البرید انک بشتاب ویراجای فرستنده صاحب البرید م

الفيج يتك صاحب الفيوج انك سيكانرا ازوى طلبند

فصل القاضى والحاكم مر الوكيل مر الكفيل

والقبيل والصبير والضمين والضامن ياندان الضمان

والكفالة ياندانى المتوسط ميانجى الشاهد

والشهيد كواه العدل كواه راست الزكى يسنديه

القبالة مر السجل مر السجلات ج الصك حكم الصكوك

والصكاكج التوقيع مر المحضر مر الرشوة مر الرشتج

الدعوى مر اليمين والقسم والحلف والاليته سوكند

الاقرار والانكار والدفع والقبول والوكالة مر

الخصومة مر الخصم يكى دعوجماعتى دا كويند العدل

وَالاِنْصَافُ دَاذ٠ الوَصِيُّ مر الوَصِيَّةُ اندرزه٠ الشَّرْطُ
وَالشَّرِيطَةُ شرط٠ القَيِّمُ انک اورا قاضی بپای کند٠
القَسَّامُ انک مال واخشد٠ الفَارِضُ وَالفَرَضِيُّ انک
فرایض داند٠ المُزَكِّي وَالمُعَدِّلُ انک عدول را تزکیت او
کند٠ اليَتِيمُ نی بذر الايتام وَاليَتَامَى ج وَهُوَ مِنَ البَهَائِمِ
مَالاَمَّ لَهُ٠ وَمِنَ الدُّرِّ مَالاَ اُخْتَ لَهُ٠ العَجُوزُ نی ماذر٠
اللَّطِيمُ انک نه ماذر دارذ ونه بذر٠ الحَقُّ وَالبَاطِلُ
وَالمَعْرُوفُ وَالمُنْكَرُ وَالمَنْشُورُ وَالحَبْسُ وَالتَّعْزِيرُ
وَالمَشْهُورُ وَالحِسْبَةُ وَالحَدُّ مر المُحْتَسِبِ مر المُخَفَّفَةُ
وَالدِّرَّةُ دره٠ الجُرْمُ وَالجَرِيمَةُ وَالخَطَأُ وَالخَطَأُ وَ

وَالخَطِيئَةُ وَالذَّنْبُ وَالجِنَايَةُ وَالحُوبُ وَالحَابُ
وَالجَرِيرَةُ وَالجِنَيَّةُ گناه • الاِثْمُ وَالاِصْرُ وَالوِزْرُ بزه
الثِّقْلُ وَالكَلُّ كرانی الكَوْلَجُ الجَنَاحُ وَالحَرَجُ تنگی ٣
الظِّنَّةُ وَالتُّهْمَةُ وَالقِرْفَةُ تهمت فصل
النَّفَرُ وَاللُّمَّةُ وَالقَبِيلُ كروهی مردم ازسنه تاده •
الرَّهْطُ كم ازده • العُصْبَةُ ازده تاجهل • العِدْقَةُ ٦
ازده تابنجاه • النَّفِيرُ كروهی كه برخيزند برای كاری راه
الرِّتْدَةُ وَاللِّبْدَةُ كروهی يك جای مقام كنده الوَفْدُ
كروهی كه ازجای ايند • القِدَّةُ كروهی نه هم دل • القَرْنُ ٩
اهل يك زمانه • الخَلْفُ كروهی كه ازپس يكديگر درايند •

القوم کروهی مردان الشیعة کروهی هم دل الملا
والطریقة کروهی بزرکوران الربیون هزاران الواحد
رنی السلف والسلیف کروهی بیشینان الشرذمة کروهی
اندک العنق والجماعة والجمع والفیئة والزرافة و
الامة والطایفة والعصابة والمعشر والحزب
والحزیقة والحزقة والزمرة والقیام والفوج
والثبة والثلة والعزة کروه العزون والثبات والبثوج
الجبل والجبل کروهی بسیار الفرقة والفریق جدا
واکرده العدة والعدید شمرده القبض عدد بسیار
الجشد والحفل وشکرده الحشر کرد کرده الجماع
جماعت
یعنی جشت کنند

براکنده • الوزد روی باب نهاده • العیر والسیارة والقیروان
کاروان • الدجالة کاروان بزرگ فصل القبیلة گروهی
مردم از یک پدر • بنو الاعیان از یک پدر و مادر • بنو الاخیاف ۳
یک مادر یکی باشد و پدران مختلف • بنو العلات که پدر یکی
باشد و مادران مختلف • الاوشاب والاوباش والافناء
والاشابة امیخته از هر جنسی • الاوخاش والارذال ۶
والانذال ناکسان • الجلایب بسر عمان یکدیگر • الشعب
قبیله بزرگ • الحی والقبیلة کم ازان • الفصیلة کم از قبیله
العمارة کم از فصیله • البطن کم از عمارة • الفخذ کم از بطن ۹
الاسرة والعشیرة دوده • العرارة والنبوح بسیاری

وعزخویشان ایثمال بشت وبناه فصل چیل
وکُبّة وکبکبة وزُجلة کروهی مردم کوکبک
وموکب وبهمة کروهی سواران رجّالة ورجلة
کروهی پیاذکان جوقة کروهی غلامان رعلة ورعیل
کلهٔ اسب صرمة کلهٔ اشتر قطیع کلهٔ کوسفند
سِرب وسُرْبة کلهٔ اهو واشفرود وزنان ابوّل
وابیل وابالة کروهی مرغان عصابة کلهٔ مرغان
ومردمان واسبان خیّط کلهٔ شتر مرغ وکذلک
الخیطی رجل کلهٔ ملخ حشرم کلهٔ منج وزنبور
کلهٔ کاودشتی عانة کلهٔ خردشتی زُجلة کروهی مردم

لمة کروهی زنان فصل فی القطع قطعة
پارهٔ از هرج باشد قطعة وشقص پارهٔ زمین کشتهٔ
پارهٔ کواشکنند شق وشقة نیمی از چیزی
فلذة وهبرة وبضعة پارهٔ کوشت فلعة پارهٔ
بوست وذرة پارهٔ کوشت نی استخوان کتلة پارهٔ
شیر جمزة وقمزة وکتلة پارهٔ خرما قلجة
وغرفة پارهٔ خوردی لبکة پارهٔ ثرید جبکة
پارهٔ پست عبقة پارهٔ روغن فلذة پارهٔ جگر
جزرة پارهٔ کوشت بدرا از ابریذ نفصة پارهٔ خون
کعب پارهٔ روغن کاو ثور پارهٔ بینو قوس پارهٔ خرما

دربن جله • شُبعَةٌ جندانک سیر بخورند از چیزی
دُبلَةٌ پارهٔ ناطف • نُسفَةٌ پارهٔ ارد • لُمظَةٌ پارهٔ طعام
صُبَّةٌ پارهٔ شراب • نُقرَةٌ پارهٔ سیم کداخته • زُبرَةٌ
پارهٔ اهن • کُتَةٌ پارهٔ ریسمان • خُصلَةٌ پارهٔ موی •
خِرقَةٌ پارهٔ رکوی • فِرصَةٌ پارهٔ بنبه • قِصعَةٌ پارهٔ پنبه
جِلمَةٌ پارهٔ تاریانه • قِدَّةٌ پارهٔ دوال • قِضمَةٌ
پارهٔ مسواک • جِذوَةٌ پارهٔ اتش • شُعلَةٌ پارهٔ اتش که
می نَشخَذ • حُثوَةٌ پارهٔ خاک • حُثوَةٌ پارهای سنک
فراهم نهاده • قبضَةٌ وقَبیصَةٌ جندانک بسر انکشان
فراکیرند • قُبُضَةٌ جندانک درکف بکنجد • حَفنَةٌ جندانک

در دركف كنجد از هرج باشد خُبْنَةٌ جند انكد دركش
كنجد إِضْبَارَةٌ وَإِضْمَامَةٌ دسته نامه • الجُذَاذ وجه مطبخ
بان بان • الفُتَاتُ ريزه ريزه • الحُثَامَةُ انج برخوان ٣
بمانذ از طعام • الحُشَارَةُ وَالقُشَامَةُ انج برخوان
بمانذكه بهيچ كار نيايذ • وبالله التوفيق •

أَلبَابُ العَاشِرُ فِي الأَطْعِمَةِ ٦

القُوتُ وَالزَّادُ وَالبُتَاتُ توشه • المَزْوَدُ وَالمِزَادَةُ
توشه دان • القُوتَةُ وَالقِيتَةُ قوت يكشبه • الرِّزْقُ
وَالنُّزُلُ روزى • المِيرَةُ وَالغِيرَةُ خوار بار • الطَّعَامُ وَ ٩
الطُّعْمُ خورش • الغِذَاءُ انك بروَرش بذان بوذ الاغذية ج

الغدا: جاشت. العشا: شام. الاعشية ج الزواق
جاشنی. اللهنة والسلفة واللهجة واللجمة نهارى
الوجبة والوزمة والصبرم خوردیک بار. شبان
روزی. الوليمة طعام عروسی. العقيقة مهمانی موی
واکردن کودک. النقيعة مهمانی باز امدن از سفر.
الوكيرة والحترة مهمانی بنا. الوضيمة مهمانی ماتم
الاعذار والعذيرة مهمانی ختنه. الخرس زاج سفر
الخرسة طعام که زاج راسازند. السفرة طعام
مسافر. المأدبة والمدعاة والضيافة مهمانی
النقری مهمانی خاص. الجفلی والاجفلی مهمانی عام.

الضَّيفُ مهمان يستوى فيهِ الواحِدُ والجمعُ والتَّذكيرُ
والتَّانيثُ وربَّما يُجمعُ بالأَضيافِ والضُّيوفِ والضِّيفانِ
الضَّيفُ مهمان ناخوانده • الطُّفيلىُّ مر الوارِشُ طُفيلى طعام ۳
الواغِلُ طفيلى شراب • الارشمُ انك طعام هميبويذ •
اللَّواسُ انك لوس زند • السلّاتُ واللِّحاسُ كاسه ليس
المُقتَرِدِيكُ ليس • الخُلالَةُ والخِلالُ انج ازدندان ۶
بيرون كنند بخلال • اللِّماظَةُ انج درددهن بماند از طعام
فصلٌ البَاجاتُ واحِدُها الواجِلَةُ باجهٔ الرَّواصيرُ
ربحارها • الصِّيرُ والصِّحناةُ ماهى آوه • المُرِسُّ اب كامه ۹
الكامخُ كامه • الصِّنابُ سبندان وموين برهم كوفته

حاشیه کبر
دد لوذ ولو بيجذ لر

العامص والآمص كوشت خام كه در سركه افكنند
المصوص بك بريان در سركه القريس ابسرده
الخل سركه الدردى والبزم خل ثقيف وثقيف
سركه ترش وحاذق ترشى ترش الخليه والسكباج
والصفصافه سكباه الحضرميه غوره واه
الحبرميه نارواه الصفيه والكبريه كورواه
المضيره دوغ واه المصليه ترف واه الكشكيه
والعويشه تربنواه الوخيفه والماقوط بينوين
اللفيته م الكربيه كرب واه السماقيه
والعبربيه سماق واه السخينه آردهاله المدقه

کوشت آبه • الشور یاج و الاسفیذ باج و الزیر باج
القلیة و البقلة قلیه سغدی • الجنجبیة شکنبه وا
العصیب جکر اکند • اللقانق جهوذانه • اجوذاب ۳
کوذاب • الطباهجة تواهه • العجة خایکینه •
القطنیة هفت دانه فصل الجمیل بیه کذا خته
الالیة دنبه • الصهان جزدن دنبه • الحم سجزده ۶
بیه • النشیل کوشت که بزندوی توابل • الخلع کوشت
یخنی که بسفر برند • القرف از جای که این کوشت در
نهند • الشریح و الشریحة و الجنیبة کوشت تنک کرده ۹
المجزع کوشت نزار و فربه • الشرق کوشت همه نزار •

الاینض وانی کوشت خام الکباب مر القدید کوشت
خشک کرده القدید بدیک لخته السمیط روده کرده
المشوی والخیط بریان کرده الجنیذ والمضهب نه بس
بریان الکشی سخت بریان الملهوج والمعرض نیک
نابخته الفسیخ والهریسه ازهم برمزیده ازختکی التابل
والقزح والابزار والفجدیک افزاره المقزحة افزار
دان المرقة خوردی شوربا السخون خوردی گرم
واکرده الزغرب والزرغب بسیاراب الطبیخ پختنی
القتار بوی دیک وبریانی الصباغ سباغ المزوزة
خوردی بیمار ان الثرید والثریدة مر الوقبة والانقوعة

کوثرید الرُّخْتَة بلغة ثرید در بن کاسه القَدِح بالغة
خوردی در بن دیگ الثَّرْثُم بلغة خوردی در بن کاسه
العُقْبَة بان خوردی که در بن دیگ بگذارند خزاوند دیگ را ۳
القُرَّنَة الخ در بن دیگ کرفته باشد القَفَّ وَالزَّلَة
الخ کسی را واهند الوَدَک وَالزَّهَم وَالإِهَالَة وَالدَّسَم
جربو الصَّلِيب جربوکه از استخوان بکیرند الزُّرَيْقَار ۶
اب روغن العِفَاوَة سرسرد یک الطُّفَاحَة وَالفُوَارَة
کف دیک الأُرْزِيَّة برنج وا الطَّاهِرِيَّة م البَهَطَّة
برنج بشیر التَّلْبِينَة وَالوَغِيرَة شیر وا الحَرِيرَة
سبوس وا الجَشِيشِيَّة بلغور وا الجَشِيش وَالجَرِيش

وَالبُرْبُورُ بلغوره • النَّشَا بنشاسته • السَّوِيقُ بَست •
الخَيْمَةُ گَندم جوشيده • الحِسْوُ وَالحَسَا حُرَيْرَة •
الجِلِّيسُ طعاميست ازمسكه وخرما • النَّجِيرَةُ وَ
الحَرِيقَةُ كاجى • الدَّلِيكُ جنكال خوست • اللَّاخِشَةُ
وَاللَّطِيطَةُ وَاللُّطَةُ لاكه • الرَّشِيدِيَّةُ رُشته •
الإِطْرِيَةُ سمنو • الهَرِيسَةُ مراسُ المَشْوِيِّ سَرْبريان •
البَالِغَاءُ وَالاكَارِعُ بلجه • الزُّمَّارُ وَرْدُ وَالمُيَسَّرُ
وَالمُهَنَّا وَنَرْجِسُ المَائِدَةِ بزماورد • السَّنْبُوسَقُ م
الآصِيَّةُ حسوكه خرمابازان بهم بوذ

فصل

فِي الحَلَاوَى • الحَلْوَاءُ وَالحُلْوَى شيرينى وهى تمدّ وتقصر •

ابو الطیب والخیص فروشه • السرطاط والفالوذ بالوذه
العصیدة م اللفیتة عصیده زفت • الفریقة خرما بین المعقودم
الزلابیة م الناطف والقباط والقبیطا والقبیطی ناطف ۳
الجوزینق کوزینه • اللوزینج لوزینه • القطیفة م الشفارج
بیشباره • القطاع شکرباره • الفانیذ م السکر شکر
المبرت والطبرزذ شکر طبرزد • القند ولعب الغزال ۶
والثبات م العسل والارز والسلوی والمزج انکبین
الضرب والماخی انکبین شتبر وسبیذ • الشهد والضحک
شهد الرطبی بخته • الیعقید انکبینه • الدبس دوشاب ۹
الصقرد وشاب از خرما • الملبن والفراتق فرانه • التمر
والملبن

طراز الاشنان

خرما انمور و التمر از ج المجیع و المرید خرما در شیر
اغشته ۰ البلس و التین انجیر ۰ الزبیب و العنجد و العجد
۳ موین ۰ المنقی و الکشمش م طعام حلو شیرین و مزترش
شیرین و حامض ترش و مر تلخ ۰ و بشع ناخوش و حشب
و مجشوب درشت ۰ و حامز زبان کز ۰ و غاب شب
۶ برکشته ۰ و حریف تیز ۰ و مسیخ و طلیخ ی خوای فصل
الصبغ و الادام نان خورش البیض خایه مرغ البیضة
یکی البیض بوست زوزین الغرقی بوست زیرین الملح
۹ و بیاض البیض سپیذ خایه ۰ الح و صفرة البیض زرده
خایه ۰ الخرشا بوست خایه جون تی بوذ ۰ البیض

٢٤٩

المسلوق خايه جوشيذه ٠ اجوازق كواثه ٠ الملح نمك الملاحة ٠
نمكسار ٠ الملح المطيب خوش نمك ٠ الدقة نمك كوفته الحجلان
كشيز خشك البابونج الحلاى عشر ٣
في الامتعة ٠ الثقل والقماش والحفض والعرض والظهرة
والاهرة والمتاع والخزنى خور ٠ الرتد والرتيد
والنضد كالابرهم نهاده ٠ المعون والاثاث قماش خانه ٦
جوزديك وتبر واتش زنه واج بذاز مانند المجلات الات
مسافركه جون از باوى بوذهر كجاكه خواهذ فروذ ايذ
القدر ديك القدورج البرمة والمنقعة والصيدانة ٩
ديك سنكين ٠ الصاد ديك مسين ٠ الوبينة ديك برزل

الكفت ديك خرده الاطرة داروى ديك اليكلة
ديك سفر الشكيم كوشه ديك السخام سياهى ديك
الجيا وة غلاف ديك المرجل لوند الطنجير هركان الطاجن
والطبجن والمقلاة تاوه الهيطلة پاتيله الجعال
ركوى لاديك بذان از اتش فروكيرند الاثفية ديك پايه
المنصب ديك پايه اهنين المعرس ديك دان المقلح
والمدنب والمغرفة كفليز المصفاة والغلل والراووق
بالوند الملعقة كفجه المسواط كفجه عصيده المخوض
كفجه شراب المجلج انج بذان سويق رنند السطام
كفجه اتش دان المنشال كوشتاهنج المقدحة والزند

جوز سيخ كوشتاز
ديك بريون يكد

اتش زنه • السِّقْط اتش كه ازوى بيفتد • القَدَّاح والقَدَّاحة
سنك اتش • المَضْبُوحَة ان سنك كه سرخ بود • المَرْوَة
انك سپيد بود • زَنْد شَجَاج كه اتش بيرون نيايد وكذلك ٣
زَنْد صَلُود وكَابٍ • الحِرَاق والحِرَّاق والحَرُوقا و الحَرُوف
سوخته • العُطْبَة بنبه سوخته • الشِّيَاط كذا و •
المِنْجَاز والمَاوُون ها ون مِنْدِيل المِنْجَاز ها ون دسته المِهْرَاس ٦
ها ون سنكين • المَائِدَة خوان اراسته • الخِوَان نا اراسته
المَشُوش • مِنْدِيل الغَمَر دستار خوان السُّفْرَة • النَّوْفَلَة
والمِمْلَحَة نمك دان • القَصْعَة كاسه • القِصَاع والقَصَع ٩
قَصْعَة كَبِيرَة كاسه دور فرو • وَرَذُوم وَرَذَم پرجنانك

بسری بشوذ. الجفنة والصحفة کاسه بزرک. المیکلة
مهتر ازان. الدسیعة مهتر از میکله. الغضارة معروف
السلاتة الخ بلیسند از کاسه. الوضر جربش کاسه.
السکرجة والفیخة والقدة سکره. الفاثور
والدیسق تشت خوان. الطبوم القناع طبق میوه.
المهدی طبق هدیه. المکبة الخ بر روی طبق افکنند
الکرامة طبق سرخم. فصل القدح والصحن
والعسف والمرفد والعس قدح بزرک. الرقد مهتر ازان
القعب قدح خرد. الغمر کهتر از قعب. الجمجمة قدح جوین
التبن بزرکترین قدحها. المشربة والاناء جای اب. الآنیة

الاوانی جج المصحاة جای شراب القحف اندازجوب
بوذ القدانك ازبوست بوذ الفنجان والسومله
بنكان النرجسدان والمعهر نركسدان الطست و
الطس تشت الابريق والتامورة ابدستان القاقوزة
والقازونة كوزاوه القارورة شيشه الحوجلة
شيشه خرد وسر فراخ العفاص والعنجوزة والصماد
غلاف شيشه الصمام الخ سر شيشه بذان استوار كنند
القمقمة افتاوه المجمة افتاوه كه بذان آب كرم كنند
المحرضة اشنازدان الغسول هرج بذان دست بشويند
المنارة والماثلة والمسرجة جراغ پايه المسرجة جراغ

تصحيف شيشه الدرية

چراغ دان مِ السِّراجُ وَالمِصباحُ وَالنِّبراسُ چراغ
المشعلة مِ المِشعلة مشعله دان الفتيلة وَالذُّبالة
بليته الشَّعيلة بليته كه ي بشخذ الشَّمعُ مِ المِشمعة
شمع دان القِنديل مِ المِشكاة چراغ برة السِّناج
سياهي دوذ چراغ برديوار القُراطة سوختكي چراغ
يا يذافكندن القُلَّة سبوى بزرك الجرَّة سبوى ميانه
الحُنتم سبوى سبز الخَمّار تقوُّر الكوز كوزه الكيزان
وَالكوزَج البرّادة وَالطَّهيان كوزه اويز الكوب
كوزه ى كوشه البُلبُلة كوزه بجره المِسطح كشف
كرتى باشد بهن الحُبّ وَالخابية خم الاصيص نيم خم كه

دروشاهسفرم كارندوالحب ايضاسنه بايه يكبروخم
نهنده الجلف خم تهى البستوقه خنبره الركوه م الصفن
والتورركوه كه ازودست وروى شوينده المطهره ٣
والاداوه م الجراب انبان السلف والسليف انبان ركك
الظبيه انبانك سيم المخلاه والمحش توبره الظرف
والوعاء باردان القمطره جاى شكر القوصره ٦
والجله والدوخله والخصفه والقليف جاى خرما
النوط جله خرد كه اندروخرما بوذه الجوالق جوال
الجواليق والجوالق الشظاظ جوب كوشه جوال ٩
العيبه م العياب ج الشرج بند عيبه اللبيد جوال

خرد الجشير جوال بزرك الوليحة والغران والوطية
غران الفيقة جوال خاكشن الشربجة جوال حزبن
الجرجة غنج الجرج ج الخرج م الخرجة ج الخبية م
المكتل والمحفد والزنبيل والعرق والزبيل زنبيل الخص
والجحجبة زنبيل جرمين المشآة زنبيل كاريزكن
القفعة زنبيل روغن كران السبذة والسلة م الطربان
ترنيان القرطالة كواره القفة ساوبنده المكنسة
والمسفرة والمحمة والمقمة جاروب الابزيج والمخض والمخضة
كويش العلبة كاودوش المحلب جلوشير الاجانة
والمركن تغار اللقن لكن القشوة والحقة والدرج

٣ ٦ ٩

وَالْمُقَدِّمَةُ وَالرَّبْعَةُ وَالْمِرْوَحَةُ وَالْمِذْخَنَةُ وَالْمِجْمَرَةُ
الْمِجْمَرُ بِضَمِّ الْمِيمِ الخ بِرَاتِشْ اَفْكَنْدَهْ الْمِذَبَّةُ مَكْسْ زَانْ
الْمِرْآةُ وَالْمَاوِيَةُ وَالْوَذِيلَةُ وَالسَّنْجَلُ اَيْنَهْ الْمُكْحُلَةُ ٣
سُرْمَهْ دَانْ الْمِلْمُولُ وَالْمِرْوَدُ وَالْمِيلُ سُرْمَهْ جُوبْ الْمِسْعَطُ
دَارُودَانْ الْمِدْهُنُ رُوغَنْ دَانْ الدَّبَّةُ وَالْبَطَّةُ دَبَّهْ
الْقُمْقُمُ قُمْ الْمِشْطُ شَانَهْ الْمِنْقَاشُ وَالْمِنْتَاخُ وَالْمِنْمَاصُ وَالْمِنْشَادُ
وَالْمِنْتَاشُ هَوِي جِينَهْ الْمِسَلَّةُ وَالشَّغِيزَةُ بَنْدَرْ
الصُّنْدُوقُ مِ السَّرِيرُ وَالْعَرْشُ تَخْتْ الْاَرِيكَةُ تَخْتْ
اَرَاسْتَهْ الْكُرْسِيُّ مِ الْمِحَفَّةُ مِ الصِّوَانُ وَالصِّيَانُ ٩
تَخْتْ جَامَهْ التَّخْتُ مُعَرَّبٌ الْمِجْلَةُ خَانَهْ اَرَاسْتَهْ تَخْتْ وَجَامَهْ وَالْمُجَ

الجالج المشجب والمشجر والشجارسته پايه كه جامه
برو افكنند الحصين والفاس توره المقراع انك بذان سنك
شكنند الكرزين والكرتيم الخ بذان درخت افكنند والكلة
الجداة توره وسره الكرزن توريل سره الفعال دسته
توره الخلف سر توره الخرت سور الخ توره الغراب تيزنای
توره العودقة والعقافة جهار شاخه الخطاف جاه يوزهر
قلاب
الباب الثانی عشر فی الادواء والامراض

الذاء والوجع والوصب والالم درد ه داء درد
وعقام وعضال وعياء درد سخت ه ناجس وبخليس

كه ازان به نشوذ مزمن دیرینه الدوا والعلاج دارو
الرقیة والنشرة افسون البسلة مزد افسون کر
العلة والسقم والسقم والسقام والمرض بیماری ٣
العلیل والسقیم والمریض بیمار الدنف بیماری کران
الجرض انک اندوه یا عشق تن ویرا بکذاخته باشذ
ومنه قوله تعالی حتی تکون حرضا المسقام والمراض بیمار ٦
ژون الوبا والوبا بیماری عام العارض ناتوانی که مردم را
افتذ البرسام والموم برسام الدق والضنی بیماری
باریک الطنی واکرفتکی سبز زبهلوی الذوبان کذاز ش ٩
السل والسلال والهلاس والسحاف کاهش المطبوب

وَالْمَسْجُورُ جاذوی کرده • المَعْضُوبُ وَالزَّمِنُ افکار • الزَّمِنُ وَالضَّمِنُ
السَّلِيمُ وَاللَّدِيغُ مار کزیده • الدَّوَآءُ وَالدَّوَآءُ وَالسَّدَرُ
سَرْکَرْدَا • الغَثُّ وَالْغَثَيَانُ وَالقَيَآءُ مَنش کرد • الجُشَآءُ ۳
زَرُوغ • القَلَسُ ترشی که از کلو برآید • الفُوَاقُ زَعَکْ •
الحِشَا وَالبَهْرُ وَالقُطْعُ وَالرَّبْوُ وَالنَّفَسُ وَالنَّسَمَةُ دما
الذَّبْحَةُ وَالخَانِقُ بازدرد کلو • الخَنَاقُ مِ السُّعَالُ خُفه ذُبَاحُ
القُحَابُ خشک خفه • الجَارِزُ خفهٔ سخت • التَّرْلَةُ مِ ذَاتُ
الرِّيَةِ دردسل • ذَاتُ الجَنْبِ دردبهلو • الشَّوْصَةُ باخی
که دربهلو ایستد • الاَجَلُ وَالاِدْلُ دردکردن القُلَابُ ۹
دردِدل • الکُبَادُ دردجگر • الخَفَقَانُ جستن دل •
الصُّفَارُ اب زرد کی در شکم افتد وصاحب العِلَّةِ مَصْفُورٌ

الصَّرَعُ وَالنِّقْرِسُ وَالقُولَنْجُ وَالبَوَاسِيرُ وَاللَّقْوَةُ وَالفَالِجُ
وَالسَّكْتَةُ وَالبَهَقُ وَالفَتْقُ مِ البَرَصُ يِسْنِ الجُذَامُ رِكْنِ
المُوتَةُ نوعی از دیوانگی التَّوْصِيمُ شکستن اندامها الرَّتَيَةُ ۳
شستی اندامها الكُزَازُ وَالتَّشَنُّجُ واهم جستن اندامها
الرُّدَاعُ دردِ اندامها العِرْقُ المَدِينِيُّ رشته که برآید
فَصْلُ الصُّدَاعُ دردِ سَرِ الشَّقِيقَةُ وَالصُّدَامُ ۶
دردیم سَرِ الزُّكَامُ وَالصُّوَادُ وَالاَرَضُ وَالمُلَاءَةُ
سَرکلوم الرَّمَدُ وَالعَايِرُ وَالاُخْدُدُ دردِ چشم الدُّمَاعُ
اب کہ از چشم می رود العُذْرَةُ دردِ ملازہ المَعْذُورُ ۹
کام فرو امدہ السُّدَّةُ وَالسُّدَادُ کر قتلی بینی القُلَاعُ دردِ

دهن الضراس درد دندان السلاق برجستکی زبان
الکلف بشنج داء الثعلب والحاصة علتی که موی
فرو ریزد از مردم داء الفیل که ساق برا ماهد وسخت شود ۳
العضد درد بازو الذاخس درد ناخن النساد درد پای
الفرصة باذکنج الخزرة درد بشت القداد درد
شکم الاستسقاء والسقی ابکه در شکم افتد الهیضة ۶
والخلفة والجحاف شکستکی شکم از ناکوارد المخلوف
شکم شکسته العلوص والعلوز ورماندکی
اللوی بجای ناف المغص برنیش التخمة والبردة ناکوارد ۹
البشم والکظة پری العرب والزرب درد معده الحصر

الشوذکة شکنش
محمد ۵
هو جاء الطعام ثم تقیأه

والاطام كرفتكي شكم • الاسر كرفتكي بول • البوال انك بول
بازنه ايستمه • الابردة سردى كه بيرازرا بوذ الحصاة
سنك كه دربلك بوذ يادرمثانه • السهلات ريك كه
بيروز ايذا الواحدة سهلة • الحرقة سوزا الورم اماه •
الطاعون مم الدبيلة لك فصل الحمى وام ملزم
تب • الرس والرسيس ابتدا تب • المليلة تب كرم • الصالب
والطاخ كرى كرم • النافض كه بلرزاندة الرعدة والافكل
والنفضة والعروا والازيز بلرزه • الوغك والوغكة
توش تب • القلد روزامزن تب • القلع روزوازشذن تب •
القشعريرة فراشاه • المطبق انك دست بنه دارد الورد

وَالنَّايِبَةُ تب كه هروزايذ. الغِبُ كه روزى ايذ وروزى
نيايذ الرِّبعُ تب چهارم. الرِّضاخُوى تب. الموعوكُ
والمورُود والمحمُوم تب كرفته. المطوّاءُ فنجاه. الثوبآءُ اسا
العُطاسُ عطسه. الكُداسُ عطسهٔ جهارپاى. الجُلاّ
تب خال. العَقابيلُ باقى بيمارى لاواحِدَ لها وقيل واحِدُها
العُقبُولُ. البَرَقانُ والأَرَقانُ والصُّفارُ زَرِيرٌ. الخُرَاجُ
والضَّواةُ والسَّلْعَةُ دامغول. الدُّمَّلُ والجُمْنُ بناور.
الغُدَّةُ دُرْنِيه. الثُّؤلولُ بالواء الشرى پشتم. الحَصَفُ
برجستكى اندامها از بسيارى خون. الحِطاطَةُ برجستكى روى
الحَصَبَةُ سرخزه. الجُدَرِيُّ والنَّخْ اوله. الحُمَيقاءُ والحُمَاقُ

في الصحاح السلعة بثرة تخرج في الجسد كالغدة ربما كانت قاتلة وقد تكون من جملة الداء

باد اوله الجرب والعركه الاجرب والمعرور کرکن
الحکة خارش البثر هرج از مردم برجهد النملة
هزار چشمه الکرب تاسه العشی والغی وی هشی
فصل السلعة شلشتکی سر السعفة ریشی
که بر سر بود العرفة ریشی دست الشافة ریشی پای
الزبیبة والحمرة باد دژم نام الخنزیر والفرسة ریشی
کردن السرطان ریشی رحم وجران العفر هو ریش الذئب
والاثر نشان ریش القوباء بریون الناصور والناسور
ریشی که بر کوشه چشم افتد وجایهای دیگر النکفة
اعنی السعوط والنشوق دارو که در بینی افکنند اللدود

فی فوه الکوز

داروکه بیکسوی دهن فروکشند الوجور والنشوع
داروکه بمیان دهن فروکشند القیوء داروکه قی آرد
النقوع والنقیع دارو که دراغارند الزرور هرج برجای
برا کشند الغرور هرج غرغره کشند النطول بخت کاوند
الطلاء انج براندایند العقول داروکه شکم فروبندد
المشو والمشی والمسهل داروکه شکم براند الشیاف
الحقنة مر السمنة داروفرهی المیجرة داروداند

الباب الثالث عشر

فی الخیل والاسلحة

الخیل والجهة والکراع
آسب نام جنس است الرباط بخ اسب وزیادت از ان

وَرِباطُ الخَيلِ اصلُها • الفَرَسُ اسبٌ نرِ را کویند وماذہ را
کویند • الحِصانُ اسبِ نر • الحِجرُ والرَّمکۃُ ماذیان •
اَلْجحُونۃُ والرِّماکُ ج الحِجرُ المُباشِرُ یقصد فحل کند • ۳
النَّتُوجُ ابستنی بزیدامذہ • الرَّغُوثُ انک بجہ راشیری دہد
یُقالُ اَکَلَ الدوابُّ الرَّغُوثَ • العِرابُ اسبانِ تازی البِرذَونُ ۴
اسبِ ماخی • المُحمَّرُ بالاینے • الکَوذَنُ کَوَلُ • الهَجِینُ والمُقرِفُ ۶
بذنژاد • العَتیقُ والطِّرفُ کوہری • المُهرُ والفِلوُ والفَلُوُّ
اسبکرۃ • الحَوِلیُّ یکسالہ • الجَذَعُ دوسالہ • الجِذاعُ
والجِذعانُ والجُذَعُ ج الثَّنِیُّ سہ سالہ • الأَثْنَاءُ ۹
والثِّنیانُ ج الرَّباعِیُ چہارسالہ • الرِّباعُ والرُّبَعُ ج

القارح والمذکی هم رفشده الجنیبة مرالمقرب
انک بحرانکذارند از عز ونفاست الخندید فحل را گویند
وخصی را گویند العناجیج اسبان نیکرو الواجد
عنجوج الصافن انک سم نگاه دارد الصافن
انک برسه دست وپای بایستد وبرکناره سم چهارم
العجلزة سخت کوشت العلندی زفت خلق المطهم نیکو
خلق فصل الجحفلة لب اسب الفیدموی لب
اسب الناهقان دواستخوان از دوشوی روی او
الحقیقاء بینی اسب اللطاة میان بهشانی او المعذر
جای افسار العصفور استخوان تند بر روی او القوذن

بیش سر او • السَّبیب موی پیشانی و دنبال او • العُذْرَة
ان موی که سوار دست در وی زنند جون خواهند که برنشیند
الفَایِق وَالرَّسیع انجا که سر بکردن پیوندد • المُذَمَّر ۳
وَالمُعَرَّفَة جایگاه بش اسب • العُرْف بش اللِّبَان
جایگاه برپند • الحَارِك وَالسَّیسَاء زور کتف •
المِنْسَج زیر کتف • الفَهْدَتَان دو پاره کوشت بر سینه ۶
اسب • الكَاثِبَة انجا که بیش زین بر و بود • الصَّهْوَة
انجا که سوار بر و باشد از پشت اسب • القَطَاة کونشه
ا ب • الصَّقْل وَالایْطَل وَالمَوْقِف تهی کاه اسب ۹
المَعَدّ انجا که کناره زین بر و بود • المَحْزِم جایگاه تنگ اسب

المنقب بیش ناف • الجالبان دورک ازد وسوی ناف •
الناجران دورک که خوز کشایند ان • المرکل انجا که
بای سوار بر و بوذ ازد و بهلوان الجرذان و الغرمول ترب
القنب غلاف او • الصلا و الجاعرة انجا که دنبال بر و
ایذ ازران • الظبیة زه دان اسب • الحوزان زه کذر سر کین
ازبن اسب • الذنب دنبال • العجب و العلوة بن دنبال •
العسیب دم غزه • الهلب موی دنبال • القوایم و الشوامت
دست و پای اسب و جزو • الجماة کوشت ساق الحوشب
شکال کاه • الاشجع استخوان لنک • العجایة رسک
در اندرون دست اسب • الشظی استخوان خرد در دست اسب

الشُّنَّةُ بس خرده دست وبای امّ القردان میان بس
خرده وسنب الحافر سم السُّنْبُكُ پیش سم الدّابّة بس سم
الحامیة کنار سم النّسر کوشت اندرون سم جوز استه ۳
خرما الاسعر موی کرد اکرد سم الاشاعر ج الفرشاخ
سم بهن المضطرّ تنک الارحّ بهن و فراخ المقلّم سم کوتاه
الوأب والمقعب دو اندر الحافر النّحیت کنار زیرین ۶
نار الجباجب اتش که از سم ستور بجهد النّملة شکاف
در کنار سم فصل فی نعوتها العبوب والجموم
والسّنب بسیار رو السّهب فراخ رو البحر والجواد نیک ۹
رو المهلاج والرّهوج راه وار الفأر زیرک در رفتن

وخر واستر را نیز گویند العتد ساخته رفتن را
الوای باندام خلق والانثی واة السکب والمسح
والدریر که رفتن همی ریزد السائح والسبوح انک کوئی
شناوی کند الوساع والسالطی فراخ کام القطوف خرد
کام الحرون نافرمان القوود وسلس القیاد وطوع الجناب
فرمان بردار الضبر والطمر جهنده العدا والمحضیر
دونده الفرط انک درپیش اسبان رود وقوله تعالی
وکان امره فرطا ای متروکا الاقدر انک پای درپیش
دست نهد الاحق انک پای هم برانجای نهد یکدست هم
الشبیث انک پای واتر نهد از انجا که دست نهاده باشد

الاقبّ والضّامر والمقوّر والمخطّف والشّازب باريك
ميان. المجفّر بزرك ميان. النّهد بلند. السّلهب والسّرحوب
دراز. القيّد ودد دراز پشت. الجموح سركش وهو النّشيط ۳
ايضًا. الشّموس كه بشت ندهد. الشّبوب كه دست
برارد. الضّروح والنّفوح لكدزن. العضوض دندان
كير. الصّيدح سخت اواز. المجنّب كردست المجنّب ۶
كرباى. الهضّب بسيار خوى. الصّلتان والفلتان
نشاطى وتيزدل. الصّلد والصّلود كه خوى نيارد.
الوقع كه زود بساياد. الرّجيل كه نه بسايد. المشياط ۹
كه زود فربه شود. الملواح كه فربه نشود. المزلاق

که بجه بسیار بیوکند. الودوق و الودیق که کشن
خواهند فرس شتیر ای سمین و خیل شیار. الهیکل بزرک
قید الاوابد که بر وصید کشند. الاجرد خرد موی
الاهلب بسیار موی دنبال. المهلوب دنبال کشنده
المجذوف دنبال بریده. الاعزل کم دنبال. الخیفانة
دست و پای دراز. الشوهاء فراخ دهن. الذنوب دراز
دنبال. التتوج بن نزدیک. العقوق ایستن و ستاغ ندا
نیز کویند. الشوط و الطلق تک. العقب تک از پس تک
العلالة بلغة تک المیعة اول تک. الحضر شتاب
اودرتک فصل فی شیاتها و الوانها الشیة

نشان فرس بهیم و مصمت که هیچ شیبت ندارد و ابلق
انک دو رنک دارد یکی سپید و دیگر هر رنک که باشد
و اشهب که سپیدی غلبه دارد و ادهم و احم سیاه ۳
و ادهم غیهب سیاه سیاه و اصفر زرد و ورد
زرد بام و ورد اغبس شمند و اخضر دین و اسمر
پلنک رنک و ابرش و ارقط که نقطهای خرد دارد ۶
مخالف باقی رنکش و مدنر که نشانها بزرک دارد
و اشقر بش و دنبال سرخ و اشقر ادبس سخت سرخ
و کمیت بش و دنبال سیاه نر و ماده یکسان کمیت مذهب ۹
که زور موش سرخ بود زیر زرد کمیت محلف که شک بود

در کمیتی او • وَاَکلَف سرخی نه خالص • وَاَمغَر سرخی
نه بس سرخ • صِفَانِیّ کمیت یا اشقر که سبیذی بازوا میخته
باشد اَرثَم لب زورین سبیذ • اَلمَظ لب زیرین سبیذ اَغَرّ
سبیذ روی • اَقرَح چند مقدار دری سبیذ لَطیم بکسوی
روی سبیذ و بحشم نارسیذه • مُغرَب سبیذی بحشم رسیذه
اَدرَع سَرسیاه وتن سبیذ • اَصفَع زور سَر سبیذ •
اَغشَی وَاَرخَم همه سَر سبیذ • وَاَقنَف قفا سبیذ •
اَسعَف زور بیشانی سبیذ • اَصبَغ همه بیشانی سبیذ •
اَرجَل بشت سبیذ • اَنبَط شکم سبیذ • اَحضَف بهلوها
سبیذ • مُحَجَّل دست وپای سبیذ • وَمُحَجَّل اَربَع چهار دست

وبای سیند و مجعل ثلث مطلق بد اورجل که دو پای
و دستی یاد و دست و بای سیند دارد و دیگر نه
و مشکول یک دست و یک پای سیند بخلاف یکدیگر
وکویند انک دو دست و بای سیند دارد و ممسک
الایامن و مطلق الایاسر انک دست و بای راست
سیند دارد و امساک سیندی خواهند بوذ جنانک اضافت
کنی مثل کردذ و اطلاق بخلاف ان و اشهب ادهم سیاه
خنک و اخضر اورق خاکستر کون و اشقر مذمی سرخی
که بازردی زند و اشقر اصبح سرخی سیند با م و محجب
که سیندی بزانو رسند و مسرول که سیندی بران رسد

وَمُجَوَّف کہ بشکم رسَد وَاَعصَم الیمنیٰ دست راست
شَبیذ وَاَعصَم الیسریٰ دست چپ سیذ وَاَرجَل
یک پای سیذ وَطُلُق اِحدَی القَوایم کی دو دست وپای
سیذ دارَد و یکی نہ وَاَشعَل پارہ از دنبال سیذ وَاَصبَغ
ممہ دنبال سیذ فَصل فی الاَلوانِ اَللَّون رنک
البیاض سیذی اَللَّہَق وَالیَقَق سخت سیذ اَلاَمہَق
سیذی کج رنک اَلاَمقَہ سیذی کہ باکبودی زند
اَلقَہَب وَالقَہدَ وَالاَقہَب وَالاَکہَب سیذی تیرہ رنک
اَلاَطلَح سیذی کہ اندک مایہ سیاہی باز وامیختہ باشد
اَلاَزہَر سیذی روشن اَلاَفضَح سیذی نہ روشن

الاحسب انك سرخی وسبیذی امیخته بوذ السواد سیاهی
الاسود والاشهم والاجم والادهم والادغم والاسفع
سیاه الاربد سیاهی تیره الحمرة سرخی الاحمر سرخ ٣
الکمیتة سرخی نه روشن الصهبة والصهوبة سرخی
که شه در موی سر مردم بوذ وسرخی که باسبیذی موی
اشتر امیخته بوذ الشقرة سرخی که بر مردم بوذ ٦
برزور سبیذی وهی فی الخیل حمرة صافیة یحمر معها
السبیب والناصیة الطلسة غبرة کلون الذیاب
الغبسة لون کلون الرماد الادمة والسمرة ٩
کندم گونی الزرقة کبودی الصفرة زردی الخضرة سبزی

البقع اختلاف اللونين البلقة والبلق كل لون خالطه
بياض الكدنة لون كلون القطا الاغبر كردرنك
الابغث والاغثر قريبان منه اليلق الابيض من كل شيء
فصل في تاكيد هذه الالوان يقال ابيض يقق
واسود حالك وحلكوك وغربيب وحلبوب واحمر
قانئ وغضب واصفر فاقع وناصع واخضر ناضر
وبلغط ناصع همه را تاكيد كنند جه نصوع ويش رنكى
بود يقال ابيض ناصع واحمر ناصع ولذلك البلق والنغث
من الجميع افعل للمذكر وفعلاء للمونث فصل
في الذوابر المعوذان دايره كه در جايكاه قلاده بود وهي

تستجب السمامة انک درمیان کردن بوذ برجانبی
الهقعة انک بریک سوی سینه بوذ النافذة انک برهمر
دوسوی بوذ المهقوع صاحب الهقعة القالع ان دایر ٣
که درزیر نمذ زین بوذ الناخس انک برجای داغ بوذ
النطیح انک بریشانی دو دایر دارذ وانرا مکروه دارند
وقالع وناخس رانیز مکروه دارند اللطاة انک برمیان ٦
بیشانی بوذ فصل في السرج واللجام وما یتصل
بهما السرج زین الرحالة زینی باشد از پوست نرم جوب
الحنو جوب زین البداد ان والدفتان هردو سوی ٩
زین که بر پهلوی اسب بوذ الجدیة والجلدیة انک مردمان

جمین خوانند جیزی باشد اکنده در زیر دفتین
واصل از جدتین است المیثرة الخ بر روی زین افکند
تا نشست اسان بود المیاثر والمواثر ج اللبد نمد
زین السریجة از دوال که نمد زین بندند المرشحة
انک در زیر نمد زین بود تا خوی بجند السموط و
المعالیق دوالها، فتراک الساقة دوال رکاب
القربوس زین کوبه العقیقب از جوب که از وی زین
کنند الغاشیة والجناغ والصفة م اللبب بر بند
الابن م زوانه بر بند الحزام تنک الحیاصة حلقه
تنک الثفر باردم الرکاب م الغرز رکاب جوبین

اَلمحَسُ وَالفِرجَونُ شانهُ كه اسب رابذان باك كنند
اَلجَامُ اَلشَّلِيلُ شال • اَلتِجفَافُ برگستوان • اَللِجَامُ لگام
اَلنِّكلُ اهن لگام • اَلعِنَانُ ازدوال كه سوار بدست
بگيرد • اَلشَّكِيمَةُ دهنهٔ لگام • اَلفَاسُ تور لگام
اَلحَكَمَةُ حلقهٔ لگام درزير زنخ اسب • اَلمِسحَلُ اهن
درزير زنخ اسب بر بينى • اَلخُطَّافُ اهن كژ در مسجل
اَلفَرَاشَةُ اهن كه عنان در وى بندند • اَلرَّصِيعَةُ گره
عنان بر قفاء اسب • اَلعِذَارَانِ دوال لگام از دو سوى
روى اسب • اَلعَارِضُ دوال لگام بر ميشانى اسب • اَلفَلسُ
بشيزهٔ سيمين يا اهنين بر عنان • اَلمِقوَدُ افسار اَلقِيَادُ

بالاهنك الطويلة فصل الجلبة اسبابي
كه براى مسابقت فراهم ارند الجلايب جمع على غير قياس
الجلى انك ازيش همه ايذ المصلى دوم المسلى سيم
التالى چهارم المرتاح پنجم العاطف ششم المؤمل هفتم
الحظى هشتم اللطيم نهم السكيت دهم القاشور
والفسكل وابسين همه المقبض والمقوس رسنى
كه فابندند واين اسبانرا ازانجارها كنند المطلق انجا
كه اين اسبانرا بدارند وازانجارها كنند فصل
في الاسلحة السلاح والبزة والشكة والوزر
سلاح المسلحة سلاح دان الشوكة شدة البأس والحد

فی السلاح. الاهبة والعدة شازکار. السیف
والتیغ شمشیر. النصل والمنصل تیغ شمشیر. الذکرة
والحدة تیزی شمشیر. الشفرة والطبة والغرب
والغرار والذباب تیزنای شمشیر. الشباة والحد
والحرف کاره شمشیر. المضرب والمضربة مقدار
بدستی از سر شمشیر. الشطبة والسفسقة راه برروی
شمشیر. الفرند والاثر والربد کوهر شمشیر
الرونق آب شمشیر. المقبض والقایم والریاس دسته او
الکلب میخ دسته شمشیر. السفن پوستی در شت بر
دسته شمشیر الذوابة علاقه دسته. الفیعة برازوان او

اَلجَفْنُ وَالغِمْدُ وَالقِرَابُ نیام او • الخِلَّةُ غلاف نیام •
العجون سرنیام • النَّغَلُ اهن بن نیام که بر زمین نهند •
اِیحَالَةُ وَالمِحَلُّ وَالعِلَاقَةُ وَالنِّجَادُ دوال شمشیر •
البَکَرَاتُ حلقها، دوال شمشیر • الحُسَامُ وَالعَضْبُ
وَالجُرَازُ وَالقَاضِبُ وَالصَّارِمُ بران • الکَلِیلُ
وَالذَّانُ وَالکَهَامُ کند • الحَدِیدُ وَالمُحَدَّدُ وَالمُذَرَّبُ
تیز • الهُذَامُ تیزی تیز • الصَّمْصَامُ وَالصَّمْصَامَةُ انک
وَالجُهَازُ زخم کاه • المُرْهَفُ وَالرَّهِیفُ وَالمَهْوُ وَالرَّقِیقُ
تنک • القَضِیبُ باریک • المُخَفَّقُ وَالصَّفِیحُ وَالصَّفِیحَةُ
وَالمُصَفَّحُ پهن • المَمْطُولُ دراز • المُشْمَلُ کوتاه • الصَّقِیلُ

وَالمَصْقُولُ افروخته الصَّنِيعُ بیراسته الصَّدِئُ وَالطَّبِعُ
زنکار گرفته القَضِمُ کاه ربزیده الفَلِيلُ وَالأَفَلُّ رخنه در
افتاده الفَلُّ رخنهٔ کارد وشمشیر الفُطَارُ شکاف دراندہ ۳
القِرْضَابُ وَالخَذِمُ وَالمِخْذَمُ وَالمِقْضَبُ انک زود ببرد
الأَصْلِيتُ کذرنده المُصْلَتُ وَالمُجَرَّدُ برهنه المَأثُورُ
کوهر دار الذَّلُوقُ انک در نیام بنه ایستد الخَشِيبُ ۶
تمام ناکرده الشَّرْخُ اب نا داده الصَّمِيمُ انک بر استخوان
بکذرد المُطَبِّقُ انک بندها از هم بیفکند الرَّسُوبُ انک
برخم کاه دور فرو شود المُذَكَّرُ وَالذَّكَرُ کاه بولاد ۹
ومیان نرم اهن المِعْضَدُ دهره الخَنْجَرُ دشنه المِغْوَلُ

سَيْفُ عَمْدُهُ سَوْطُ • المُهَنَّدُ وَالهِنْدِيُّ وَالهُنْدُوَانِيُّ
شمشير هندى • المُشَرَّفِيُّ وَاليَمَانِيُّ وَالقُسَاسِيُّ
وَالسَّرَجِيُّ وَالقِلَعِيُّ مَنْسُوبَاتٌ فَصْلُ الرُّمْحِ ٣
وَالزَّاعِبِيُّ نيزه • القَنَاةُ بالاى او • الوَشِيجُ جوب نيزه •
الكَعْبُ بند نيزه • الأُنْبُوبُ ميان اين بند تا ان بند •
العَالِيَةُ سَرِ نيزه • السَّافِلَةُ زير نيزه • الرُّمْحُ اهن بن نيزه • ٦
النَّيْزَكُ وَهُوَ مُعَرَّبٌ • العَنَزَةُ نيم نيزه • الحَرْبَةُ نيزه كوتاه •
الأَلَةُ كوتاهى كوتاه • السَّلِبُ دراز • العُكَّازَةُ مقدار
عصاى الصَّعْدَةُ انكه راست رسته باشد • المِزْرَاقُ ٩
وَالزَّانَةُ زوبين • المِطْرَدُ مك • الطَّنَبُ كرتين • السِّنَانُ

الخَرْصُ حلقهٔ سنان وسنان نیزه · الجُبَّةُ ابجاکه بنین
بذو فروکذرذ از سنان · الثَّعْلَبُ از قدرکه بسنان
فروکذرذ از نیزه · العامِلُ زیرسنان از نیزه · رُمْحٌ اَسْمَرُ ٣
وَاَظْمَی کندم کون · وَثَلِبٌ رخنه درافتاده · وَمَجْلُوزٌ
توز بوشیده · الجِلَازُ توز · وَمُطَرَّدٌ راست · وَخَطِلٌ
کوژ · وَعَرَاصٌ وَعَرَاتٌ وَعِشَالٌ وَخَطَّارٌ جنبان ٦
وَلَدْنٌ وَذَابِلٌ نرم · وَاَصَمُّ وَصَدْقٌ سخت · وَرَاشٌ
وَمُعَلَّبٌ سُسْت · وَاَسَرُّ میان تهی · وَمِنْجَلٌ فراخ جراحت
وَخَطِّیٌّ وَسَمْهَرِیٌّ وَرُدَیْنِیٌّ وَاَزَنِیٌّ وَیَزَنِیٌّ منسوبات ٩
سِنَانٌ لهذم وَطِرِیرٌ وَمَسْنُونٌ تیز · القَضْبِیُّ منسوبٌ اِلَی

رَجُلٍ اسْمُهُ قَعْضَبٌ • المِرَانَةُ نرم • الدِّرِّيَّةُ وَالوَتِيرَةُ
حلقه که بدان نیزه زدن آموزند • طَعْنَةٌ سُلَكِيَّةٌ نیزه زدن راست
٣ رَاسْتْ • وَمَخْلُوجَةٌ جب وراست • وكذلك الشَّزْرُ •
فَصْلٌ القَوْسُ وَالجِنِيَّةُ وَالصَّفْرَاءُ وَالعَوْجَاءُ
كمان • الأَقْوَاسُ وَالقِيَاسُ وَالقِسِيُّ جِ العَتَلَةُ كمان بارسی •
٦ الجُنَيْرَةُ كمان زه • الجَحْشُ كمان سبك • الشَّرِيجَةُ انك
از دو جوب مختلف کرده باشند • الفِلْقُ انك از نیمه
جوب کرده باشند • القَضِيبُ انك از یک شاخ کرده باشند
٩ بدو فرو ناشکافته • الفَرْعُ انك از سر شاخ کرده باشند
النَّبْعُ وَالشَّوْحَطُ وَالسَّرَاءُ وَالشِّرْمَانُ وَالضَّالُ وَالنَّشَمُ

درختانی که ازان کمان کنند وَحْشِیُّ القَوْسِ بشت کمان
وَانسیها شکم او که روی باکشنده دارد ۰ العجس و
المعجس دسته کمان مرکضة القوس خانهٔ کمان وهما ٣
مرکضتان ومثلها القاب الکبد انجا کی تیر برو نهند
از کمان الکلیة فاتر از بک ۰ الابهر فاتر از کلیة
الطائف فاتر از ابهر ۰ السیة خم کوشهٔ کمان الظفر ٦
بر از سیه ۰ الکظر والفرضة والحزرخنهٔ کمان
الغفارة رقعهٔ او ۰ النعل تبشت خم کوشهٔ کمان العقب
بی کمان العداد والحصب او از کمان ۰ المقوس غلاف کمان ٩
الوتر والشرع زه کمان الدرکة حلقهٔ زه کی در

مرضه افکند و تیر حجر زهی زفت قوس عطارد
و مریخ بانک کند و کتوم انک بانک نکند و ان نیز که
دروهیج شکاف نباشد و فجا و فجوا و فارجة و فروج
و فرج انک زهش از یکدیگر دور بود و رهیش انک نزدیک
بود و عاتکة سرخ شده از کهنگی فصل السهم
و النبل و النشاب و الزمخرة و المنزع تیر المرماة
تیر نشانگی المغلاة و المرتخ تیر پرتاب الکعب و الکعاب
دبوس تیر الحسبانة و المرسال و الخطوة تیر ناوکی
المنجاب انک نه پردارد و نه پیکان المغراض انک
پر ندارد الخلط ان تیر که کژ رسته باشد راستی

نبذ یرذه الاقذ والامرط والمرط پریفتاده الناصل
بیکان بیفتاده الافوق فوق شکسته النکس
نکوسار بکرده المریش پر برنهاده الریش والقذة ۳
پرتیر الزافرة زیر پر فرو بمقدار بذستی الظهران سوی
کوتاه ترین از بر البطنان سوی دراز ترین او الواجل
ظهر وبطن اللغب واللغاب واللغیب پرتیرکه ۶
از سوی شکم بوذ واز بذ بوذه اللآم والوآم انک
از سوی پشت بوذ وانرانیک دارند الفوق سوفار الشرخان
دو سوی فوق النصل بیکان القرنة تیز نای بیکان ۹
الکلیتان راست وجب بیکان المندمج والسروة

بیکان خرد و کرد القطع بیکان کوتاه و بهن الرهب
بیکان تنک المعبلة بیکان بهن المشقص بیکان
دراز القطبة بیکان تیر نشانه العیر تندی میان
بیکان السلاجم تیرهای دراز بیکان الرعظ
سولاخ تیر که بیکان اندر روند الرصفة نی که
بر تیر بحند القضی چوب تیر التضب درخت جوب
تیر الخشیب تیر تراشیده المخلق نسوکرده الفریض
فروکرده المقرطس والحازق والخاسق والناقر
انک بر نشانه اید المعقص انک کژ بود الجانی انک
بنشانه رسد و برو نیاید القاصر انک بنشانه نرسد

الحابض انک در بیش تیر انداز افتد الصایب
انک راست شود الصایف انک از نشانه بحسبد
الدابر والصارد والمصرد والنافذ انک از نشانه ۳
بکذرد الشاخص انک بزور نشانه بشود
المعظع انک می لرزد المعصل انک می بجذ الاهزع
اخر تیر که در جعبه بماند العرض والهدف نشانه ۶
تیر النجیث خاک نشانه البرجاس نشانه اندر هوا
الحصل کروکه اندر تیر انداختن در بندند الرشق
یک رؤی تیر الکنانة والجعبة والجشیر والوضة ۹
تیردان الجفیر تیردان بزرک القرن جعبه از پوست

دوخته • الجَيْعَةُ وَالمِرْشَقَةُ انکشتوانه فصل
التُّرْسُ وَالجَوْبُ وَالكَنِيفُ وَالفَرْضُ وَالمِجَنُّ وَ
المِجَنُّ سپر • الجُنَّةُ وَالمِجَنُّ سپر فراخ • الجَحْفَةُ وَالبَلَبُ
وَالدَّرَقُ سپر از پوست • القَرَاعُ سپر سخت • الدِّرْعُ وَالزَّرَدُ
وَالحَلَقُ زره • السَّرْدُ نام جنسی است جمله انواع زره را
النَّثْرَةُ وَالنَّثْلَةُ زره فراخ • الزَّغْفَةُ وَالمَاذِيَّةُ نرم
وفراخ • الخَذَارِيُّ نرم • القَصَّارُ درشت • السَّنَوَّرُ چیزی
باشد از پوست که در پوشند • الحِصَادُ استوار بافته •
اللَّأْمَةُ جست بافته • اللُّؤَمُ جمع علی غیر قیاسٍ المُضَاعَفَةُ
زره دوتو • الفَاضَةُ وَالمُفَاضَةُ وَالفَضْفَاضَةُ فراخ فراخ

اَلجَدْلَاءُ محکم بافته • المُوشَّحَةُ که بعضی از حلقها شن برنجین
بوذ • الذَّائِلُ دراز • البَدَنُ کوتاه • السَّابِغَةُ وَالضَّافِيَةُ
تمام • الشَّلِيلُ ناتمام • الصَّمُوتُ انک اواز ندهد جوف ۳
در بوشند • الدَّلِيصُ وَالدِّلَاصُ وَالدَّلَامِصُ وَالدُّلَاصُ
نرم • وروشن یُقَال دِرْعٌ دِلَاصٌ وَادْرُعٌ دِلَاصُ الزَّرَفُ
دامن زره • الحِبَرْبَاءُ میخ زره • القَتِيرُ سر میخ زره الغِلَالَةُ ۶
جامهٔ یکدر زیر زره بوشند • الجَوْشَنُ وَالخَفْتَانُ •
السَّاعِدُ وَالقُفَّازُ دستوانه • البَيْضَةُ وَالتَّرْكَةُ
وَالرَّيْعَةُ خوذ • الدَّابِرَةُ بَن خوذ • القَوْنَسُ زور خوذ ۹
المِغْفَرُ وَالسَّبِيغَةُ سرمایان • النِّطَاقُ وَالمِنْطَقَةُ

الزره دامن خود

وَالمِنطَقُ کمر۔ الجزز کمر زالجرزۃ ج المعہود تبرزین
المقمعۃ لحت۔ الدبوس رم السوط والقطیع والاضحیۃ
تازیانہ۔ العرفاص تازیانہ عقابین۔ المحدج محکم
بافتہ۔ المحرم نابیراستہ۔ الصیلۃ والثمرۃ کن
تازیانہ۔ العذبۃ علاقہ تازیانہ۔ المقرعۃ رم العصا
والمنسۃ والمنساۃ عصاء الویل عصا بزرک ۶
المخصرۃ الخ در دست کیرند جون قضیبی ۷

الباب الرابع عشر فی ذکر الابل

الابل نا طیست جملہ اشتر از الآبال ج البعیر شتر
نر اکویند وماذہ را البعران والابعرۃ ج الاباعر ۹

الجمل شتر نر الجمال والاجمال والجامل والجمالة ج
الجمالات والجمائل ج الناقة ماذه النوق والانيق
والنياق ج الايانق جمع الانيق البكر شتر جوان ٣
البكارة والابكر ج البكرة ماذه القلوص
جوانه ماذه خاص القلص والقلايص ج العود
والناب والشارف پير ه العودة والنيب جمع ٦
الثلب كه دندانش همه نمانده باشد از پيرى الجلة
الجريم شتران بزرگ الافيل والحاشية والجشو
والشوى والفرش خرد ه الجسر بزرگ الجسرة ٩
ماذه ه الحمولة بار كش الحلوبة والحلوب والحلبانة

وَالنَّفُوحُ وَالنَّفْحَةُ دوشاب القعود والقعدة والمطية
والركوب والركوبة والركبانة انك نشست راشايد
الرجول انك بار راباشد اليعملة انك كار راشايد ٣
الجزور انك كشتى راشايد الجزارة الخ فراجزار
دهند بمزد جون دست وپاى اطايب الجزور بهين
الخ درشكم وى بوذ الراحلة والزاملة شتر ٦
مسافر الركب شترسواران الواحد راكب
الركاب شتران بار كيرو يكى رارا حله كويند نرو ماده
يكسان البختى يم البخاتى والبخت ج الصرصرانى ٩
انك مذر بختى بوذ وماذر عربى الجمانة شتر مجمن هم

العنس الناقة الصلبة ابل رافضة ورفض
پراکنده فصل الفالج والدهانج دوکوهان
السانية والناضح ابرکش العليقة والجنيبة ٣
شتر که بفرستی تا بذان تر اخوار بار ارند الجنيب شتر
کزيده العراب شتران تازی المنحة والمنيحة
انک فرادهند تا بشير وبشم ان منفعت کرند الدف ٦
بجه وشير وبشم او البحيرة انک کوش او بشکافتدی
درجاهليت السايبة انک فراکذاشتدی تا جانک
مهی خواستی جرا همی کردی بسبب نذری که کرده ٩
بودندی الحامی کشنی که ازوی ده بچه کرفته بودندی

نیز و یراکار نغر صوذ ندی • الوصیلة ان کوسفندی
یکهفت شکم بزاذی دود و ماذه و هشتم نری
زاذی و ماذه و این نر را نکشتندی مرای ان ماذه الفحل
والفنیق والمقروع والمصعب کشن • القریع
برکزیذه از بهر کشنی • القرم والمقرم و انها ذه
کشنی را • الفحیل کشنی بغایت نیک • الهایج والقطم
مست • القیس انک زوذ بارد ارکند • اللقوة انک
روذ بار کیرذ • الغسلة انک ماذه ازوی بار
نکیرذ • العیاء والعیایاء والطباقاء که کشنی نکند
المعید که کشنی بشیار کند • الجافر انک از کشنی باز ماند

الطَّرْقُ وَالعَيْسُ اب کشن العسبُ کرا کش الحفضُ انک قماش
خانه بروہند الرَّاوِيَةُ انک مشک اب بروہند فصل
المِشْفَرُ لفج شتر الجَرِيعُ انک آو تخته بوذه النَّعُوشکاف ٣
او اللُّغَامُ وَالجُبَيْرُ بغ او الشِّقْشِقَةُ وَالرِّقْشَاءُ اخ
از کلو برارذ جون سلی الذِّفْرَى بس کردن شتر الجِرَانُ
اندرون کردن او النَّحْضُ میان دوش وکتف او وجمعه ٦ معا
انحاض السَّنَامُ وَالعَرِيكَةُ وَالجُلَّةُ کوهان السنبف والکشو
فربهی کوهان الرَّهْوَكاذ کی میان دو کوهان الزَّرْوَةُ وَالغَارِبُ
سر کوهان القَمْعَةُ وَالقُحَّةُ بن کوهان الاطریج کوهان ٩
دراز الملاط بهلو اشتر وابنا ملاط دو بازو او بعیر اعر

کوتاه کوهان احدب برنده کوهان وناقهٔ کوماء بزرگ
کوهان وقرواء بزرگ پشت ولایقال جمل اقرای شطوط
هردو سوی کوهان بزرگ الشطیک سوی کوهان عرول وملوس ۳
انک کوهانش بیرمخند تافر بهشت یانه الکرکرة انجا
که بزمین نشیند از سینه اشتر الثفنات زانوها دست
وبای شتر المساعر والمغابن انجاکه نرم بود از پوست ۶
شتر القوایم والسفلة واخفاف دست وبای او الواحدة
قائمة وخف الفرس سول البخصة کوشت سول
المنسم کاف سول الاظل زیر سول الضرع پستان الخیف ۹
بوشت پستان الضرة کوشت پستان الخلف انجاکه

درانکشت کیرند در حال دوشیزن الشطرد و خلف
الاشطرج الرمث والعفافة بالی شیرد در بستان
التودیة ان جوب که بر بستان شتر بندند الصرار آن ٣
رشته که بدان این جوب بندند القضیب نر اشتر
المقلم والشل غلاف او الحیاء فرج الناقة الاحیة
القصدیر ان رسن که بر سینهٔ شتر بندند الحقب ان ٦
رسن یکی بنزدیکی شل بود العلب نشان نوار بر پهلو شتر
النسیف نشان بر پهلو وی از پای که فراوی می زنند ٩
فصل الملقوحة بجه اند رشکم السلیل بجه
در وقت که بزاید السقب بجهٔ نر ناقة مسقاب ماده

همه نرزايد الجابل بجه ماده الجوار بجه سر
نر وماده را كويند تا شيرى خورد الاجورة والجوران
والحيران نوج الفصيل بجه از شير باز كرده البرج والربع
انك اول نتاج زايد الهبع انك اخر نتاج زايد الراشج
فرارفتن امده الجادل بنيروشد المجزى بيه دركوهان
بزيد امده العارضة ان شتركه بيفتد وبشكند العبيط
ان شتركه بكشند بى علتى العايذ نوزاده المطفل وابجه
المثلية بجه از بس فراه التلو بجه كى ازى ماذر مى شود
الخلفة ابستن المخاض جمع است نه از لفظ واحد وقيل
فى جمعها الخلفات الجابل والعابط ستاغ الشابله

انک شیرش کم شود چون هفت ماه از زادنش بگذرد
الشَّوْلُ ج وهو علی غیر قیاس الشَّائِلُ از ناقه یاد نبال
از جای بر می گیرد الشَّوْلُ ج العُشَرَاءُ دَهَ ماهه ٣
ابستن العِشَارُ ج السَّلُوبُ انک تخمه بیفگند هنوز تمام
ناشده وان نیز که بچه اش بمرده باشد یا کشته الخَلُوجُ
انک بچه ازوی باز گشته الکَشُوفُ انک هر سال بار گیرد ٦
العَلُوقُ انک ویرا همی بوید و شیر ندهد الرَّائِمُ انک
بر بچهٔ دیگر آموخته باشد البَوُّ وَالجِلَدُ ان پوست
که گاه در وکنند و بر بندند تا بدان سبب شیر همی دهد ٩
ابن مَخَاضٍ یک ساله بِنتُ مَخَاضٍ ماده بَنَاتُ مَخَاضٍ ج

ابن لبون دو ساله بنت لبون ماده بنات لبون ج
الحق شه ساله در چهارم شده الحقة ماده الجذع
پنج ساله الثنی شش ساله الرباعی هفت ساله السدس
والسدیس هشت ساله نر و ماده یکسان البازل نه ساله
مذکر و مونث یکی و بمجنین مخلف البوازل والبزل والبزاج
المخلف ده ساله و بیش ازین نام نباشد بل که گویند بازل
عام و بازل عامین و مخلف عام و مخلف عامین و مخلف
ثلثة اعوام و هم برین قیاس می رود تا ناباش سخت شود انکه
نر را عود خوانند و ماده را عوده المهریة منسوبة
الی مهرة و هی قبیلة والجمع المهاری

فصل

ناقهٔ عیرانهٔ واجد بنیرو. مضبرهٔ استوار خلق
عذافرهٔ ودوسرهٔ بزرگ وسخت. منوقهٔ رفتار موافق
مرقال ودلاث وعنهم زود رو. شمال دیر رو. عنبر
اسفاد که همیشه برو سفر کند. بلوسفر وبلی سفر
که سفر ویرا لاغر کرده بود. وشملال وذ غلبهٔ
سبک رو. ولحون گران رو. وعصوف تیز رو. وزیافهٔ
خرامنده. عرضنهٔ که از نشاط بر یک سو رود. سرح
ورسلهٔ ومرسال خوش رو. وامون که ایمن باشند
از سستی وی در رفتن. هوجاء یک سخت زود رود. جلس
قوی. سناد سخت خلق. وجناء سخت کوشت. عنتریس

بسیار کوشت • کنار زاکنده کوشت • عرمس سخت
جون سنگ • کهاة وجلالة بزرگ زیاف دراز و بلند
نرو ماده یکسان • جمالیة برخلقت جمل • ناویة فربه
مثلاص انک تابستان فربه شوذ • رهب وحزف نزار
ضامر وضامرة باریک میان لحیب وی کوشت نقض
وتضو از بسیاری رفتن نزار شذه • شنون میان نزار و فربه
زاهق ومنقیة مغزدار • رازم ورازح که نتوانذ
جنبیذن از نزاری • رذیة سخت لاغر • ورذا یا جمع
عسیر وقضیب وعروض وریض نافرهخته • جاتکة
خردکام • راتکة که کوی بر پای بلند دارذ • زحوف

له بای همی کشد. خَوف که دست همی بجد. شِملَة که بشتاب
رَوذ. حَسیر وطَلیح وطَلح مانده. ضَبعَة بکشن امذه.
جمل انِف وآنِف که بینیش درد کند از برس فصل ٣
ناقة جَرور بسیار خور. ونَسوف که یکاه می کند بسیش
دهن. وضَجوع که برکنار اب ویکاه جرا کند. وکَنوف
که در پناه شتران خسبند. وقَذور که دور خسبند ٦
از شتران. ومِضباح که جرا کند تا روز دور براید. وعادِن
که همیشه در یکاه زار بوذ. وعَنود انک تنها جرا کند.
وسَلوف انک در پیش شتران می روذ تا باب رسد. ودَفون ٩
که در میان شتران روذ. ومِیراد که زوذ باب شتابد.

وملحاج که از ابشخور وا ترنیاید وملواج ومهیاف
که زود تشنه شود ورقوب که اب نخورد تا شتران
واترنیایند فصل في الوانها بعیر اشهب
وهجان وادم وناعج سپید واحد وجمع در هجان
یکی بود ومذکر ومونث وزنما بجمع بالهجاین واعیس
سپیدی که اندکی مایه سرخی دارد واحسب سرخ
سپید واحمر سرخ ومدمی سرخی روشن واکهب
سرخی نه خالص واخضر سبز ارنک واجوی سبزی
که سیاهی وزردی بازوامیخته بود واصهب سرخی
که سپیدی بازوامیخته باشد واکلف سرخی که سیاهی

واز ارکوهی میش باشد

نه حالص بازو امیخته باشد وادهم سیاه وجون
سیاهی سیاه واورق سیاهی که اندک مایه سپیدی دارد
وارمک سرخی که باسیاهی زند فصل ناقة ٣
شصوص یکشیرند ارد وبکیة وحرود اندک شیره
وصفی ومری وغرة بسیار شیر ومصور که
شیرش اندک اندک بیرون اید وجداء که شیرش بریده ٦
شده باشد ورفود که یک دوشیدن قدح پر شود
وقرون وشفوع که دوجای باید شیرش را از بسیاری
وعسوس یکشیرند هد درمیان مردمان وبسوس ٩
که شیرند هد زنی نواختن وعصوب که شیرند هد مکرر انهاش

بیندند وصفوف که دستها بهم باز نهند رجال
دوشیزن وزنون که لگد زنند دوشنده راه المخفلة
والمصراة انک شیرش نه دوشند تا بستانش بزرگ
نماید الحامل والحالق بستان پر شیره الفواق مقدار
ما بین الحلبتین الفیقة اللبن یجمع بین الحلبتین
الفیوج ناقة فتوح وثرور که سوراخ بستانش فراخ
بوده وعزوز وحصور که تنگ بوده وحضون یک یک
کده بستانش بشده باشد وشطور یک دو کده بشده
بوده وثلوث یک سه بشده بوده وکمشة خرد بستان
وشکرة که بستانش پر شیر بوده الجلدة انک شیرش

جرب بوذ الجلادج النكد والمكد شتر اى كه
بحكانش فرا نيايند ايشان هميشه بسيار شر باشند
البلية شتر كه بر سر كور خزاوند بند تا بميرد ٣
فصل الورد والمورد والمنهل والشريعة
والمشرع الشخور والورد ايضا باب ايند كان
الاهيم هوشازده الهيم ج القرب رفتن آن
شب كه بامداد باب رسد الطلق ان شب كه بيش
از قرب بوذ الفارط والفرط انك از پيش برود ٢
ودلوو رسن بسازد واحد وجمع درفرط يكان بوذ
الظمء ميان هردو باب امذ شتر الاظماء ج الرقة

ما بين العلامتين ٢ ٢ ساقط من ب

آن اشتریکی هر روز باب ایذ ۰ العِبُّ انک روزی آید و روزی
نه ۰ الرَّبَعُ انک روزی آید و دو نه و روز جهارم بیاید ۰
الخمس که روزی ایذ و سه نه و روز پنجم ایذ و هم برین ۳
قیاس تا عشر و جمله اظمار را مکسور باید گفت ۰ و عشر
ان بود که یک روز آب خورد و هشت روز نه انکه
روز دهم باب ایذ و این غایت اظما بود ۰ البغر و النجر ۶
و الهجر تشنگی کی شیر نشود از اب ۰ الهیام هوشا
زدگی ۰ الدّیقة منش زدگی شتر بچه از شیر ۰ المغلة ۹
که خاک خورد با گیاه از بس شکمش درد کند ۰ القرع بر جستگی
که شتر بچه را بود ۰ القریع انک این علت دارد القرعج

الدرس باغه کره که بمانند الوشش اندک مایه کرکه بدید
ایدن النقب ابتدای کرمک الناخس کربن دنبال
الحمام مرتب شتر مک الخراع دیوانکی او مک الحمال دردبای
او العثر ریشی که برلب ودست وبای اشترافتد
الدبرة رکیش بشت وپهلو او مک الصرد نشان ریش او مک الهناء
والقطران انک درشترکرکن مانند الربذة والتملة ان پشم
که بدان قطران برشتر اندایند السمة والنار داغ که
برشتر نهند وبرجزو المیسم والمکواة ان اهن که
بدان داغ کنند العلاط داغ که برپهنای کردن نهند
السطاع که بردراز ای کردن نهند الذراع انک

العضلة بوزن غرفة درافتاب نهد
باسنبر شود واندرکرکن مالند

برد شتش نهند الخياط انک بر رانش نهند اليسرة
انک بر هر دو رانش نهند المفعاة انک بر صورت افعی
بود المثقاة انک بر صورت دیک پایه بود قيد الفرس
داغی که بر کردن نهند بران شکل فصل
في عيونها بعير اجل شتری یکساله یا پنج ساله بود
وا رجز یکی رانهاش بلرزد که بر پای خیزد واجزل
انک سر دو شش ریش بود واخلف انک دو شش
بر یکسوی جسیمه بود وانکب انک از لنگی بر یک
سوی رود ومسناف که بالان فرا پیش می افکند
والحی انک یک زانوش از دیگر بزرگتر بود واذ

وَالنَّاقَةُ اَذِيَّةٌ انک برجای ارام نگیرد ۰ وَجَمَلٌ
که نار دارد ۰ وَقَصْوَاءُ کان کوش بریده ۰ وَخَلُوٌّ
که برجای بایستد ۰ وَرَتْقَاءُ که سوراخ بستانش
بسته بود ۰ وَجَایِصٌ که نربروی کشی نتواند کرد
از تنکی اندامش ۰ اِبِلٌ هَمَلٌ وَسُدًی فراگذاشته ۰ اِبِلٌ اَبَالٌ
اشترانی که بیگاه ترکفایت کنند از اب ۰ الطَّرِیدَةُ وَالوَسِیقَةُ
اشترکه دزدان برانند از براه ۰ النَّقِیذَةُ وَالنَّقَذُ انک
واستانند ازیشان فَضْلُ الذَّوْدِ سه شتر
تاده ۰ الصِّرْمَةُ ده تا چهل ۰ الهَجْمَةُ بیش از چهل ۰ العَکَرَةُ
بنجاه تا صد ۰ هُنَیْدَةٌ صد ۰ الهِنْدُ وَالخِطْرُ دویست ۰

العَرْجُ بانصد تا هزار • البَرْكُ شتر بسیار فرو خفته
المُبَرْكُ انجا که شتر فرو خسبد • المُنَاخُ انجا که او برا
خوابانند • المَبَاءَةُ انجا که شب کذارند • المَرَاحُ انجا
که شبانکاه • والانجا ارند • المِرْبَدُ هرجا که شتران
واداارند • المَعْطِنُ والعَطَنُ خفتن کاه او نزدیک اب
الجَبْرَةُ والخَظِيرَةُ والعُنَّةُ والحَيْرُ شوغای او
البَعِيرُ شتر بلوک • الكُرَّةُ شتر بلوک پوشیده الوَبَرُ
بشم او • النَّسَالُ والنَّسِيلُ بروبشم یکشتر و مرغ نیفکند
اللَّبَدُ برهم کرفته • العَمِيثَةُ دسته بکرده • القَرَدَةُ
بشم ریزه • الجِزَّةُ والقَرِيضُ نشخوار جون برارند فصل

الكعام والجام والكمام دهن بند السفار اهنى
كه برينى اشتر نهند جنانك حكمه بردهن اسب الخشاش
برس جوبين كه در استخوان بينى افكنند العران انك دن ٣
بينى كند البرة انك از روى باشد يا از اهن البرى
والبرونج الخزامة انك از موى باشد الخطام
والزمام والخطير ماهار الجديل والجريز رسن كه در ٦
كردن اشتر كنند الجرس م الطبالة درای الجلس والقطع
بلاس اشتر الجوية هويد الوليتة بشماكند اشتر
القتب والقتب والغبيط والقتبى بالان اشتر ٩
الرحل كهتر از ان القتدجوب بالان الميس از درخت

که ازان بالان کنند. عظم الرجل بالان تهی یه الت
الکور بالان باجمله الآنها. الاکوار و الکیران ج
الظلفتان هردو سوی بالان. القادمة و القادم
بیش بالان. الآخرة و الآخر بن بالان. الحنو و الحلب
جوب کرد ربالان. الشرخان کشادیکی میان بالان.
الذنبة کشادیکی زیر بالان وزیر که بر پشت ستور
نشینند. الحصار حقیبه که بیش و پس وی بلند کرده اند
جون بالانی. الواسط میان بالان. رحل قاتر فا پشت
ستور ساخته. عقر و عقرة و معقر که پشت ریش
کند. مرکاح که وابس می افتد. ملحاح دندان کیر

الجلبة بوستی که در بالان کشند. الفتان انکه ازادم
باشد. النمرق بالش یکه درمیان بالان نهند. القتب
بالان اشتر اب کش. الوضین نوار. النسع والنسعة ۳
ازادیم. النجیزة ازبشم العقال زانو بند. القین حای
بند ازلینک وی. الهجار انک خرده بایش بذاز وامیان
بندند. الاباض انک خرده دستش بذاز واز انو بندند ۶
العراس والعکاس انک دستش بذاز واکردن
بندند. الرفاق انک برد وبازوش بندند چون ترسند
یکبجهد. السناف انک بریش شینه وی بندد. الغرض ۹
والغرضة والسفیف تنک شتر. المحمل العمادیة

والظعينة

نوعی ازان الهودج والفودج والحدج والحداجة
انج زنان دروی باشند جون بسفر شوند القرنوعی
٣ ازان الظعان نوار هودج البابب
الخامس عشر في البقر الوحشية والاهلية
البقر كاو نا ميست جنس راه البقير والباقر ج البقرة
٦ يك كاو نر و ماده را كويند والبقرة ايضا ماده كاو
الثور كاو نر ويقال للانثى من هذه اللفظة ثورة الثيران
والثيرة والثورة ج النصيل زير كلوكاو وجزوه
٩ العنبب والعبب انج اويخته بوذ از بوست زير كلوه
البكر والراكس جوانه العوان ميانه القرهب

شرح الكلمات

والفارض بير • الزلول فرختة • الحلوب دوشاه •
النطوح سروزن • النتوج زاينده • المتبع وابجه العجل
والعجول بجه كاو • العجلة ماذه • التبيع يك ساله ٣
الجذع دوساله • الثني سه ساله • الرباع جهار ساله •
السديس بنج ساله • الصالغ شش ساله وبس ازين كويند
صالغ سنة وصالغ سنتين وهم برين قياس ميروذ ٦
السرح كله كاو بجراكذاشته واشتر رانيز كويند •
الجلالة سركين خوار • الخنثى والخثاء سركين كاو ٩
فصل المهاة والنعجة والعيناء ماذه كاو
دشتي • الشاة كاو نر • الشبوب والشبب والشبيب

بغایت جوانی رسیده • الذرع والفز والفریر والفرار
والجوذر والبرغز والبخرج والفرقد بجه کاو
دشتی • ویقال الفرار جمع فریر وهو من النوادر •
الاجل والصوار رمه کاو دشتی • الراکس والهادی
والهادیة انک دربیش کله بوذه • انجاموس والهزبطس
کاومیش • ثور لهق ولهاق ولیاح سپیذه • ونمش
انک نقطها دارذه • ورامح انک دوسر ودارذ وناشط
انک ازرمینی برمینی شوذ • الزیال درازدنبال •
الخنساء بینی وابسر جشته • المستحرمة بکشن امذه •
المسبوعة انک ددبجه اش رانخوردبوذ الزرافة

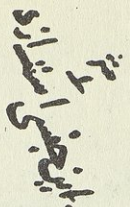

والعيب

شتركاو بلنك فصل الظبي اهو الظبا والاظبي

الفور الظباء لا واحد لها من لفظها • الرئم اهو بيض

الادمان سبيذى سپيذ • الادمانة ماذه • العوهج ٣

دراز كردن ودست وپاى • الاعفر سرخ • الادم

سبيذى يكخطها دارد خاك رنك • الاعصم دست

وپاى سپيذ • الاشعب سرو ها ازيك ديكر دور • النفور ٦

والابوز والابان جهنده • الامعوز سى تا چهل

الطلابجه اهو وازرج كله دارد • الخشف واليعفور

انك اندكا يه بزرك تر باشد • الرشا فارفتن امده ٩

الشادن سرو براورده • الشصر والشاصر قوى شده

وجون قوی ترشود جذع گوید وبس ازین ثنی گوید
تا بمیرد ۰ الغزال اهوبره ۰ الغزلان والغزلة ج
العزة اهوبرة ماده ۰ الجدایة بجه اهو درهمه حالها
نر وماده راگوید ۰ الایل والوعل والثیتل بزکوهی
الارویة بزماده ۰ الاراوی جمع القلة والاروی
جمع الکثرة علی غیر قیاس ۰ الصدع نه بزرگ بزرگ
ونه خردی خرد ۰ الغفر بچه بزکوهی الاعفار والغفرة ج
الفادر والفدون بزنیر ۰ الموقف والمخدم سیند لنگ
العاقل انگ باگوه شود ۰ الوقل انگ برسر گوه شود ۰

الباب السادس عشر

في الحمر الوحشية والاهلية • اسحار الوحشي
والبخور والعير وبنات صعدة وبنات كراد خر
دشتي • الفرأ والمسحل كورنر • الاتان والبيدانة ٣
ماده • السنجح ماده كوردراز • الجأب كورخر زفت
القلوسنك رو • الاحطب كورسبز • الاصحم سرخارنك
الاحقب تهى كاه ازدوسوى سپيذ • الاخرارى منسوب ٦
الى اخدر وهو فحل من الخيل افلت فضرب في حمير
تكون بكاظمة موضع اتان واسق ابستن ٩
وملمع ابستنى بديذامذه • وجامع انك نخست بار
بوذ ابستنى وى • وفرش ازبس زادن وى هفت روز

برامذ و ملجنین هرج سم دارد و نجود ستاغ و نخوص
وی شیر و مخلجة استوارخلق التولب کره یک ساله
٣ العفو و العفاکره در هر حال یکی باشد الارنب
و مقطعة الاسحار و مقطعة البناط خرکوش
الحزز خرکوش نر الخزان ج العکرشة ماذه
٦ الحرنق و الخوتعة خرکوش فصل ایحار
و الکسعة و العیر حمر الجمیر و الحمر و الاعیار
و العیارات و المعیورا ج ایحارة و الاتان ماذه
٩ العلج خرقوی التدمری خرکوردد الجحش خرکره العفو و العفاء
الجحشة ماذه و الجمع جحاش و جحشان حمار اقمر

خرى لون • واذلم شياه • واصبحب واصبحر كزنك
وسجوج وكدوم دندانكير • وعشور شكرفنده
وكروف كمين بوينده • ورهيص اب درا وردده
الرهصة ان اب • ورموج للذزن • وقموص البرنده
ونفور انك از هرچيزى بهراسد • ونهوق بانك كن
الروث والرجيع سركين او • الموارة موى كاخر
بيفكند فصل البغل استر • الاصداو الاخضر
ديزه • بغلة سفواء انك موى بيشانيش اندك بوده
وشهباء سپيد • ومكتبة حلقه برافكنده • شجوج
بانك كن • وجرون انك برجاى بايستد • الاكاف

وَالوِكَافُ بالآن • القُرطَاطُ وَالبَرذَعَةُ بشماكند
البِطَانُ وَالشَّرِيجَةُ وَالضَّفرُكشتی • العَلَفُ مرالاعلاف ج
العُلُوفَةُ جمع على غير قياس المعلف اخر • الآخِيَّةُ
وَالآرِيُّ الخ ستوررا بدان بازبندند • القَضِيمُ جو
كه فاستورد هند • السُّوسُ بسخور • النَّشوارُ نشخوار
القَصِيلُ خويذ • العَلِيقَةُ توبره كه برسر ستور كنند
العِمَامَةُ دهن بند • العِكمُ وَالأوْنُ وَالعِدْلُ
تنك • الوِقرُ خروار • الحِملُ شتروار • العِلاوَةُ سربانی

البابُ السَّابِعَ عَشَرَ

فِي ذِكرِ الغَنَمِ

• الغنم گوسفند نامی است جنس را

الاغنام ج الشاة مثلها تذكر وتونث • الشار
والشياه والشوى ج الضأن ميشينه • الضابن بكى
الضين ج والانثى ضابنة والجمع ضوابن النجحة ٣
ماذه ميش • الهرطة بيز ميش • السيد بزبيز • المعز
والمعيز والمعزى بز • وواحد المعز ماعز والانثى
ماعزة • العنز بز ماذه • التيس كشن بز • الكبش ٦
كشن ميش • الرمق رمه • العافطة ميشينه • النافطة
بزينه • يقال ماله عافطة ولا نافطة • الجلق والنقد
والجذف كوسفندان خرد • الجزرة قوبه • الكراز ٩
كوسفندى باشد سنه وكشبان كالاى خويش برونهد

وَاشتِقَاقُهُ مِنَ الكُرزِ وَهُوَ الجُوالِقُ • الثَّلَّةُ كوسفند
بسيار الثَّلَجُ الفِرزُرده ميش تاجهل • الصُّبَّةُ
ده بز تاجهل • البِيعَةُ جهل كوسفند • القَوطُ صد
كوسفند • السَّائِمَةُ رمهٔ كوسفند • القَطِيعُ وَالجَرِيعَةُ
كلهٔ كه ازرمه بازكنند • الفِرقُ كلهٔ مجزا كرده •
فَصلُ السَّخلَةُ بجهٔ كوسفند اَن وقتكه نزايد
البَهمَةُ انك روزى چند بزو برايد • الجَفرُ بز غالهٔ
جهار ماهه • العَرِيضُ وَالعَتُودُ فراجرامذ • العِرضَانُ
وَالعِدَانُ جوتا اين غايت همه راجذى خوانند جون
نر باشد وعناق خوانند جون ماده باشد وجمع الجذى

جلاء و اجلد وجمع العناق عنوق و اين جمعى است غريب
العنز بر ماده يك ساله و كذلك من الاوعال و الظباء
اليلقة بر ماده سپيد الجذع دو ساله الثنى سه ساله ٣
الرباعى چهار ساله السديس پنج ساله نر و ماده يكسان
السالغ شش ساله الامر بجه كوسفند الامرة ماده
البذج و البرق بره البذجان و البرقان ج الرخل ٦
بره ماده الرخال ج الحمل بره نر الحملان ج الحزوف
فاجره امذه الحز فانج الذبح و الذبيحة انك كاردرا
شايد الجزورة انك بشمش بر زند النطيحة انك برخم ٩
سر و بمرده باشد الموقودة انك برخم جوب بمرده

باشد المترددية انك از بالا بيفتد ومميرد الاكلة
دده بخورده الاكولة والعلوفة والعليفة پرواري
التيمة انك درخانه دارند براى شير المسلوخ بكارد
امده اللبون بشير اللبنة بسيار شير اللجبة
اندك شير اللجبات بتحريك الجيم جمع نادر والجاب
ايضا جمع الضريعة بزرك بستان الشمال كيسه كه
بستان كوسفند درونهند النجاف انك مرشكم كشن بز
بندند تا كشنى نتواند كرده الشطور انك يك كذه بستانش
شيرندهد الحضون انك يك كذه بستانش از ديكر
دراز تر بوده العايط ستاغ الحلام والحلان بحه كوسفند

شاة زنی که نوزه باشد والجمع رباب بالضم وشصص
از شیر بشده واحد وجمع یکسان فصل شاة
رقطاء کوسفندی سیاه سپید ورآساء ودرغاء سر
سیاه وتن سپید ورخماء سر سپید وتن سیاه مطرفة
کان کوش سیاه وخوصاء یک چشم سیاه ودیگر
سپید ورحلاء سیاه پشت وجوزاء میان سپید
ورجلاء یک پای سپید وحجلاء وخدماء لنگها سپید
وطحلاء سرخ وخرجاء انک پایها ش سپید باشد
وتهی کاه وقرناء سرواوره وجماء روی سرو وعقصاء
سرو وابن بیجیده وقبلاء درپیش بیجیده ونصباء راست

بربالیدن • ودفوآء سرو بن کردن رسیدن • وقصماء
بوستسر وشکسته • وعضباء مغز سر وشکسته وذرآء
کوش سیاه سبیذ وتن سیاه • وشرقاء کوش بلند راز اشکافته
وخرقاء بر بهناشکافته وجذاناشذن • ومقابلة
باره بریده ودریش اوخته • ومدابرة باره بریده
وبابس اوخته • والجلدتان المعلقتان اقبالة واذبانة
وغرباء کرد اکرد چشم سبیذ • وشعراء بسیار موی
وشعرة انک درمیان زنکلها موی دارد • الظلف
زنکله کاو وکوسفند واهو • المرمة والمقمة دهن کاو
وکوسفند فصل القرن سرو • الروق سر ونسو

اَلْاَلِیَهُ دنبه • نَعْجَةٌ اَلِیَانَةٌ میشی دنبه اور • وَسَاجٌ
فربه • وَسَجُوفٌ بشت فربه • اَلسَّجَفَةُ فربهی بشت • وَرُعُومٌ
که ندانند کافربهشت یانه • وَرَعُومٌ که اب بینیش ۳
ی رود از نزاری • وَنَاثِرَةٌ انک چون نخفد چیزی از بینیش
بیفتد • وَثُومٌ انک چیزها می کند بیش دهن • وَرُومٌ
انک جامه هرگز بزو بکذرد بلیسد • وَمُخْرِفَةٌ وَابِرَهٌ ۶
اَلدَّاجِنُ دست اموز • اَلرُّعَامُ خلط کوسفند • اَلنِّقَازُ
وَالنُّزَاءُ دردی که ازان می آیزد تا نمیرد • اَلْقُوَامُ
دردبای کوسفند • اَلْاَمِیهَةُ اولهٔ کوسفند • ۹
اَلْقُعَاصُ دردی که کوسفند را بکیرد زمان زمان

لئولامیش دیوانه

تابمیرد. الثول دیوانکی کوسفند. الصوف پشم کوسفند
العهن پشم رنکین. کبش صاف بسیار پشم. الشعر
بزموی. السبد مثله. المرعزی والمرعزاء پز وپشم
الجزة پشم بریده وبرهم بچیده. الجزازة پشم ریزه
الجحشة انک شبان بردست بجد تا بریند. الثویة
والثایة شوغاه شب. الزرب والزربة شوغاه از جوب
وکیاه. الصیرة شوغاه ازهرج کنده. المربض انجاکه
کوسفند فروخسبد. الجلة پشک. الوذح ان سرگین
که بر پشم کوسفند کیرد

من
الباب ——— الیتاء عشر

فى ذكر السباع السبع ذو السباع ج اللّيث و
الاسد و الضرغام و الرئبال و الحيدرة و القسورة
و القسور و مرزبان الزّان و الغضنفر و هرمثة و ٣
العروة شير و من نعوتها الضيغم و الهيصم و الهزبر
و الهرماس و الدلهاث و العفرنى و الضبارم و الضبا رمة
شير قوى و الهموس انك نرم رو د و الهصور شكننده ٦
صيدراه ابو الحارث كنية شير و اسامة و فرافصة
نام او و اللبوة شير ماده و اسد و ردّ زرد بام هرّيت
و اهرت فراخ دهن قضقاض و قضاقض كه برك ٨ بعزاء ٩
از استخوان فريسه بيارد و مخدر ريشه

شونده ٠ العفرة والعفراة موی بیشانی او ٠ اللبأة
والزبرة موی قفای او ٠ الشبل بچهٔ او ٠ الجرو بچهٔ او
وان جمله سباع ٠ الفریسة صید او ٠ البرثن والمخلب
بنجهٔ او ٠ القرفرج او وان جمله سباع وقد یستعار
لغیر السباع ٠ النجو والجعر حدث سباع ٠ الخطم پیش
دهن و بینی سباع ٠ العرین والغاب والغریف والاجمة
والزارة والغیل والخیس والعریس والغیضة بیشهٔ او
الماسدة شیرستان ٠ الشری مجلبهٔ وخفان وخفیة
شیرستانها ست معروف ٠ البرثی بعادی الاسد البورج
فصل ٠ الذئب والسید والجمع والسرحان

وَالشَّيْذَمَانُ وَالقِلِّيبُ وَالقَلُّوبُ كَرْكٌ اَوْسَرُ وَاُوَيْسٌ
وَذُوَالَةُ نَامِ او ابُوجَعْدَةَ كُنيت او الاِلْقَةُ وَالسِّلْقَةُ
وَالذِّيبَةُ كَرْكٌ مَاذه الاَطْلَسُ وَالاَغْبَسُ كَرْكٌ دِيزَه ٣
العِسْبَارُ بَجَهْ كَفْتَار از كَرْكٌ نَر وَمَاذه يَكَان الضَّبُعُ
كَفْتَار الذِّيخُ وَالنَّعْتَلُ وَالضِّبْعَانُ كَفْتَار نَر جِيَّالْ كَفْتَار
مَاذه حِضَاجِرُ وَجَعَارِ نَام او اُمُّ عَامِرٍ كُنيت او ٦
الوَّجَارُ جَاى او الفُرْعُلُ وَالهِنْبِرُ بَجَهْ او السِّمْعُ بَجَهْ
كَرْكٌ از كَفْتَار العَثْوَاءُ وَالهَبَارُ وَالهَوْبَرُ كَفْتَار بِسِيَار رُوى
العَرْجَاءُ وَالخَامِعَةُ كِنَايَةٌ عَنْهَا الثَّعْلَبُ رُوبَاه ٩
الثُّعْلُبَانُ رُوبَاه نَر الصَّيْدَنَانِ مُلْسْت از نَامهَاى رُوبَاه

السَّمَسَم روباه سبك ثعالة هم ناميست روباه را
الثرملة روباه ماده المجرس والتثقل والتثقلجه او
٣ المكا والملو والمكوجاى او وحزلوش الدب خرس الدببة ج
القارة والدبة ماده الدبسمجه او النمر والسبنى
بلنك الفهد يوز الفيل بمعنى بيل الفيول والفيلة ج
٦ العيثوم بيل ماده الدغفل بجه بيل العفر والخنزير
خوك الخنزيرة ماده الرتخوك نر الفرطوسة
والفنطيسة بيني او الخنوص بجه او القرد كپى
٩ القرود والقردة ج القردة والقشة كپى ماده
الرباح كپى نر ابوزنة كنيت او الكلب والفلحس

وَالاَعْقَدُ سَكٌ • اَلكَلْبَةُ مَاذَه • العَقُورُ كَزِنْدَه •
الْمَابُورُ دُوزِن دَاذَى • المُعَلَّمَةُ شِكَارِى • المُعَيَّنُ جِمَارَه
جِشْم • السَّلُوقِيَّةُ مَنْسُوبٌ اِلَى سَلُوقَ اَرْضٍ بِاليَمَنِ القَصَّاعَةُ
سَكٌ اى اَبُو خَالِدٍ كُنِيَت سَكٌ • السَّاجُورُ قِلَادَهُ سَكٌ •
الطُّبْيُ بِستَانِ سَكٌ وَاَن جُمله سَبَاع وَنَاقه رَاَيِيز لَوِينَدْ •
اِبْنُ اَوَى وَشُوطُ بَرَاجِ شَغَال بَنَاتُ اَوَى ج التُّفَةُ وَعَنَاقُ
الاَرْضِ سِيَاه گوش • اِبْنُ عِرْسٍ رَاسُو • الدَّلَقُ وَابْنُ مُقْرِضٍ
دَلَه • السِّنَّوْرُ وَالقِطُّ وَالهِرُّ وَالقَيْعَمُ وَالخَيْطَلُ كربه •
الهِرَّةُ مَاذَه • الضَّيْوَنُ كربهٔ دشتی • الوَبْرَةُ جِيزِيست
كهتراز ودنبال نداردَ • الوَبْرُ وَالوِبَارُ ج الدُّلْدُلُ سنكر

الباب التاسع عشر

في الحشرات والهوام. الخشاش والحشرة خستر جنبل

الضب سوسمار. الضبة ماذه. المكن خايه سوسمار

الضبة المكون انك خايه بسيار دارد درشكم. السحل

سوسمار بزرك. الجحر سوراخ سوسمار ومار وجزان

الحسل بجه سوسمار. الكشية بيه سوسمار. الترك

ذكر سوسمار. الورل جيزيست جون سوسمار كهتر ازوى

دنبال دارد. الاوزال والوزلان ج الحنش هرج انرا

بكيرند از خستران ومرغان الجنادع مثل الحنش

الواحدة جندعة. العظاية والعظاءة كرباسوسمار جبين

جنسی از کرباسو اُمّات حُبَیْنِ ج الشِقْذُبَجَهْ کرباسو
العَظْرَفُوط کرباسوی نره الحِرْبَا جنسی دیکر از
کرباسوی بزرک با افتاب همی کردد روی فراوی کردده ٣
الوَزَغَهْ وَسامّ ابرص جنسی دیکر از کرباسو الاباصَهْ
وَسوامّ ابرص ج الظِرْبان دُوَیبّهْ کالهِرَهْ
مُنْتِنَهْ الریح الظرابین والظِرْنی ج القُنْفُذ وانقد ٦
حیرُو القُنْفُذَهْ ماذه الشیهم نر الشیاهم ج
الضِفْدَع بزغ العُلجوم بزغ نره السُلَحْفِیَهْ والسُلَحْفاهْ
کشف الغیلم کشف نره الرق کشف بزرک الرقوق ج ٩
السَرَطان خرجنک الدعموص کخلزه العلق زره ١٢

العلقة بکی السمک ماهی الحوت والنون ماهی بزرگ
الحساس والهف ماهی خرد الکمقور ماهی شور
الجریث والقریث مار ماهی الدلفین والدخس ماهی
است اندرد دریا یکی غرقه شده رابرماند اللحم نوعی
از ماهی وکذلک الکنعد والشبوط نوعان منها
التمساح نهنک فصل الحیة والایم والایم
والأین والحنش مار الحیوت والاشجع والشجاع
والشجعم والاخزم مار نر الجان مار ی نه بس بزرگ
وقیل هی حیة بیضاء الأفعی مار ماده الأفعوان نر
الأصم انک افسون پذیرد الحزنبج مار الاصلت

اَخْبَثُ الْحَيَاتِ تَثِبُ عَلَى الْاِنْسَانِ. الرَّسَاسَةُ الخ
در زیر خاک پنهان شود. التِنِّینُ نوعی از مار. الثُّعْبَانُ
مار بزرگ یکی از اژدها خوانند. النِّمْسُ چیزیست ۳
که ثعبان را بکند و بکشد. اِبْنُ قِتْرَةَ مار بیست خرد
العِرْبِدُ وَالحَقَّاقُ مار باشد دمنده وی زهر.
الحِبَابُ وَالشَّيْطَانُ نوعان منها. اَلْاَسْوَدُ بزرگ ۶
وسیاه. اَلْاَسْوَدَةُ ماده الاساود الارقم
سیاه وسپید. الحارِيَةُ از بسیاری زهر و بیری کاست
کرفته. ذُو الطُّفْيَتَيْنِ انکه دو خط سیاه دارد بر پشت ۹
ذُو الزَّيْبَتَيْنِ انکه دو نقط سیاه دارد بر زور پشت جشم

الأبتر كوتاه دم. الخناص نيلى ارام. الصيلة
باريك. العاضه والصل انك جون بكزد دروقت
بكشد. ارض محياة ومحواة زمينى مارناك. السم
والثمال والزيفان زهر مار وجزو. الهلهل زهر
كشنده. المسوس باذزهر. الترياق والدرياق م
الخرشار بوستمار. المسلاخ بوست اوجون بيفكند
العقرب والشبدعة وشبوة كزدم. العقربة
ماده. العقربان نر. الجرارة كزدم ماده كى دنبال
مى كشد. الابرة نيش كزدم. الزبانى سرورى او.
اليحمة زهر او. الشولة دم او. الغصفل بحه او. النبر

جبرئیست که براشتر بروذ بوست اشتر براما هذا الابارج

فصل الفار والفریب والفویسقة موش

الفارة بکی امرراشد کثیت او الدرص صحه او الدرصة ج

الجهبوق سرکین او الجرذ والیربوع موش دشتی

الجرذان ج الزبابة کرموش الخلد کور موش

ارض فیرة زمینی بسیار موش النفقة والنافقاء والراهطاء

والرهطة والقصعة والقاصعاء والدمة والدآمآء

سوراخ موش دشتی اللغز سوراخ او که میان قاصعا

ونافقا کذا زجب وراست کرده بجیذه الحنفساء

والحنفس والحنظباء والحنظب والفاسیة کوزه

الجعل وموشر العضد بن سركين كردان الدحريجه
ان سركين كه مى كردانند القرنبى جنسى از ولدان
درمرد زدخوانند ابن وردان سنكم القراد والعلس
والقنين والطلح نارد الحلم والحمنانة نارد خرد
العل نارد بزرك القمل جنسى ازو وقيل هو صغار الجراد
العنكبوت ورند العنايب ج العوكة عنكبوت ماذه
الليث مكس كبير الخدرنق انك فرتند الهلل فرت
عنكبوت الدود كرم الديدان ج الاسروع والبسروع
كرم كه درميان تره بوذ دود القز كرم كز
الصفر الدود الذى يكون فى بطن الانسان ويقال له
بالتركى سو غلى

ایضاً سجاع الجوع • التغفة انک دربنی کوسفند بود
الشبث صذیایه الشبثان ج الجریش ودخال الاذن
کوش حنیه فصل النمل مور • النملة یکی النمالج ٣
الذر مور خرد الذرة یکی • العجروف مور بزرک • الفازر
والعقیفان دو جنس انداز مور • الزبال انج مور بر
کیرد بدهان • المازن خایه مور • القرنیة جایکاه مور ٦
القرنج الدیلم هرجاکه مور کردایند • العمل والحمک
شبش • الفزعة شبش بزرک • الصوأب رشک • البرغوث
وابن طامر والقذذ یک • البراغیث والقذان ج ٩
الحرقوص دویبة کالبرغوث وربما نبت له جناحان

السوسة يكى

فطار · السوس شبشه · العثة بيو الارض تونجو

الواحدة ارضة · الجراد وابو جحادب والدبا

ملخ · السراة خايه ملخ · العنظب والجندب ملخ نر

الجحدب والجحادب ملخ دراز بالى · الصرار جزد ·

السرفة درخت سنبه · الذرجرج والذروح

كاغنه وهى دويبة مبرقشة بحمرة وسواد يقال

انها سم · الزنبلى والزنبلاريد بلمك · حمار قبان خركش

حمر قبان ج الزنبور منج · الدبر والنحل منج انكبين

النوب انك باسياهى زند · اليعسوب منج نر · الخشرم

والخروب غنينه منج · الفراش برند · جراغ الفراشه يلى

يُقال اطيش من فراشة انك بشب جون آتشي نماند الذباب
مكس الزبان ج المتعة مكس شتر واهو العنتر مكس
ازرق الشعراء مكس كه دوزنده دارد الشذاة والمخور
مكس سك الهمج مكس خرد كه بر روى كوسفند نشيند النعرة
مكس خرد النعرج البعوض والخموش بشه البق بشه
بزرك البقة يكى الجرجس والقرقس سارخك خرد الشران
جيز نيست مانند سارخك خرد كه بر مردم نشيند وبنه كزد

الباب العشرون

في ذكر الطير الطائر برنده الطير ج الاطيار
والطيور ج وطائر الانسان عمله وقوله تعالى طيرا

ابابيل يعنى جماعات فى تفرقة الجارحة مرع شكارى
النشره كركس القشعم كركس بحر القشعمان كركس نر
المضرحى كركس سپيد الصقر والاجدل والسوذق والسوذنيق
والسوذنيق والقطامى جرغ اللقوة والعقاب
والحدارية والشغواء اله اللقاء والعقبان ج
الهيثم بحه عقاب الشقذاء عقاب كرسنه العنز عقاب
ماذه الحريش والكركدن كركن الباز والبازى م
البيزان والابواز والبزاة ج الكزز باز دوساله
الزرق باز سپيد الزهم مربحه باز الباشق باشه الشاهين م
الحداة زغن الحدأ والحدآن ج اليوم يوم اليآى ج

الانوق والرخمة استخوان رند الصرد الصردان ج
الزمج زمج · الجغنق جغنه · اللقلوم الكركي كركنك
الغراب كلاغ · الغداف والحاتم كلاغ سياه جلك ٣
الغراب سياهه او · وحنكه منقاره · الابقع كلاغ
بيسه الزاغ م الزيغان ج الورشان كبوتربا الورشان
والوراشين ج الكروان جوبينه · الكروان والكراون ج ٦
والكروان والورشان جمعان على غير القياس الكركى
جوبينه نر الليل لجه او · الحمام هرج طوق دار ذار غان
الحمامة يكى الحمايم ج اليمام كبوترخانكى اليمامة يكى ٩
الشاق والهديل كبوتر نر السيقان ج العكرمة ماذه

الجوزل بجه کبوتر اناهض والعاشق فاپریزان امده
المیساق انک بال بهمی وازند المرغش انک دور
برشوذ الزجال کبوتر باز القمری م القمایی ج ساق حر
ذکر القماری الفاخته والصلصل فاخته الشفنین
تیر الشفانین ج التذرج والتذرجه قذرو
التذارج ج الطاووس والدراج م الحیقطان حداج نر
العنقاء المغرب سیمرغ فصل الغرنیق مرغیست
ازمرغان انی الغرانیق ج البط م البطوط ج الاوز
والوز مرغ انی الاوزون ج النجام سرخاب مالک الحزین
بوتیمار الدبسی موسیجه وهرچ بزو مانند الهدهد بوبو

اَلْحَمَامَةُ كوف الصَّدَى كوف نر البوم به الفَيَادُ بوم نر

اَلشِّقْرَاقُ وَالْاَخْطَبُ كاسينه الْاَخْيَلُ وَالْحُضَارِيُّ كرايه

مرغبست سياه بام السُّمَانَى وَالسَّلْوَى شمانه اَلْبَغَّاءُ طوطك ٣

اَلْفَنْجُ بك اَلْيَعْقُوبُ بك نر اَلْحَجَلُ جنسى ازبك اَلْحُبْلَى جمع على

غَيْرِ قِيَاسٍ اَلسُّلَكُ وَالسُّلَفُ بجه بك اَلسُّلَكَانُ وَالسُّلَفَانُ ج

اَلطَّيْهُوجُ يتهو اَلْهُوذَةُ وَالْقَطَا اسفروذ اَلْكُدْرِيُّ ٦

وَالْغَطَاطُ نَوْعَانِ منه اَلْجُبَارَى جرز اَلْجُبَارَيَاتُ ج

اَلنَّهَارُ وَالْعُثْمَانُ بجه او اَلْحُبَارَى جرز نر اَلْحُبَارَيَانُ ج

اَلْمُكَّاءُ شبان فريب اَلْمَكَاكِيُّ ج اَلْبُلْبُلُ وَالْعَنْدَلِيبُ ٩

وَالْكُعَتُ وَالْهَزَارُ هزاردستان اَلنُّغَرُ سرخ چنك اَلْحُمَّرَةُ

او شن سرخ چه

سُرخ سر. الصُفارِيَّة زرد جغُور الدّاجِن دست اموز.
العُصْفُور بنجشك الصَّعْوَة م الصَّعْو والصِعاج القُبَّرَة
والقُنْبُرَة والصِفرِد وابو المليح خول. الوَضَع والدَخَل
دال بن. التَوَطِ كبيوه وهو طاير يدلي خيوطا من الشجر
ثم يفرخ فيها. الوَطواط والعَوار والخُطّاف بالوايه
العوهق بالوايه كوهي الزرزور سار. القارية سار سبز
وقيل هو الاسود. الخُفّاش والخُشّاف والوَطواط
خويوز النَعام شتر مرغ. النَعامَة يكي الظليم والهيق
والنِقنِق والهيقم والبَغْض شتر مرغ نر. الهقل جوان
الحَيْدَد والسَفَنَّج سبك. الاحفيل كه از هر جيزى بهر اند

اَلزَّالُ بجه شتر مرغ لَاِرِّيَال و الرِّيلان ج الاربد
خاکستر رنگ الزف پرشته مرغ • اپنتل خایه شتر مرغ
الطیهور طایر فصل الدجاجة ماکیان و خروه
نیز را کوبند الدجاجات و الدجاج ج الدجج ج الغرغر
ماکیان بیابانی • دجاجة بیوض خایه کن • مقف کرک
مصف از خایه بشده الفروج و القرجوش • الفرخ
بجه هر مرغی که باشد الفراخ ج الدیک و العترفان
خروه الدیوک و الدیکة ج العفریة و العرف
خوجه خروه • دیک افرق که خوجش بد و نیم باشد
ایل موی کردن خروه • الزمع و الصیصیة خار

خاربر بس بای خروه ۰ الذّنانی دُم خروه وان هر مُرغی
الزبحی والزملی بن دُبال مُرغ ۰ الخطم والمنقار جنک
مرغ الجوصلة والجرية والقرية علف دان مُرغ ۰
القانصة سنک دان مرغ ۰ الوطح کل که در جنکال مرغ
کیرد الریش بر مرغ ۰ الریشة یکی الجناح بال مرغ
وهو عشرون ریشة اربع قوادم واربع مناکب واربع
اباهر واربع خوافٍ واربع کلًّ والجمیع اجنحة
الاسقع والضوع واللبد والنهس والسبد والشرشور
والبوهة والتبشر ضروب من الطیر ۰ ابو براقش مُرغی
است کی هر زمان رنکی دیکر نماید ۰ العقعق کلاغ ۰ الکندش

جنکال مرغ
الملهب
یکی
۳

عجمه البلصوص طايرا البلنصى جمع على غير قياس ٥

البغاث ضعاف الطير وما يصاد منها

أَلْبَابُ الْحَادِي وَالْعِشْرُونَ ٣

في الاصوات الصوت والجرم والنغمة والازمل اواز

الجرس اواز ضعيف الركز والرز والنباة اواز

بوشيذه الهمس اواز نرم الهجس اواز كه بشنوى ودرنياوى ٦

كه جه كويند الصيحة والصياح واللجب والجلبة

واللغط بانك الصيت اواز النغية الصوت الحسن

الغوث والغياث فرياد رسى الاشخوب اواز دوشيدن شير ٩

الشيب اواز لب شتر دراب خوردن الشخير اواز دهن

النخير اواز بيني الكرير اواز كلوفشارده امتقرة
اواز رودكاني الجشاء زروغ الضراط والجباق
والردام صوت اسفل الانسان فاذا الان فهو الفساء
الصدى اواز كه واشنوند از كوه ودشت فصل
الصهيل اواز اسب الضبح بانك نفس اسب القبع بانك سني
دره اسب الحمحمة والتحمحم بانك اوجون علف بينند الخضعة
بانك شكم اسب الوهيب بانك غلاو ذكر او الرغيق والرعاق
بانك قضيب او الشحيج بانك استره النهيق بانك خر
السحيل بيش از نهيق الزمير ابتدا بانك خره الشهيق اخر بانك
خر الرغاء والحنين والكشيش والهدير بانك شتر

له الحبيب بانك شترجوان الحوار بانك كاو الثغار
بانك كوسفند الثواج بانك ميش اليعار بانك ماذ بز
النبيب بانك كشن بز الهبيب بانك اودر وقت كشتى ٣
النباح بانك سك الوقوقة بانك اوجون ترسك الهرير
زنويه او الزبير والزأر بانك شير الخرخرة اواز
بلنك العواء بانك كرك الوعوعة بانك شغال القباع ٤
بانك خوك الضباح بانك روباه المواء بانك كربه
الضغاء بانك روباه وكربه الضحك بانك كى البغام
والزيب بانك اهو الصغيب بانك خركوش فصل ٩
الزمار بانك شتر مرغ العراء اواز شترمخ نر الصرصرة

بانگ باز العقعقة بانگ کلاغ الغقغقة بانگ چرخ
الصفیر بانگ کرکس الهدیل بانگ کبوتر السجع بانگ قمری
النغیق والنعیب بانگ کلاغ الزقاء بانگ کوف
الصقاع والصداح بانگ خروس القوقاة بانگ ماکیان
الشقشقة بانگ بخشک فصل الفحیح بانگ مار
الکشیش بانگ بوستاو وبانگ ماذه کاو وبانگ جوشیدن
شراب وبانگ اتش زنه النقیق بانگ برغ ومایکان الصیئ
بانگ بیل وکزدم وموش وخوک وبجه مرغ وموش خشی
الصریر بانگ قلم ودر وتخت ونعلین وطبخ الخریر والقسیب
بانگ اب النشیش بانگ جوشیدن دیگ الانین بانگ جوشیدن

الجَرِیسُ بانگ آتش • العَزِیزُ بانگ باد • العَزِیمُ بانگ رعد
العَرِیفُ بانگ پری • الجَعِیفُ بانگ درخت و پر مرغ •
الصَّرِیفُ بانگ بکره و دندان شتر • الحَقُوقُ بانگ نعلین ۳
الجَعْجَعَةُ بانگ اسپاه • القَلْقَلَةُ بانگ قفل و کلید •
الهَیْقَعَةُ وَالصَّلِیلُ بانگ زخم شمشیر • الطَّنْطَنَةُ بانگ
رود و بربط • القَصِیفُ بانگ رعد و دریاء • الرَّنِینُ بانگ ۶
کمان و زن مصیبت رسیده • القَعْقَعَةُ بانگ سلاح و تشت
خشک • الزَّفِیرُ بانگ خر و آتش • الخَشْخَشَةُ بانگ کاغذ
و جامهٔ نو • الدَّوِیُّ بانگ کوش و منج و رعد و باران و باد ۹
الطَّنِینُ بانگ طنبور و کوش و مگس و سارخک • الأَطِیطُ

بانک شتر ماده و رحل و محمل • الوسواس آواز بیرون رانده
وصیاد و سگ • الضغیل بانک مزین حجام شیشه را
الانقاض و النقیض بانک عقاب و ماکیان و محمل و رحل
و آواز خایندن علک • الدقدقة آواز سم ستور • جبطقطق
بانک سم اسب که بر سنگ رود • الباب
الثانی و العشرون فی الموازین و الحساب المیزان ترازو
و قوله تعالی و وضع المیزان یعنی العدل • القسطاس
ترازوی بزرگ و راست • المنجم شاهین ترازو • لسان المیزان
زوانه ترازو • العین چشمهٔ ترازو • القیار ان دو اهرز دو
سوی زوانه • العذبة رشتهٔ ترازو • السعدانات

کوهها رشته الواحدة سعدانة الکظامة
حلقه که رشته ترازو در بندند الکفة پله ترازو
الصنجة سنک ترازو المعیار رم القبان کان رمانة ۳
القبان نار کان العمود رم العقرب رم میزان ترپص ومترص
محکم عادل وقایم راست عایل ومایل کژ راکد
ایستاده مانع نیک الاوقیة جهل درم النش بیست درم ۶
النواة پنج درم البدرة ده هزار درم البدرج
الصرة رم القنطار چهار هزار دینار اکوند پوست کاوه
پر از زر یا از سیم البهار سیصد رطل ونوشی یوزن به ۹
فصل الحساب والحسابة شمار الدرهم اسنة

دوانيق والدانق ست حبات والحبة شعيرتان
والقيراط نصف دانق السدس مثل الدانق الربع
دانق ونصف والثلث دانقان والثلثان اربعة
دوانيق المثقال بحساب الدراهم درهم وربع و
سدس وثلثا شعيرة وبحساب الطساسيج اربعة
وعشرون طسوجا وبحساب الشعير مائة وثماني
شعيرات اصطلاحا المكيال بيمانه المكاييل ج
الجريب كرى والقفيز كويز الفرق شانزده رطل
الفرقان ج الرطل نيم من المن والمنا يك من المنوان
والمنان ذو من الامناء والامنان ج المذرطل وثلث و

لطل الد
ماتة و ثلثون د

عند اهل الحجاز ورطلان عند اهل العراق • الصاع والصاع
اربعة امداد • القسط نيم صاع • والمنا يوزن الدراهم
مائتان وسبعة وخمسون درهما وسبع درهم تحقيقا ٣
ويوزن الاساتير اربعون استارا • والاستار يوزن
الدراهم ستة ونصف اصطلاحا لا تحقيقا • وبالمثاقيل
اربعة ونصف • الوسق شصت صاع • الكر دوازده ٦
وسق • الاردب للاهل الشام كالقفيز لاهل العراق
المكوك مكيال فصل احد وواحد يكى اجاد
وموجد يك • اثنان دو ثناء ومثنى دودو ثلثة ٩
سه • ثلاث ومثلث سه سه • اربعة چهار • رباع ومربع

جهار جهار خمسة بنج سته شش سبعة هفت ثمانيه
هشت تسعة نه عشرة ده العقد نامى استدعا
النصف والنصيف نيمه البضع ازسه تاده الثلث
والثليث سيك الربع والربيع والمرباع جهاريك
الخمس والخميس بنج يك السدس والسديس شش يك
السبع والسبيع هفت يك الثمن والثمين هشت يك
التسع والتسيع نه يك العشر والعشير والمعشار
ده يك احد عشر واحدى عشرة يازده اثنا عشر
واثنتا عشرة دوازده ثلثة عشر وثلث عشرة
سيزده اربعة عشر واربع عشرة جهارده خمسة عشر

وخمس عشرة پانزده · ستة عشر وستّ عشرة شانزده
سبعة عشر وسبع عشرة هفده · ثمانية عشر وثماني
عشرة هژده · تسعة عشر وتسع عشرة نوزده ·
عشرون بيست · ثلثون سي · اربعون چهل · خمسون پنجاه ·
ستّون شصت · سبعون هفتاد · ثمانون هشتاد · تسعون
نود · مائة صد · مائتان دويست · ميون وميات و
مائ ج ثلثمائة · اربعمائة · خمسمائة · ستّمائة · سبعمائة ·
ثماني مائة · تسعمائة · الف هزار · الفان دو هزار · الوف
وآلاف هزاران ثلثة آلاف سه هزار · مائة سجل
صد تمام · الف صتم واقرع هزار تمام · الكسور خردها

التفاريق براكندها. الجملة والمجموع جمله. الخرج
والدخل مالادارم القبض مالاجرا والاذرارم
البرارة والمرسوم والخط والرقعة مرجامل الخط
وموصله انك خط برذ الباب الثالث
والعرون في الكنى ابو يحيى ملك الموت ابو مرة
ابليس ابو صالح خبيص ابو منصور شهد ابو ميمون
انكبين ابو سايغ بالوذه ابو عون خرما ابو صابر بزمك
ابو نافع سركه ابو الفرج كوذاب ابو الابيض شير
ابو الخصيب كوشت ابو ناجح حلوا ابو بشر ثقل
ابو حيان دا ابو الغياث وابو الجيوة اب ابو عاصم سكبا

ابو الناس آدم عليه السلام ٣
ما الشيء ٤
شه جوش ديك ٨
٩

أَبُو مُسَافِر بنير أَبُو مُقَاتِل كَرَز. أَبُو رَزِين ثريد. أَبُو جَمِيل
وَأَبُو الخُضَيْرَة. أَبُو رَجَاء وَبِسَاط الرَّحْمَة شُفْعَة
أَبُو الأَذْهَم ديك أَبُو جَامِع خوان. أَبُو نُعَيْم نان جَوَارِي ٣
أَبُو رِيَاح باقِلّى اب أَبُو النَّضْر سُبْرُم. أَبُو المُهَنَّا شراب
أَبُو مُونِس شمع. أَبُو الوَضَّاء جراغ. أَبُو الفَضْل دينار
أَبُو كَبْشَة درم. أَبُو المُنَى رسول دعوت. أَبُو شِفَاء شكر ٦
أَبُو الشَّهِي بَرْبط أَبُو اللَّهْو طنبور. أَبُو شَائِق سُرُود. الضحك
نای. أَبُو الكَمَال نديم أَبُو اليُمْن خلال. أَبُو مَالِك طشت
أَبُو طَاهِر دستار أُشْنَان فصل أَبُو الأَمْن سيرى ٩
أَبُو عَمْرَة كرسنكى. أَبُو البَيْضَاء جشى. أَبُو الجَرَكَة وطى

أبو اذرائس فرج زن والدرس الحيض أبو قلمون جامه است
بروم بافند أبو قيس كوهى است بمكه أبو الحزمان
عجز أبو سريع كنية العرج لسرعة التهاب النار فيها
أبو جباجب انس يا ازسم ستور بجهاز جون برسنك رود
أبو المضاء وأبو طالب وأبو منقذ اسب أبو الاخطل
استر أبو زياد حر أبو ايوب وأبو صفوان شتر
أبو دغفل وأبو الحجاج بيل أبو الزيال كاو نر فصل
أبو فراس وأبو الاشبال شير أبو جعادة كرك
أبو النجم وأبو الحصين روباه أبو قيس شغال
أبو زرعة حول أبو خداش كربه أبو اليقظان

وأبو سليمن حروه. أبو العقاع كلاغ. أبو الهيثم
عقاب. أبو مخرز بنجشك. أبو خذبج لقلق. فصل
٣ أم النجوم اسمان. أم السماء راه كاه كهكان. أم شملة
افتاب. أم دفر وام دزنة جهان. أم الظباء دشت
أم الهبر وام حلس خز. أم الجوار عقاب. أم فروة
٦ ماده ملش. أم غيلان درختى است درباديه. أم كلب
درختى است كوهى بركش جون برك بيد. أم عوف ملخ
أم طلحة شبش. أم حفصة بط. أم الطفل زن باكودك
٩ خرد. أم المثوى وام المنزل ميزبان فاذا كان رجلا
فأبو المثوى وأبو المنزل. أم العيال انك عيال را اوداري

اُمُ القُرَی مکّۃ اُمُ القریٰ انش۔ امُ الطَّعامِ کندم
اُمُ الرّاہس سرجکاذ۔ اُمُ سوَیدٍ وَاُمُ عزمٍ کنیۃ الاستِ
اُمُ النَّدامۃِ شتاب زذکی۔ اُمُ جُنْدَبٍ بیدَاذکی
اُمُ کَلْبَۃَ تب۔ اُمُ الدُّھیمِ وَاُمُ اللُّہَیمِ وَاُمُ قَشْعَمٍ
مرگ اُمُ طَبَقٍ وَاُمُ الرُّبَیقِ الدّاھیۃُ۔ اُمُ الفَضَایلِ علم
اُمُ الرَّذَایلِ جہل۔ اُمُ الکِتَابِ الجمد ولوح محفوظ۔
اُمُ الصِّبیانِ کُ کوذکان وقیل ھی ریح تعتریہم اُمُ مِزْرَمٍ
باذشمال اُمُ عِرْبِطٍ کزدم۔ اُمُ السِّنَحالِ بز اُمُ الاَموالِ
کوسفند اُمُ دَرْیَنٍ زمین نی نبات۔ اُمُ زَوْبَعَۃَ باذدولہ
اُمُ اَذْرَاصٍ موش دشتی اُمُ صَبَارٍ سنک لاخ۔

فصل ابن الماء مرغ انی ابن دایه کلاغ
ابن الغمام سرما ابن ذکا صبح ابن اللیالی ماه
ابن الیوم روز ابن سحاب باران ابن خلاوة ذی کاه ۳
ابن النعامة شاه راه ابن السبیل ره گذری ابن الارض
غریب وگیاهی که زود فرا رسد وابو سد ابن طاب جلیس
از خرما مدینه ابن الحرب مرد کارزاری ابن البوح فرزند ۶
ابن الانس دوست کزیده ابن بیض نام دزدی
است از عرب معروف ابن ظل بی نام ابن الغمد شمشیر
ابن عجل عجل کنایة عن الدعی ابنا سمیر وابنا جمیر شب و روز ۹
ابن ثمیر شب باماهتاب ابن جمیر شب تاریک بنو الایام

اهل زمانه بنو الدنیا ادمیان ابناء درزة مردم
زومایه ابناء الدهالیز وابناء السلک سندان که
ازکوی برکرفته باشند بنو الغبرآء درویشان وکوینده
دزدانی که راههای مجهول نیک دانند فصل
بنت الجبل اوازی که ازکوه واشنوند بنت الشفة
سخن بنت الفکر رای وتدبیر وشعر بنت المنیة
تب بنت النار بن خوردنی کرم واکرده بنت الکرم
وبنت العنقود خمر بنات الفلا اشترانی که بذان بیابان
کذارند بنات الثنایا تیر بنات الثنایر نان تنوری بنات
البطون روده کانیها بنات الصدر اندیشه بنات اللیل

بوشاشب وهرحادثه که درشب افتد بنات الماء
هرحیوان که درآب باشد. بنات الدهر حوادث زمانه
بنات نعش هفتورنگ. بنات العین اشک. بنات اللهو رودکا ٣
که برزند طرب را. بنات الارض جویها، خرد بُنیات
الطریق راههای مجهول. بنات الدروز رشک وشبش
الباب ——— الرابع والعشرون ٦
فیما جاء مثنّی من الاسماء. الاغذ بان الریق والخمر
الاقحوان الفیل والجاموس الاطیبان النوم والنکاح
الاحمران اللحم والشراب. الاصفران الذهب والزعفران ٩
الابیضان الشحم والشباب واللبن والماء وعرفان في

في جالب البعير الاسودان الحرة والليل والتمر والماء
الاسمران الرمح والماء الازهران الشمس والقمر الاكبران
الهمة والنفس الاصمعان الراى والفواد الابتران
العبد والعير الافضلان العدل والامن الاخوان
العرب والعجم الاشهران الطبل والعلم الرجبان رجب
وشعبان الصفران المحرم وصفر الاقطعان السيف
والقلم الرافدان دجلة والفرات المصران الكوفة
والبصرة الحافظان الجوع والعرى الايمنان
السيل والجمل الهائج النحسان زحل والمريخ السعدان
زهرة والمشترى الارذلان الخوف والحذر الامران

الفقر والهرم • القرتان والعصران والبردان الغداة
والعشي • القريتان مكة والطايف • العسكران عرفة
ومنى • العمران ابو بكر وعمر • الحسنان الحسن و ٣
الحسين واسم رملتين العجاجان رؤبة وابو
العجاج • الفراتان دجيل والفرات • الجمران الذهب
والفضة • الانفسان المجد والكرم • الملوان والجديدان ٦
والفتيان والفتيان والاجدان الليل والنهار • الغاران
والاجوفان البطن والفرج • الحرمان مكة
والمدينة • المجلتان القدر والرحى • البريمان الكبد ٩
والسنام • الخافقان المشرق والمغرب • الموقفان الوجه

وَالقَدَمُ مِنَ المَرْأَةِ. الأَصْغَرَانِ اللِّسَانُ وَالفُؤَادُ يُقَالُ المَرْءُ
بِأَصْغَرَيْهِ الأَخْشَبَانِ جَبَلَانِ بِمَكَّةَ. الأَحْصَانُ العَنْدُ
وَالحِمَارُ. الأَخْثَانِ البَوْلُ وَالغَائِطُ. وَمَا لَقِيتُهُ مُذْ أَجْرَدَانِ
يُرِيدُ يَوْمَيْنِ أَوْ شَهْرَيْنِ الأَصْرَمَانِ الذِّئْبُ وَالغُرَابُ

أَلْبَابُ الخَامِسُ وَالعِشْرُونَ

فِي الإِتْبَاعِ وَالمُزَاوَجَةِ أَوَاخِرُ كَلِمَاتِهِ عَلَى حُرُوفِ
المُعْجَمِ وَهُوَ عَلَى وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ لِلثَّانِيَةِ مَعْنًى
وَالآخَرُ أَنْ لَا يَكُونَ لَهَا مَعْنًى وَاضِحٌ تَقُولُ العَرَبُ بِ

فُلَانٌ سَاغِبٌ لَاغِبٌ حَرِبٌ سَلِيبٌ. هَيَابٌ خَيَابٌ
مِنَ الهَيْبَةِ وَالخَيْبَةِ خَبَّ ضَبَّ أَيْ حَرِبٌ خَرَابٌ يَبَابٌ

وَقَدْ يُفْرَدُ اللُّبَابُ خَابَ لُبَابٌ لَا يَئِبُ مِنَ اللُّوبِ وَهُوَ الْعَطَشُ
طَبَّ لَبٌّ مِنَ اللُّبِّ وَهُوَ الْعَقْلُ أَرِبٌ جَرِبٌ. فَالْأَرِبُ
الْمُتَوَجِّعُ مِنْ آرَابِهِ وَهِيَ الْأَعْضَاءُ وَالْجَرِبُ مَالَهُ ٣
هَارِبٌ وَلَا قَارِبٌ أَيْ لَا صَادِرٌ عَنِ الْمَاءِ وَلَا وَارِدٌ.
وَيَقُولُونَ عِنْدَ الْمُبَايَعَةِ لَا شَوْبٌ وَلَا رَوْبٌ وَلَا شَيْبٌ
وَلَا عَيْبٌ تـ إِنَّهُ لَعَفْتٌ لَفِتٌ إِذَا كَانَ يَعْفِتُ
كُلَّ شَيْءٍ وَيَلْفِتُهُ أَيْ يَدُقُّهُ. وَإِنَّهُ لَعِفْرِيتٌ نِفْرِيتٌ وَرُبَّمَا
قَالُوا عِفْرِيَةٌ نِفْرِيَةٌ إِذَا كَانَ دَاهِيًا. امْرَأَةٌ خَضُوتٌ
لَفُوتٌ أَيْ سَالِكَةٌ تَلِفُ نَفْسَهَا عَمَّا يُكْرَهُ. فَرَسٌ صَلَتَانٌ ٩
فَلَتَانٌ مِنَ الْإِنْصِلَاتِ وَالْإِفْلَاتِ يُوصَفُ بِالنَّشَاطِ

يقولون للاحمق هفات لفات يصفونه باللخة ويقولون
لم يبق منهم ثبيت ولا هبيت اى شجاع ولا جبان ث
يقال تركهم حيث بيث وحوث بوث وجاث باث
وجوثا بوثا اذا وطيهم ودوخهم . ويقال حيث بيث
فيجوز ان يكون اتباعا ويجوز ان يكون من بثث الشر
اى اثرته ج هو سميج لميج سمج لمج . ويقولون لبن
سمهج لمهج اذا كان حلوا دسما ومالة على تعزبج
ولا تعوبج اى اقامة . ومالى فيه جوجاء ولا لوجاء ومالى
فيه جوبجاء ولا لويجاء اى حاجة . ومالة ملجا ولا منجا
رجع الى جنجه وبنجه اى اصله . ويقولون للصبى فى الترقيص

جَدَارِجُ بَدَارِجُ فَرَسٌ عَوْجٌ مَوْجٌ اَى وَاسِعُ الْخَطْوِ كَانَّهُ
يَمُوجُ وَمَا فِيهِ عُوجٌ وَلَا لُوجٌ اِتْبَاعٌ لَهُ • وَيَقُولُونَ
لَا حَجَّةَ وَلَا لَجْلَجَةَ اَى لَا شَكَّ وَلَا تَخْلِيطَ اِنَّهُ قَبِيحٌ ٣
شَقِيحٌ وَقَبَّحَهُ اللّٰهُ وَشَقَّحَهُ • وَيَقُولُونَ مَلِيحٌ قَرِيحٌ هٰذَا اِتْبَاعٌ
وَيَجُوزُ اَنْ يَكُونَ مِنْ اَقْرَاحِ الْقِدْرِ وَهِيَ الْاَجْفَانُ • وَيَقُولُونَ
شَحِيحٌ نَحِيحٌ وَاَنِيحٌ اَيْضًا مِنْ اَنَحَ اِذَا زَفَرَ عِنْدَ السُّوَالِ مَالَهُ ٦
سَارِحَةٌ وَلَا رَائِحَةٌ • وَيَقُولُونَ لَا اَفْلَحَ وَلَا اَنْجَحَ • وَيُقَالُ
لِلْاَمْرِ الْبَيِّنِ اِنَّهُ لَمُوضِحٌ مُوَضِّحٌ وَالْوَاضِحُ السِّتْرُ • قَالَ
اَبْنُ فَارِسٍ وَلَا اَدْرِي لِاَيِّ مَعْنًى قُرِنَ بِهِ • وَاِنَّهُ طَرِيحٌ طَلِيحٌ ٩
مِنْ طَلَحَهُ السَّيْرُ اِذَا اَذَابَهُ وَنَهَكَهُ وَاَعْطَاهُ اِيَّاهُ فِي

لصحة والشحة اى فى صحته وشحته انه لفاضح ماضح
اى عايب ويقال ماصح بالصاد فيكون حينئذ معناه غايب
٣ بالغين المعجمة وتركت فلانا ساديجارادجا وسادجت
فلانة وردحت اى اخصبت وحسنت حالها وهو ابن
عمه لحاقحا اتباع له خ يقولون مسيخ مليخ للذى لا طعم
٦ له ويقال سليخ مليخ ومن اسجاعهم من شاخ باخ د
هو وحيد فريد وهو لك ابدا سمدا سرمدا شديدا ابديد
من الامر الاد نكدا له وجحدا رجل كاد لاد
٩ سيد ايد جاء فلان مسمغدا مسميذا اى غضبان ماله
سبد ولا لبد فالسبد الشعر واللبد الصوف هو لا يجدى ولا يأتى بجدوى

مِنَ الجَدَى وَيُمْلِى يَبْلُغُ المَدَى وَيُقَالُ بِعَرْفِ ذٰلِكَ البَادِى
وَالقَادِى وَهُوَ الآتِى وَهُوَ جَلْدٌ نَجْدٌ اَى عَوْنٌ شَىٌ خَالِدٌ تَالِدٌ
وَيُقَالُ بَالِدٌ بَالِدٌ اَى مُقِيمٌ بِالبَلَدِ وَهُوَ سَهْدٌ مَهْدٌ اَى حَسَنٌ ٣
ذَ قَالُوا جَبْذَا اَنْتَ وَشَبْذَا وَهٰذَا اِتْبَاعٌ مَحْضٌ يُقَالُ رَ مقدم
جَارٌّ يَارٌّ وَجَارٌ اَيْضًا عَيْنٌ جَدْرَةٌ بَدْرَةٌ اَى مُمْتَلِئَةٌ
جَمَلٌ وَبِرٌ هِبِرٌ • سَوِيقٌ قَفَارٌ عَفَارٌ اَى غَيْرُ مَلْتُوتٍ وَلَقِيتُهُ ٦
صَحْرَةَ بَحْرَةَ اِذَا بَادَاهُ صِفْرٌ صَحْرٌ اَى خَالٍ فَقِيرٌ وَقِيرٌ
يُقَالُ الوَقِيرُ المُثْقَلُ دَيْنًا • شَهِيرٌ جَهِيرٌ فِى الخَلْقِ وَالصَّوْتِ
تَفَرَّقُوا اَشْغَرَ بَغْرَ وَشَذَرَ بَذَرَ • وَاِنَّهُ لَجَائِرٌ بَائِرٌ ٩
حِضَجْرٌ حِجَجْرٌ اَى ضَخْمٌ • هُمْ اَكْثَرُ مِنَ الطَّرَى وَالشَّرَى

فالطرى النبات والثرى التراب. حقير نقير كثير بثير
وبذير وهو اتباع وبجير ايضا. خاسر دامر دابر
ستر بتر وسار بار. بلغ اطوريه واقوريه اى منتهاه
ويقولون للمراة ايسرتِ واذكرتِ اى سهلت
ولادتك وجيت بولد ذكر. ويقولون هذا الشتر
والبتر والعتر ايضا ذهب دمه خضرا مضرا اى هدرا
وهذا لك خضرا مضرا اى هنيا مريا. ويقولون نقر وعقر
فالنقر ذهاب المال والعقر الزمانة. ونعوذ بالله
من الجور بعد الكور فالجور النقصان والكور الجماعة
من الابل في نفسه شقور وفقور اى بقية حاجة. ويقال

الزيادة والنقص

سَكْرَانُ نَكْرَانُ بَطِرٌ أَشِرٌ سَرِيٌّ مَرِيٌّ مِنَ السُّرُورِ
وَالْمُرُوَّةِ مَا حَدِيثُهُ إِلَّا الصُّقُرُ وَالْبُقُرُ أَيِ الْكَذِبُ
فُلَانٌ كَفُورِدٌ فُورِزٌ قُرَنْبَزٌ وَهُوَ الْخَفِيفُ الْمُتَوَقِّدُ هُمَزَةٌ ٣
لُمَزَةٌ عَزِيزٌ مَزِيزٌ مِنَ الْمَزِّ وَهُوَ الْفَضْلُ وَيَقُولُونَ مَا زَيْدٌ
إِلَّا خُبْزٌ أَوْ لَبْزٌ وَهُوَ شِدَّةُ الْأَكْلِ سَنَّ جَاءَ بِالْمَالِ
مِنْ جَسِّهِ وَبَسِّهِ وَمِنْ جَسِّهِ وَعَسِّهِ وَمِنْ جَسِّهِ ٦
وَبَسِّهِ أَيْ مِنْ حَيْثُ أَحَسَّهُ وَانْقَطَعَ عَنْهُ مَا سَمِعْتُ لَهُ
حِسًّا وَلَا جِرْسًا أَيْ حَرَكَةً وَصَوْتًا لَا يَعْرِفُ الْقَامُوسَ
مِنَ النَّامُوسِ وَيُقَالُ جَاسَهُ وَبَاسَهُ أَيْ حَرَّكَهُ وَذَهَبَ بِهِ ٩
وَجَاءَ رَجُلٌ بَاخِسٌ مَاكِسٌ نَاعِسٌ وَاعِسٌ اتْبَاعٌ وَيُقَالُ لِلطَّالِبِ

اللَّيْلُ جَوَّاسٌ عَوَّاسٌ وَفُلَانٌ عَابِسٌ كَابِسٌ وَهُوَ الَّذِي
يَضْرِبُ بِلِحْيَيْهِ عَلَى عَظْمِ زَوْرِهِ شَكِسٌ نَكِسٌ مُرٌّ ضُرٌّ
شٌ عَطْشَانُ نَطْشَانُ اتْبَاعٌ مَازِلْنَا فِي الْقَفْشِ وَالرَّفْشِ ٣
الْقَفْشُ النِّكَاحُ وَالرَّفْشُ الْأَكْلُ رَكِيَّةٌ لَا تُنْكَشُ وَلَا
تُقَفْشُ أَيْ لَا تُنْزَحُ هُوَ أَعْمَشُ أَرْمَشُ اتْبَاعٌ أَمْشَى فُلَانٌ وَأَفْشَى
چشمش ایراد دارد
إِذَا كَثُرَتْ مَاشِيَتُهُ وَالْفَاشِيَةُ هِيَ الْعَادِيَةُ وَالرَّائِحَةُ ٦
لَا مَحِيصَ لَهُ وَلَا مَفِيصَ وَلَا نُوَيْصَ مِنْ نَاصَ أَيْ هَرَبَ وَلَا مَنْهُ
أَصِيصٌ وَكَصِيصٌ أَيْ ذُعْرٌ وَانْقِبَاضٌ وَتَرَكَهُ فِي حَيْصَ
بَيْصَ أَيْ ضِيقٍ وَشِدَّةٍ وَهُوَ عِرْصٌ قَبِصٌ أَيْ نَشِيطٌ وَقَدْ ٩
شَاصَهُ وَمَاصَهُ أَيْ غَسَلَهُ وَمَا بِهِ نُوَيْصٌ وَلَا لُوَيْصٌ أَيْ حَرَاكٌ

وَمَا بِعَيْنِهِ حَوَصٌ وَلَا حَوَصٌ وَمَالَهُ مِنَ الشَّعَرِ قُصَّةٌ
وَلَا قُصَّةٌ اِتْبَاعٌ ض لَحْمٌ غَرِيضٌ اَنِيضٌ اَيْ طَرِيٌّ وَبَلَدٌ
عَرِيضٌ اَرِيضٌ اَيْ حَسَنُ النَّبَاتِ ٠ وَمَا بِهِ حَبَضٌ وَلَا بَنَضٌ ٣
اَيْ حَرَكَةٌ ٠ وَمَا عِنْدَهُ قَرْضٌ وَلَا فَرْضٌ اَلْقَرْضُ مَا يُقْتَضَى
وَالْفَرْضُ مَا تَقْرِضُهُ عَلَى نَفْسِكَ لِغَاشِيَةٍ اَوْ قَرَابَةٍ وَهُوَ
غَضٌّ بَضٌّ وَهُوَ بَهْضٌ وَبَرْضٌ وَمَا عِنْدَهُ غَيْضٌ وَلَا فَيْضٌ ٦
اَيْ اِعْطَاءٌ وَلَا مَنْعٌ ط هُوَ شَيْطَانٌ لَيْطَانٌ اِتْبَاعٌ
وَاَصَابَتْهُ خَبْطَةٌ وَنَبْطَةٌ ٠ فَالْخَبْطَةُ الزُّكَامُ
وَالنَّبْطَةُ اِتْبَاعٌ عَمَلٌ مَبْطُوطٌ مَرْبُوطٌ اَيْ مَوْضُوعٌ ٩
وَكُلُّ شَيْءٍ حَطَطْتَهُ فَقَدْ وَبَطْتَهُ ٠ وَهُمْ فِي الْهِيَاطِ

وَالمِيَاطِ يعنى الجُهْدَ وَالصِّيَاحَ وَحَبَطَهُ وَلَبَطَهُ
فَالحَبْطُ بِاليَدِ وَاللَّبْطُ بِالرِّجْلِ هُوَ كَظٌّ لَظٌّ اى مُلِحٌّ وَحَظِيَتْ
٣ عِنْدَ زَوْجِهَا وَبَظِيَتْ وَلَجَمَهُ خَظَّ بَظَّ اى مَلَكَهُ وَإِنَّهُ لَفَظٌّ
بَظٌّ اِتْبَاعٌ ع جَائِعٌ نَائِعٌ اِتْبَاعٌ وَيُقَالُ هُوَ العَطْشَانُ
وَيُقَالُ جُوعًا لَهُ وَنُوعًا مَا أَدْرِى اَيْنَ سَقَعَ وَبَقَعَ اى ذَهَبَ
٦ هَاعٌ لَاعٌ اى جَبَانٌ ضَائِعٌ سَائِعٌ مِنَ الإِسَاعَةِ وَهِىَ سُوءُ
القِيَامِ عَلَى مَالِهِ فِيهِ لَكَاعَةٌ وَكَاعَةٌ اللَّكَاعَةُ
فِى الخُلُقِ وَالوَكَاعَةُ فِى الخَلْقِ سَنِيعٌ فَنِيعٌ اى جَمِيلٌ
٩ فَاضِلٌ وَالفَنَعُ الفَضْلُ وَشَرِبَ حَتَّى نَقَعَ وَبَضَعَ اى رَوِىَ
وَقَدْ هَلَعَ وَشَكِعَ اى ضَجِرَ وَلِعٌ تَلِعٌ وَتَرِعٌ اى سَرِيعٌ

إِلَى الشَّرِّ مَالَهُ زُرْعٌ وَلَا ضَرْعٌ وَيُقَالُ لِلْخَبِيثِ سَمَلَّعٌ
هَمَلَّعٌ وَذَلِكَ نَعْتُ الذِّيبِ غ طَعَامٌ سَبِيغٌ لَبِيغٌ لَيُوغُ
فِي الْحَلْقِ أَجْمَقُ بِلِغٌ مِلِغٌ أَيْ نَذْلٌ يَبْلُغُ مَا يُرِيدُ ف ٣
هُمْ بَيْنَ جَاذِفٍ وَقَاذِفٍ الْجَاذِفُ بِالْعَصَا وَالْقَاذِفُ
بِالْحَصَى مَا عَلَيْهَا شِيفَةٌ وَلَا لَيِفَةٌ الشِّيفَةُ مَا كَانَ
مُلْتَزِقًا بِأُصُولِ السَّعَفِ أُفٌّ لَهُ وَتُفٌّ الْأُفُّ وَسَخُ الْأُذُنِ ٦
وَالتُّفُّ وَسَخُ الظُّفُرِ مَا هُوَ لَكَ بِعَسِيفٍ وَلَا أَسِيفٍ
أَيْ بِعَبْدٍ وَأَجِيرٍ وَمِنَ الْإِتْبَاعِ خَفِيفٌ ذَفِيفٌ أَيْ سَرِيعٌ
فُلَانٌ يَحُفُّنَا وَيَرُفُّنَا أَيْ يَجْمَعُنَا وَيُطْعِمُنَا هُوَ ضَعِيفٌ نَعِيفٌ ٩
اتْبَاعٌ ق هُوَ مَائِقٌ دَائِقٌ اتْبَاعٌ حَاذِقٌ بَاذِقٌ اتْبَاعٌ

رَفِيقٌ وَفِيقٌ مِثْلُهُ طُلُقٌ ذُلُقٌ مِنْ ذَلَقْتُ الشَّيْءَ اِذَا حَدَدْتَهُ
اَشَقُّ اَمَقُّ خِبَقٌ لِلطَّوِيلِ رَجُلٌ عَوِقٌ لَوِقٌ اَيْ مُعَوَّقٌ
ضَيِّقٌ عَيِّقٌ لَيِّقٌ اِتْبَاعٌ جَاءَ بِعَلَّقٍ فَلَّقٍ اَيْ بِالدَّاهِيَةِ
فُلَانٌ نَزِقٌ بَزِقٌ اَيْ طَيَّاشٌ جَيْرَانُ لَا يَلِيقُ بِهِ وَلَا يَعِيقُ
كَ سَنَامٌ سَامِكٌ تَامِكٌ اَيْ مُرْتَفِعٌ مَاذَا وَعَبَلَةٌ
وَلَا لُبَكَةً اَيْ خَالِصًا وَلَا مَخْلُوطًا وَيُقَالُ لَا بَارَكَ
اللّٰهُ فِيهِ وَلَا تَارَكَ وَلَا دَارَكَ يُقَالُ اَحْمَقُ فَاكٌّ تَاكٌّ
اِتْبَاعٌ لَقِيتُهُ اَوَّلَ صَايِكٍ وَبَايِكٍ اَيْ اَوَّلَ شَيْءٍ
اِمْرَاَةٌ سِبَحْلَةٌ رِبَحْلَةٌ اَيْ ضَخْمَةٌ . هُوَ رَذْلٌ نَذْلٌ
خَسْلٌ فَسْلٌ وَيُقَالُ لِلْحَسَنِ الْقِيَامِ عَلَى مَالِهِ خَائِلٌ اَيْلٌ مَا جَاءَ

بهلة ولا بلة اى بغرج وخير ضيل بيل اتباع ضال
تال وذهب في الضلال والتلال اتباع مالهُ ثُلٌّ وغُلٌّ
اى اهلك واصابهُ العطش ومالهُ اُلٌّ وغُلٌّ اى طعن في ٣
بالالة. وانهُ لسغل وغل اى محتقر. وذهب في الضلال
والأُلال مهلا بهلا تاكيد لهُ مالهُ ثكل ورجل مهوناً ام
سادم وندمان سدمان ويقال للمحتقر هضيم مضيم ٦
جاء بالطم والرم فالطم البحر والرم الشرى خيم بالمكان
وريم فزيم اتباع. ويقولون نسئل الله السلامة
والعنامة ما من ذلك حم ولا رم اى بد مالهُ أمر ٩
وعام من الأيمة والعمة. انهُ لمثم ملم اى يعطى ويصل

ن هُوَ حَسَنٌ بَسَنٌ فَسَنٌ كَلَامُهُمَا اتِّبَاعٌ هُوَ جَارِنٌ
مَارِنٌ اَيْ لَيِّنٌ اَمْلَسُ مَهِينٌ وَهِينٌ اَيْ ضَعِيفٌ جَرْزٌ
سَرْزٌ اَيْ وَعْرٌ صَعْبٌ مَالَهُ سَعْنَةٌ وَلَا مَعْنَةٌ ٣
السَّعْنَةُ الْوَدَكُ وَالْمَعْنَةُ الْخُبْزُ وَيُقَالُ مَعُونٌ مَخُونٌ
اَلْجِنُّ دُونَ الْجِنِّ اُمْنَةٌ اُذْنَةٌ يَأْمَنُ كُلَّ اَحَدٍ وَيُصَدِّقُ
مَا يَسْمَعُ مَالَهُ جَانَّةٌ وَلَا آنَّةٌ اَيْ نَاقَةٌ وَلَا شَاةٌ ٤
لَا شَيْءٌ نَافِهٌ نَافِهٌ اَيْ حَقِيرٌ وَمَالَهُ عَلَى قَاهُ وَلَا لَهُ
عِنْدِي جَاهٌ اَلْقَاهُ السُّلْطَانُ وَهُوَ مِنْ ذَلِكَ خِلْوٌ
عِرْوٌ فَعَلْتُ مَا يَسُوءُهُ وَيَنُوءُهُ اَيْ يُثْقِلُهُ وَيُقَالُ فِي الثَّوْبِ ٩
اِذَا كَفَفْتَهُ هُوَ يَحْتُوهُ وَبَرْتُوهُ ى مَالَهُ ثَاغِيَةٌ وَلَا

زاغيةٌ من الثغاء والرغاء انه لشقيٌّ لقيَ اى يلقى
شرًّا • لا يعرف القطاة من اللطاة اى الرِدف من الجهة
هو ذو حصاةٍ واصاةٍ • الحصاة العقل واصاة اتباع ٣
غرىً شهىٌّ تهواه العيون لا دريت ولا تليت
اتباع • هو اسوان اتوان اى حريصٌ حزينٌ له من المال
ما لا يسعى ولا ينهى اى لا يبلغ غايته • انا منه خلىً ٦
برىءٌ وهذا اكثر من ان يستقصى

الباب السادس والعشرون

فيما اتفق لفظه وافترق معناه او ايلها على حروف ٩
المعجم الالف الامة الجماعة والامر والدين والقامة

وَالإِمَامُ وَالحِينُ الأَبْيَضُ نَقِيضُ الأَسْوَدِ وَاللَّبَنُ
وَالمَاءُ وَعِرْقٌ فِي جَانِبِ البَعِيرِ وَالسَّيْفُ وَالشَّحْمُ
وَالشَّبَابُ وَاسْمُ جَبَلٍ. الأَخْمَرُ وَالحُمْرَةُ وَالمَوْتُ
الشَّدِيدُ وَالَّذِي لَا سِلَاحَ مَعَهُ وَلَقَبُ عَاقِرِ النَّاقَةِ.
الأَمْسَحُ الذِّئْبُ الأَرْزَلُ وَالأَعْوَرُ الدَّجَّالُ وَالَّذِي لَا
أَخْمَصَ لَهُ وَالمَكَانُ لَا نَبَاتَ فِيهِ وَالحَاذِقُ فِي سِبَاحَةِ
الأَرْضُ هَذِهِ المَعْرُوفَةُ وَالرِّعْدَةُ وَالزُّكَامُ وَأَسْفَلُ
قَوَائِمِ الدَّابَّةِ بِالبَحْرِ نَقِيضُ البَرِّ وَالفَرَسُ الكَثِيرُ
الجَرْيِ وَالمَاءُ المِلْحُ وَعُمْقُ الرَّحِمِ وَالرِّيفُ. وَشَوْذَبٌ
النَّاقَةُ. البِيضُ جَمْعُ بَيْضَةِ الحَدِيدِ وَجَمْعُ بَيْضَةِ الدَّجَاجَةِ

وَشِدَّةُ الحَرِّ وَالغَلَبَةُ فِي البَيَاضِ وَوَرَمٌ يَكُونُ فِي يَدِ
الفَرَسِ وَمَصْدَرُ بَاضَتِ الدَّجَاجَةُ وَغَيْرُهَا. وَبَاضَتِ
البُهْمَى سَقَطَ نِصَالُهَا. البَلْدَةُ مَا بَيْنَ الحَاجِبَيْنِ وَمَنْزِلٌ ٣
مِنْ مَنَازِلِ القَمَرِ. وَكَرْكَرَةُ البَعِيرِ وَالمَفَازَةُ وَالبَلَدُ العَامِرُ
البَصِيرَةُ فِي الدِّينِ وَالتُّرْسُ وَطَرِيقَةُ الدَّمِ وَالشَّاهِدُ
وَفَحَّةُ خُفِّ البَعِيرِ وَخَمِيزَةٌ تُنْسَجُ عَرِيضَةً ث الثَّوْرُ ٦
الذَّكَرُ مِنَ البَقَرِ وَثَوْرَانُ الغُبَارِ وَالطُّحْلُبُ وَالسَّيِّدُ
وَالجُنُونُ وَبُرْجٌ فِي السَّمَاءِ وَانْتِشَارُ الشَّفَقِ وَقِطْعَةٌ
مِنَ الأَرْضِ وَظُهُورُ الحَصَبَةِ ج الجَبْهَةُ مَعْرُوفَةٌ ٩
وَكَوْكَبٌ فِي السَّمَاءِ وَالخَيْلُ وَالسَّيِّدُ وَالجَمَاعَةُ مِنَ النَّاسِ

وَالمذلة تقول جبهته جهمة وسراة الناس خاصة
الجحل السقاء الضخم وصرع الرجل صاحبه والسيد
٣ وولد الضب ويعسوب النحل وضرب من الجرباء ج
الحجر الحرام والرمكة وحطيم البيت والعقل
وقرى ثمود ولغة في الحجر الحصير الجنب والبلوري
٦ والجلس والذى لا يشرب مع القوم لبخله والعيى
والملك الجميم القريب والماء الجار والبارد والجموم
والعرق وخيار المال ومطر الغيظ ١٠ الحمامة واحدة
٩ الحمام والنعامة والبكرة بكرة الدلو والنائحة
والمزاة وخيار المال والكركرة وساحة القصر

النقيّة وحلقة الباب والقمّ من الفرس الحرّ
نقيض العبد وفرخ الحمامة وولد الظبية وولد
الحيّة والرملة الطيبة ووسط الدار وما بدا من ٣
وجنة الوجه وذكر القمارى وما هذا منك بخرّ اى بحسن
جميل خ الخليل الصديق والفقير والانف والقلب
والرمح وقايم السيف والضعيف الجسم الخل هذا المعروف ٦
وابن المخاض والطابر لا ريش له والرجل المهزول والطريق
بكسالنر
في الرمل وعرق في العنق وخلّ الاسنان بالخلال وثقب
لسان الفصيل والثوب البالى وشكّ الثوب بالخلال الخال ٩
اخو الام والاختيال والسحاب المجلّ وضرب من البرود

وَالشَّامَةُ وَاللَّوَاءُ وَالْحُسْنُ الْقِيَامِ عَلَى الْمَالِ وَاثَرُ الْخَيْرِ
وَالْجَمَلُ الْعَظِيمُ • الْخَلَّةُ الْخَصْلَةُ وَالْفَقْرُ وَالرَّمْلَةُ الْمُنْفَرِدَةُ
٣ وَالْخَمْرُ الْقَارِصَةُ وَالْفُرْجَةُ فِي الْخُصِّ الْخَلْفُ • الرَّدِيُّ
مِنَ الْقَوْلِ وَالْفَاسُ ذَاتُ رَأْسَيْنِ وَبَقِيضُ قُرَّامٍ وَالْقَرْنُ
بَعْدَ الْقَرْنِ وَالْاِسْتِقَاءُ وَاقْصَرُ اَضْلَاعِ الْجَنْبِ وَالْمِرْبَدُ
خرمن
٦ د الدَّعْلَجُ الْجَوَالِقُ الْمِلْآنُ وَالنَّبَاتُ الَّذِي آزَرَ بَعْضُهُ
بَعْضًا وَاِيحَارُ وَالظُّلْمَةُ وَالَّذِي يَمْشِي فِي غَيْرِ حَاجَةٍ
وَالشَّابُّ الْحَسَنُ الْوَجْهِ وَالدِّيبُ وَاسْمُ فَرَسِ الدُّهْنِ
٩ هٰذَا الْمَعْرُوفُ وَالْمَطَرُ الضَّعِيفُ وَلِينٌ فِي الْمَفَاصِلِ وَالْحُمْقُ
وَدَآءٌ كَالدُّوَارِ يَاخُذُ الْغَنَمَ الدَّثِيمُ مِنَ النَّاسِ

وَالدَّاهِيَةُ وَالأَعْدَلُ وَمُجْتَمَعُ النَّمْلِ وَالقِرْدَانِ وَذَكَرُ
الدَّرَاجِ د الذَّهَبُ مَعْرُوفٌ وَمَصْدَرُ ذَهَبَ
إِذَا رَأَى الذَّهَبَ فَبَرَقَ بَصَرُهُ ٣ وَمِكْيَالٌ بِاليَمَنِ وَمِنْحَةُ
البَيْضِ الذَّنُوبُ الدَّلْوُ المَلْأَى مَاءً وَلَحْمُ المَتْنِ وَالفَرَسُ
الطَّوِيلُ الذَّنَبِ وَالنَّصِيبُ ر الرَّهْوُ الكُرَكِيُّ وَالمَرْأَةُ
الوَاسِعَةُ الهَنِ وَالمَكَانُ المُرْتَفِعُ وَالمُنْخَفِضُ وَالأَوْقَةُ ٦
فِي المَحَلَّةِ يَسِيلُ فِيهَا مَاءُ المَطَرِ وَالسَّيْرُ السَّهْلُ وَالتُّلُولُ
وَالبِئْرُ الوَاسِعَةُ الرَّحَى مَا يُطْحَنُ بِهِ وَكُرَيْرَةُ
البَعِيرِ وَحُوَمَةُ الحَرْبِ وَسَيِّدُ القَوْمِ وَقِطْعَةٌ مِنَ الأَرْضِ ٩
تَسْتَدِيرُ وَالضِّرْسُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الأَبِلِ وَالقَبِيلَةُ تَسْتَقِلُّ

بنفسها واسم موضع ف الزبر الزجر وطي البير
والكتابة والعقل يقال ما له زبر اى عقل س
السبت الدهر والحلق حلق الشعر وضرب من السير
وارسال الشعر عن العقص وضرب العنق وقيام
اليهود بامر سبتهم ش الشذى ضرب من السفن وذباب
الكلب والاذى والشر وشدة ذكاء الرائحة
وبقية القوة وكسر العود والملخص الصقر المعروف
من الجوارح واللبن الحامض والدبس عند اهل المدينة
وكسر الجارة وشدة وقع الحر الصدى العطش والعظام
البالية وذكر البوم والذى يجيبك بمثل صوتك من

الجبل وغيره والعالم بمصلحة الإبل الصخن ساحة
الدار ومن الاقداح ما هو اكبر من الرفد والمستوى
من الارض والعطية يقال صحنه دينارا والضرب ٣
يقال صحنه عشرين سوطا ومستقر الاذنين من
الفرس وجوف الحافر من الضب المعروف من الحيوان
والجلد وسيلان الدم من اللثة وورم في خف البعير ٦
وطلع النخل والرجل الجبث وحلب الناقة بخمس اصابع
واللصوق بالارض وانفتاق في الابط الطبق
الذي يوكل عليه وعظم رقيق بين الفقارتين وجماعة ٩
من الناس والحراد والحال وواحد طباق السموات

وَالسُّلْحَفَاةُ وَمَضَى طَبَقٌ مِنَ اللَّيْلِ أَيْ مُعْظَمٌ مِنْهُ وَحَيَّ اسم ملة
مِنْ إِيَادٍ ظَهْرُ خِلَافُ الْبَطْنِ وَالرَّكَّابُ تَحْمِلُ الْأَثْقَالَ
٣ وَالْجَانِبُ الْقَصِيرُ مِنَ الرِّيشِ وَطَرِيقُ الْبَرِّ وَأَقْرَانُ
الظَّهْرِ الَّذِينَ تَجْبِيُونَ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِكَ فِي الْحَرْبِ
الْعَقْلُ عَقْلُ الْإِنْسَانِ وَالدِّيَةُ وَالْمِلْحَاءُ وَثَوْبٌ أَحْمَرُ
٦ وَجِلْسُ الدَّوَاءِ الْبَطْنَ وَشَدِيدُ الْبَعِيرِ الْعَنَزُ مَعْرُوفَةٌ
وَالْأَكَمَةُ الصَّغِيرَةُ وَقَبِيلَةٌ مِنْ هَوَازِنَ وَالْأُنْثَى مِنَ
الظِّبَاءِ وَالْأَوْعَالِ وَالْعُقَابُ الْأُنْثَى وَالطَّعْنُ بِالْعَنَزَةِ
٩ وَاسْمُ امْرَأَةٍ الْعَيْنُ هَذِهِ الْبَاصِرَةُ وَعَيْنُ الرَّكِيَّةِ
وَعَيْنُ الرُّكْبَةِ وَمَا عَنْ يَمِينِ قِبْلَةِ الْعِرَاقِ وَعَيْنُ الْمَاءِ

وَقُرْصُ الشَّمْسِ وَالْمَالُ الْحَاضِرُ وَإِصَابَةٌ بِالْعَيْنِ
وَعَيْنُ الْمِيزَانِ وَعَيْبٌ فِي الْمِيزَانِ وَمَطَرُ أَيَّامٍ لَا يُقْلِعُ وَخِيَارُ الشَّيْءِ
وَالْجَاسُوسُ وَمَصْدَرُ حَفَرْتُ حَتَّى عِنْتُ عَيْنًا وَنَفْسُ ٣
كُلِّ شَيْءٍ وَالدِّينَارُ وَالْمُعَايَنَةُ وَلَقِيتُهُ أَوَّلَ عَيْنٍ
أَيْ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَفَسَادُ الْأَدِيمِ فِي الدِّبَاغِ وَأَسْوَدُ
الْعَيْنِ جَمَلُ الْعُصْفُورُ الطَّائِرُ الْمَعْرُوفُ وَالْكِتَابُ ٦
وَالْمَلَكُ وَأُمُّ الرَّأْسِ وَسِمَارُ السَّفِينَةِ وَالْعَظْمُ
النَّاتِئُ فِي جَبِينِ الْفَرَسِ وَأَوْتَادٌ تُجْمَعُ عِيدَانَ الرَّحْلِ
وَالنَّجِيبُ مِنَ الْإِبِلِ ضَرْبٌ مِنَ الشَّجَرِ لَهُ صَوْتٌ كَصَوْتِ ٩
الْعُصْفُورِ وَالْجُوعُ وَالذَّكَرُ مِنَ الْجَرَادِ الْغَرَبُ

الفِضَّةُ وَالخُرُوجُ فِي الغَنَمِ يَسْقُطُ مِنْهُ شَعْرُ عَيْنِهَا
وَالمَاءُ يَقْطُرُ مِنَ البِيرِ وَالحَوْضِ مِنَ الدَّلْوِ وَضَرْبٌ مِنَ
الشَّجَرِ وَبَيَاضُ أَشْفَارِ العَيْنِ وَأَصَابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ إِذَا كَانَ
لَا يُدْرَى مَنْ رَمَاهُ فِي الفَرْشِ البِسَاطُ وَالمَفْرُوشُ مِنْ
مَتَاعِ البَيْتِ وَالزَّرْعُ إِذَا فَرَشَ وَصِغَارُ الإِبِلِ وَالفَضَاءُ
الوَاسِعُ وَاتِّسَاعٌ فِي رِجْلِ البَعِيرِ وَالقَرْنُ الخُصْلَةُ
مِنَ الشَّعَرِ وَقَرْنُ الشَّاةِ وَالبَقَرِ وَالحِينُ وَالأُمَّةُ وَالغَفْلَةُ
وَالجَبَلُ الصَّغِيرُ وَالدُّفْعَةُ مِنَ العَرَقِ وَجَانِبُ الرَّأْسِ
وَالسِّنُّ يُقَالُ هَذَا عَلَى قَرْنِ هَذَا أَيْ عَلَى سِنِّهِ وَثَمَانُونَ سَنَةً
وَقَرْنُ الشَّمْسِ جَانِبُهَا وَقُرُونُ النِّسَاءِ شُعُورُهُنَّ القَصَبَةُ

وَاحِدَةُ القَصَبِ وَمَجَارِي المَاءِ مِنَ العُيُونِ وَكُلِّ عَظْمٍ مُسْتَدِيرٍ
أَجْوَفَ وَقَصَبَةُ الأَنْفِ وَقَصَبَةُ القَرْيَةِ وَسَطُهَا
وَمَجَارِي النَّفَسِ فِي الرِّئَةِ وَمَا اتُّخِذَ مِنْ فِضَّةٍ أَوْ غَيْرِهَا ٣
وَثِيَابٌ مِنْ كَتَّانٍ رِقَاقٌ وَأَنَابِيبُ مِنْ جَوْهَرِ الكَهْلِ
الخَصِيبُ وَالَّذِي لَا يَثْبُتُ عَلَى مَتْنِ الفَرَسِ وَكِسَاءٌ يُدَارُ
حَوْلَ سَنَامِ البَعِيرِ وَرَدِيفُ الإِنْسَانِ وَخِرْقَةٌ تُوضَعُ ٦
عَلَى عُنُقِ الثَّوْرِ تَحْتَ النِّيرِ وَالشَّعْرُ يَنْبُتُ بَعْدَ النَّاسِلِ
الكَوْكَبُ النَّجْمُ وَالمَاءُ الكَثِيرُ وَالمَجْلِسُ وَالجَمَاعَةُ مِنَ
النَّاسِ وَالمِسْمَارُ وَالكَتِيبَةُ وَبَيَاضٌ فِي العَيْنِ وَالخَيْلُ ٩
وَالحَصَاةُ تُخَالِفُ لَوْنَ أَرْضِهَا الكَلْبُ مَعْرُوفٌ وَمِسْمَارُ

قَائِمُ السَّيْفِ وَحَزْرُ السَّيْرِ بَيْنَ السَّيْرَيْنِ وَحَدِيدَةُ
الرَّحَى عَلَى رَأْسِ الْقُطْبِ وَالْخَشَبَةُ يُعْمَدُ بِهَا الْحَائِطُ
وَشَجَرٌ لَهُ شَوْكٌ وَجُحْنَةٌ يُعَلَّقُ بِهَا السِّقَاءُ قِرْبَتُهُ وَاسْمُ
قَبِيلَةٍ ل اللَّحْنُ تَرْجِيعُ الصَّوْتِ وَالْفَهْمُ وَمَعْنَى الْقَوْلِ
وَإِسْقَاطُ الْإِعْرَابِ وَاللُّغَةُ وَالْإِيمَاءُ. اللَّقْوَةُ دَاءٌ
يُصِيبُ الْوَجْهَ وَالْعُقَابُ وَالذَّلُولُ الْوَاسِعَةُ وَالْمَرْأَةُ
الْكَثِيرَةُ الْجِلْمِ الْمِلْحُ مَا يُطَيِّبُ الطَّعَامَ وَالْمَاءُ الْمَالِحُ
وَالْإِرْضَاعُ وَالشَّحْمُ وَاللَّبَنُ وَالْمَلَاحَةُ وَالْبَرَكَةُ وَالْجُرْمَةُ
الْمَسِيحُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالدَّجَّالُ وَالْعِرْقُ وَالدِّرْهَمُ لَأَنْقُشَ
عَلَيْهِ وَالْمَمْسُوحُ وَالذِّرَاعُ وَالرَّجُلُ الْكَثِيرُ الْجِمَاعِ وَالْمِنْدِيلُ

الحَشَنُ وسَبائِكُ الفِضَّةِ وجَمعُ مَسِيحَةٍ وهِيَ الشَّعَرُ
المِسْحَلُ إحمارُ الوَحْشِيِّ واللِّسانُ وفَأسُ اللِّجامِ والمِبْرَدُ
والمَطَرُ الجَوْدُ وفَمُ المِزادَةِ والمِنْجَلُ والجَلَادُ والسَّافِي ٣
النَّشِيطُ والشُّجاعُ والخَيْطُ الذِي يُقْتَلُ وَجْهُهُ والعَزْمُ
الصَّارِمُ والثَّوْبُ مِنَ القُطْنِ المَوْلَى الناصِرُ وابْنُ العَمِّ
والحَلِيفُ والسَّيِّدُ والمُعْتَقُ والمُحِبُّ المُتابِعُ والجارُ ٦
والوَلِيُّ والنَّدِيمُ نُ النُّونُ الحَرْفُ المَعْرُوفُ والدَّوَاةُ
والحُوتُ وجَمعُ نُونَةٍ وشَفْرَةُ السَّيْفِ واسْمُ سَيْفٍ مَعْرُوفٍ
النَّفْسُ نَفْسُ الإنْسانِ وغَيْرِهِ والدَّبَغَةُ الواحِدَةُ والعَيْنُ ٩
تُصِيبُ والدَّمُ والماءُ والهِمَّةُ والنَّعامَةُ واحِدَةُ النَّعامِ

وَالحَشَبَةُ يُعَلَّقُ عَلَيْهَا البَكَرَةُ وَالمِجَحَّةُ الوَاضِحَةُ
وَالبِنَاءُ عَلَى جَانِبَيِ البِيرِ وَعِرْقٌ فِي الرِّجْلِ وَعَلَمٌ مِنْ
أَعْلَامِ المَفَازَةِ وَاسْمُ فَرَسٍ وَلَقَبُ يَهْمِسَ وَافْعُلْ ذَلِكَ
نُعْمَ عَيْنٍ وَنَعَامَةَ عَيْنٍ أَيْ كَرَامَةً لَكَ وَالوَرَقُ وَرَقُ
الشَّجَرِ وَدَمٌ يَسْقُطُ مِنْ جُرْحٍ عَلَقًا وَمَا يُكْتَبُ عَلَيْهِ وَالمَالُ
مِنَ الإِبِلِ وَالغَنَمِ وَأَحْدَاثُ الفِتْيَانِ وَالهِلَالُ مَعْرُوفٌ
وَجَدِيدَةٌ يُعَرْقَبُ بِهَا الوَحْشُ وَالغُبَارُ رُوحٌ مِنْ أَحْيَاءِ
العَرَبِ وَطَرَفُ الرَّحَى إِذَا انْكَسَرَ مِنْهُ وَالمَاءُ القَلِيلُ
فِي أَسْفَلِ الرَّكِيِّ وَالحِنَّةُ وَالجَدِيدَةُ تُضَمُّ بَيْنَ الحِنْوَيْنِ
وَالغُلَامُ الحَسَنُ الوَجْهِ وَمَا اسْتَقْوَسَ مِنَ النَّوَى

اَلهَوجَلُ المَفَازَةُ البَعِيدَةُ وَاَنجَرُ السَّفِينَةِ وَبَقَايَا النَّعَائِمِ
وَالنَّاقَةُ السَّرِيعَةُ وَالدَّلِيلُ الحَاذِقُ وَالاَحمَقُ اَيضًا
وَالرَّجُلُ الثَّقِيلُ وَالاَرضُ الَّتِي لاَ مَعَالِمَ بِهَا ٣ يَدٌ مَعرُوفَةٌ
وَالنِّعمَةُ وَسِيَةُ القَوسِ وَمَصدَرُ رَيَدتُهُ اَي اَصَبتُ
يَدَهُ وَالكَمُّ وَيَدُ الدَّهرِ مَدَى زَمَانِهِ وَالمُلكُ وَالقُوَّةُ
وَاَعطَيتُهُ مَالاً عَن ظَهرِ يَدٍ اَي تَفَضُّلاً وَاَبتَعتُ الغَنَمَ ٦
بِاليَدَينِ اَي بِثَمَنَينِ مُختَلِفَينِ وَاِنَّ بَينَ يَدَيِ السَّاعَةِ
اَي قُدَّامَهَا • اليَمِينُ خِلاَفُ الشِّمَالِ وَالقَسَمُ وَالقُوَّةُ وَ
المَنزِلَةُ الحَسَنَةُ • يُقَالُ فُلاَنٌ عِندَنَا بِاليَمِينِ وَالعَدلُ ٩
وَاَوَّلُ النَّهَارِ وَالشِّمَالُ آخِرُهُ •

الباب السابع والعشرون

في المفردات . المحرم الحرمة المغرم الغرام المجحر
الجرام المرغمة الرغم المكرمة الكرم المعذرة
العذر . المبصرة المضية المسبوت الميت والمسحوت الجايع
المحصول الحاصل . المنفوه الضعيف الفؤاد المسبة الذاهب
العقل الحاضر خلاف البادي السادر الذي لا يبالي ما صنع
السامر السمار اسم للجمع . العاذر والجبار الاثر العارف
والمعروف . النابه خلاف الخامل الحافرة أول الامر
العاقبة والعقبى آخر الامر وكذلك غب الشيء ومغبته
العارضة الحاجة الرباح الربح . الدمار حصر والبتار والتبار

الحبب الهلاك

والخسار الهلاك الصغار الذل الشنار العيب الخلاق
والنصيب والحظ والسهمة والقسط واحد الجراك
الحركة الحبال الفساد السفال ضد العلاء الرقاجة ٣
البحانة الدعارة الحبث الرمادة الهلاك الكفيث
السريع امر مربح مختلط سير فسيح اى واسع راى
نجيح اى صواب الصريخ المصرخ العتيد الحاضر العقيد ٦
المعاقد العميد السيد القعيد المقاعد السفير
المصلح بين القوم الظهير العون العذير الحال القتير
الشيب النكير الانكار الكميش السريع الجريض الغصة ٩
ماء قليص اى مرتفع موت ذريع اى سريع زمن خميص

اي شجاعة العريض الشعر واصله جزة البعير الجميع الحي
المجتمع راى زينق محكم الرقيم لوح فيه اسما اصحاب
الكهف العصيم اثر كل شئ البهيتة البهتان الصرمة
العرمة السكينة السكون السعار شدة الجوع السعر
الجنون كذب سماق اى خالص الصبارة الجارة الغراس
وقت الغرس ما عليه فراش اى ثوب طباق الشئ قدره
الردافة كالخلافة شر شمر اى شديد العتى جزاء
الامر العذرى العذر وكذلك العذرة العزهاة العازف
عن اللهو النكر المنكر وكذلك النكراء الشهلاء
الحاجة العجماء البهيمة الحشبان الحشب القنعان الرضى

سَرَعَانُ النَّاسِ اَوَائِلُهُمُ الْعَسْكَرَةُ الشِّدَّةُ النُّوَّلُ الْبَحْرُ
الْعُدْمُلُ الْقَدِيمُ قَيْدُومُ الشَّيْءِ وَقُدَامَاهُ مُقَدَّمُهُ الْعَلَسُ
الْقُوَى عَلَى السَّفَرِ الرَّتُّ الْمَنْظُورُ اِلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِ اَمْرَشَتْ ٣
مُتَفَرِّقٌ رَجُلٌ فَرٌّ اَى فَارَّ الْاِثْنَانِ وَالْجَمْعُ وَالْمُذَكَّرُ وَالْمُؤَنَّثُ
وَاحِدُ شَيْءٍ شَزًى اَى يَابِسٌ جِدًّا اَلْكَلُّ الْيَتِيمُ اَلْعَمُّ الْجَمَاعَةُ
مِنَ النَّاسِ كَبَّةُ الشِّتَاءِ شِدَّتُهُ اَلصَّرَّةُ الصَّيْحَةُ ٦
اَلْكَرَّةُ الدَّوْلَةُ اَلْبَنَّةُ الرِّيحُ الطَّيِّبَةُ اَلْحَظَّةُ الْاَمْرُ
وَالْقِصَّةُ اَلْجُمَّةُ اَلْجَمَاعَةُ حُمَّةُ الْفِرَاقِ قَدْرُهُ اَمْرٌ عُمَّةٌ
اَى مُبْهَمٌ اَلْعُبَيْتَةُ اَلْكِبْرُ اَلْبَزُّ سَوْقُ الْغَنَمِ وَالْهِرُّ دُعَاؤُهَا ٩
اَلْخَفُّ الْخَيْفُ اَلطَّمُّ الْبَحْرُ وَالرِّمُّ الثَّرَى اَلْمَزُّ وَالشَّفُّ الْفَضْلُ

اَلرِّمَّةُ اَلْعِظَامُ اَلْبَالِيَةُ اَلظِّنَّةُ اَلتُّهَمَةُ رَاىَ شُعَاعٍ
مُتَفَرِّقٌ اَلْقَى عَلَيْهِ بِعَاعَهُ اَىْ ثِقْلَهُ وَنَفْسَهُ اَلدَّالَّةُ
وَالدَّلَالُ وَالدَّلُّ اَلْغُنْجُ اَلْمَهَاةُ وَالْمُهَةُ اَلْيَسِيرُ اَلْحَقِيرُ
اَلصَّمِيمُ اَلْخَالِصُ اَلْجِبَابُ اَلْجُبُّ شِذَّانُ اَلنَّاسِ مُتَفَرِّقُوهُمْ
اَلْحَفَانُ اَلْخَدَمُ اَلْوَغْرُ اَلصَّوْتُ اَلْوَفْرُ اَلْمَالُ اَلْكَثِيرُ اَلْوَكْسُ
اَلنُّقْصَانُ اَلشَّطَطُ مُجَاوَزَةُ اَلْحَدِّ وَشَكُّ اَلْبَيْنِ سُرْعَةُ
اَلْفِرَاقِ اَلْوَصْمُ اَلْعَيْبُ يَكُونُ ذٰلِكَ وَجْمَةً اَىْ مَسَبَّةً
مَا بِهِ وَذْيَةٌ اَىْ عَيْبُ اَلْوِتْرِ اَلشَّيْءُ اَلْوَتِيرُ اَلْوَضِحُ اَلْحَلْيُ
وَالْبَرَصُ اَيْضًا اَلْوَقَعُ اَلْحِجَارَةُ مَا فِي سَيْرِهِ يَتَمُّ اَىْ اِبْطَاءٌ
اَلْيَقِينُ اَلْيَقِينُ اَلْقَارُ اَلْاِبِلُ اَلْعِتْرَةُ اَلْغَنَمُ اَلْوَاعِثَةُ اَلصَّوْتُ

رَجُلٌ وَقِيلَ مَا بِهِ طِرْقٌ أَيْ شَحْمٌ الْوَدِيعَةُ مَعْرُوفَةُ اللُّؤْمِ
الْقُوَّةُ الطَّوْرُ التَّارَةُ الطَّوْقُ الطَّاقَةُ الزَّوْلُ الْفَتَقُ
الظَّرِيفُ الْغَوْلُ الْبُعْدُ عَيْرُ الْعَيْنِ جَفْنُهَا الْجُودُ وَالْجُوسُ ٣
الْجُوعُ الْهُونُ الْهَوَانُ الْعِينَةُ مَا سَأَلَ مِنَ الْجِيفَةِ الْعَابُ
الْعَيْبُ الْعَارَةُ الْعَارِيَةُ الدَّابِيُّ الَّذِي لَا يَبْرَحُ وَلَا يَطْلُبُ
مَعَاشًا الْمَلَاثُ السَّيِّدُ الْكَرِيمُ الْمَضْوَفَةُ الشِّدَّةُ ٦
الْقَايِبَةُ الْبَيْضَةُ وَالْعُوبُ الْفَرْخُ الْعَايِدَةُ النِّعْمَةُ عِنْدَهُ
مِنَ الْمَالِ عَايِرُ عَيْنٍ أَيْ مَا يَحَارُ فِيهِ الْبَصَرُ لِكَثْرَتِهِ بَيْنَهُمْ
نَايِرَةٌ أَيْ عَدَاوَةٌ، الْجَايِزَةُ الْعَطَاءُ، لَا هُوَادَةَ بَيْنَهُمْ ٩
أَيْ لَا صُلْحَ مَا بِهِ نَوِيصٌ أَيْ حَرَكَةٌ فِعْلُهُ كَحَالِهِ أَيْ

اَيْ بارَزَ اَيْهِ، بِلَغَنِي ذَرْوٌ مِنْ قَوْلٍ اَيْ طَرَفٌ اَلْغَرْوُ اَلْعُجْبُ،
اَخَذَهُ عَنْوَةً اَيْ قَهْرًا، اَلْعَصِيَّةُ اَلتَّخَلُّصُ مِنْ مَضِيقِ الْحُفْيَةُ
اِسْمٌ مِنَ الاِسْتِحْفَاءِ، اَنَا عِرْوُهُ مِنْهُ اَيْ خِلْوُ صِفْوَةُ الشَّيْءِ
صَفْوُهُ، اَلنِّفْوَةُ كُلُّ مَا نَفَيْتَ، هِدْيَةُ الْاَمْرِ وَجْهُهُ، سَحَاءُ
كُلِّ شَيْءٍ قِشْرُهُ، اَلْعَصَا اَنْجَارُ شَفَا الشَّيْءِ طَرَفُهُ، اَللَّقَى اَلْمُلْقَى،
اَلطَّلَى اَلْمَطْلِيُّ بِالْقَطِرَانِ، اَلنِّقَاةُ مَا يُلْقَى مِنَ الطَّعَامِ، اَلْفَنَاةُ
اَلْبَقَرَةُ، اَلصَّرَاةُ اَلْمَاءُ اَلْمُسْتَنْقَعُ، اَلْبَنِيُّ اَلْبِنَاءُ، اَلْعُلَى
وَالْعَلْيَاءُ اَلْعَلَاءُ، اَلْقَيْتُ عَلَيْهِ اُلْقِيَّةً اَيْ اُدْعِيَةً،
اَلْاُهْوِيَّةُ اَلْهَوَاءُ، اَلْمَرْضَاةُ اَلْاَرْضُ اَلْمَقْرِيُّ اَنَا يُقْرَى فِيهِ
اَلضَّيْفُ، اَلْمَعْمَى اَلْبَيْتُ اَلَّذِي يَعْمَى مَعْنَاهُ، اَلْحَشَا وَالْقَصَا

وَالْقَاصِيَةُ النَّاجِيَةُ قُصَارُ الشَّيْءِ وَقُصَارَاهُ وَقُصْرُهُ
غَايَتُهُ اللَّاغِيَةُ اللَّغْوُ الطَّاغِيَةُ الْمَلِكُ الطَّاغِي الْجَرَادُ
مَصْدَرُ الْجَارِيَةِ الْعَزَاءُ النَّسَبُ اللِّفَاضُ ضِدُّ الْوَفَاءِ الذِّلَّةُ ٣
الذِّمَّةُ سَمَاوَةُ كُلِّ شَيْءٍ شَخْصُهُ نَعَمْ ثَرَى كَثِيرُ الْفِرَى
الْأَمْرُ الْعَظِيمُ الْقَصِيُّ الْبَعِيدُ وَكَذَلِكَ النَّطِيُّ الْخَفِيُّ
الْعَالِمُ الْخَفِيُّ الْخَالِي الْجَلِيُّ نَقِيضُهُ شُرْبٌ رَوِيٌّ أَيْ مَرْوِيٌّ ٦
الْخَلِيُّ الْخَالِي الْمَزِيَّةُ الْفَضِيلَةُ النَّصِيَّةُ خِيَارُ الْقَوْمِ
النَّشِيطَةُ مَا تَنَشَّطَ مِنَ الْعُودِ وَغَيْرِهِ التَّلِيَّةُ وَالتَّلَاوَةُ
الْبَقِيَّةُ مِنَ الدَّيْنِ الطَّوِيَّةُ الضَّمِيرُ الطِّيَّةُ وَالنِّيَّةُ ٩
الْمَقْصَدُ عَلَيْهِ طَلَاوَةٌ أَيْ بَهْجَةٌ وَقَبُولٌ الْحَوَاءُ جَمَاعَةُ

بيوتٌ من الناس مجتمعة النجوى السر شر والشيء مثله
النبأ الخبر غارة شعواء متفرقة امرأة حسناء حسنة
العذيان المتعدي النفيان ما انتفى من المطر ومن ماء
الدلو الأدب العجب هم عليه ألب إذا اجتمعوا عليه
الأنس الخيانة أنف العدو أشده جاؤوا من كل أوب
أي من كل وجه الأوق الثقل البأس العذاب هو
الأمر والشأن والعمل واحد خبت السموات القطر
وخبت الأرض النبات الألبة المجاعة الأدمة
الوسيلة إلى الشيء البورة الحفرة ما عليك قضاة
أي عيب الإرث الميراث الإصر الذنب الأمر والإد

اَلْعَجَبُ اَلْهَمُّ اَلْعَطَاءُ وَاَلْهَمُّ اَلشَّيْءُ اَلْحَقِيرُ اَلْمِيرَةُ اَلذُّخْرُ
اَلْاَمَدُ وَاَلْمَدَى اَلْغَايَةُ اَلْمَلَاءُ وَاحِدُ الْاَمْلَاءِ وَهِيَ
اَلْاَخْلَاقُ اَلْمُوبِدُ اَلْاَمْرُ اَلْعَظِيمُ اَلْاُبْهَةُ اَلْعَظَمَةُ اَلْاَثَامُ ٣
جَزَاءُ اَلْاِثْمِ اَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ وَاَثَرَةٌ بِمَعْنًى اَيْ بَقِيَّةٌ عَذَابٌ
بَئِيسٌ اَيْ شَدِيدٌ اَلْبَسِيرَةُ اَلذَّخِيرَةُ مَوْتٌ ذَوَافٌ وَزُوَافٌ
وَزُوَامٌ وَذُعَافٌ اَيْ سَرِيعُ اَلْحُتُوفِ اَلَّذِي يَنْتَفِخُ جَنْبَاهُ ٦
رَجُلٌ مُهَلَّبٌ اَيْ مَهْجُوٌّ كُلُّ وَجُلٍّ خِلَافُ بَعْضٍ وَجُزْءٍ
اَلْحَقِيقَةُ اَلرَّايَةُ مِصْدَاقُ اَلشَّيْءِ مَا يُصَدِّقُهُ اَلْعِطْرِيفُ
وَاَلْجَحْجَاحُ وَاَلْقُمْقَامُ وَاَلْجَلَاجِلُ اَلسَّيِّدُ اَلْعِلْقُ اَلنَّفِيسُ ٩
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قُوفُ اَلْاُذُنِ اَعْلَاهَا اَلْعَفَقَةُ وَاَلْعُلْفَةُ

والبلغة ما يتبلغ به من العيش الوفق الموافقة بين
الشيئين الشفق الردى من كل شئ ظل وارف اى واسع
٣ الحالة ما تتحلله عن القوم خلال الشئ وخلله وسطه
عظم الشئ ومعظمه اكثره الحكل مالا يسمع له صوت
كالنمل واشباهه المغلغلة الرسالة المحولة من بلد
٦ الى بلد فصل في اسماء الدواهى والشدايد
الضيبل والسلتم والصيلم والدئلم والفلق والجبل
والالد والصمم والنآد والجوكرى والجوكر
٩ والزدير والخيتعور والعفقير والحفقيق والردهيس
والعباقية والعفقاء والفليقة والعناق والرقم الداهية

وَيُقَالُ لَهَا أَيْضًا الْعَرَاقِلُ وَالْفَاقِرَةُ وَقَاصِمَةُ الظَّهْرِ
وَصَمَّاءُ الْغَبْرِ وَإِحْدَى بَنَاتِ طَوْقٍ وَإِحْدَى بَنَاتِ التُّرَابِ
وَابْنَةُ الْأَيَّامِ وَابْنَةُ الْجَلِ وَاللَّتَيَّا وَالَّتِي وَرُبَّمَا جَاءَتْ ٣
عَلَى صِيغَةِ التَّصْغِيرِ وَالْمُرَادُ التَّكْبِيرُ كَالدُّوَيْهِيَةِ
وَالْخُوَيْخِيَةِ وَالدُّهَيْمِ وَاللُّهَيْمِ وَالدُّهَيْمَاءِ وَرُبَّمَا
يُزَادُ فِيهَا الْأُمُّ فَيُقَالُ لَهَا أُمُّ جَوْكَرَى وَأُمُّ خَشَّافٍ ٦
وَأُمُّ الدُّهَيْمِ وَأُمُّ اللُّهَيْمِ وَيُقَالُ لَقِيتُ مِنْهُ الْأَمَرَّيْنِ
وَالْأَقْوَرَيْنِ وَالْفُتَكْرَيْنِ وَالدُّرَحْمَيْنِ وَالْبُرَحَيْنِ
وَذَاتَ وَدْقَيْنِ وَوَقَعَ فُلَانٌ فِي سَلَاجِمَ وَفِي أُذُنِ ٩
عَنَاقٍ وَفِي إِحْمَارٍ وَأَسْتِ الْكَلْبِ وَفِي وَادِي تُخَيْبَ

وتضلل وتهلك ويقال رميت منه بحجر الارض وثانية
الاثافي وداهية الدهر وجاء فلان بعلق فلق اي بالداهية
ولقيت منه علق القربة وعرق القربة اي شدة
واذى ومن اسماء الشدة المعرة والدابة والقارعة
والمشقة والغمرة والبوس والشظف والوباء
والغاشية والنازلة والحادثة والنابة والبائقة
فصل في الاضداد الجون الاسود والابيض
الصريم الليل والصبح السدفة الظلمة والضوء
الجلل الصغير والكبير الناهل العطشان والريان
الهاجد المصلي والنايم النبل الصغار والكبار المائل القايم

وَالْ ای بالارض الظن اليقين والشك الرهوة الصعود
والهبوط الصارخ المغيث والمستغيث ٠ الخشيب
السيف الصقيل والذی لم يتم ايضا ٠ القرر الطهر ٣
والحيض الشف الفضل والنقصان البين الوصل والقطع
الحی الخلوف الغيب والمتخلفون التلعة ما ارتفع وما
انحدر من الارض وراء يكون خلف ويكون قدام وفوق ٦
يكون اعلى ويكون دون فصل يقال رجل فرد وفرد
وفريد وفارد كله بمعنى واحد الافراد جمع
وفرادى جمع على غير قياس كانه جمع فرد ان القانون ٩
الاصل القوانين جمع وليس بعزى اللبان الذين يقال هو

في لِبَانٍ مِنَ العَيْشِ اَيْ في نَعِيمٍ وَخَفْضِ الكِنُّ وَالكِنَانُ
وَالغِطَاءُ مَا يُسْتَرُ وَالجَمْعُ اكْنَانٌ وَاكِنَّةٌ الشَّفْعُ
خِلَافُ الوِتْرِ المَأْرُبَةُ وَالإِرْبَةُ وَالأَرَبُ وَالوَطَرُ ٣
الحَاجَةُ الحِلْيَةُ مَا يُتَحَلَّى بِهِ المِرْيَةُ وَالرِّيبَةُ وَالرَّيْبُ
الشَّكُّ القَاضِيَةُ المَنِيَّةُ الطَّاغِيَةُ الطُّغْيَانُ الغَرَامُ
اللَّازِمُ الهَوْنُ السَّكِينَةُ وَالوَقَارُ الهُونُ بِالضَّمِّ ٦
الهَوَانُ المَقِيلُ مَوْضِعُ القَيْلُولَةِ القِسْمُ الثَّالِثُ فِي الآثَارِ
العُلْوِيَّةِ البَابُ الأَوَّلُ

فِي ذِكْرِ الهَوَاءِ وَمَا يَعْرِضُ فِيهِ الهَوَاءُ وَالجَوُّ ٩
وَاللَّوْحُ وَالسُّكَاكُ هَوَاءٌ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ

ای لاعقل فیها • الریح باد الریاح والارواح ج
وقوله تعالی وتذهب ریحکم ای دولتکم
المؤتفکات بادهای متفاوت درجستن • وقوله تعالی ۳
والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات یعنی مدائن
قوم لوط • الصبا والقبول ان باد که از بس بشت جهد
جون روی بقبله داری • الدبور باد که از سوی قبله ۶
ایذ در برابر صبا • الشمال والشمل والشأمل
والشمل ومحوة ومسع ونسع والهیر والایر
باد که از دست راست جهد • الجنوب والخزیج ۹
والنعامی انک از جب جهد در برابر شمال • النکبا

انک راهش نه راه این جهار باشد الجربیا انک میان
شمال ودبور جهذه الازیب انک میان صبا وجنوب
جهذ النکیبا والصابیة انک میان صبا وشمال جهذ
الهیف انک میان جنوب ودبور جهذه النیحة هرباذ
که درمقابلهٔ دیکری جهذه النافجة ابتدا باذ سخت
العاتیة از جذ درکذشته از سختی النوح والدروج
انک زود جهذه الهدوج والجنون والمهراج بانک کن
البارح والهیف والسهام کرمه الصرصر والحرجف والعرتة
والزمهریر سرد الهلاب والبلیل والشفان سرد وبا باران
الجر وربا ذکرم که بشب جهذه السموم کم بروز جهذ

وکویند که برضد این سموم بارد که بیوسته جهد
العاصف والعصوف والجوج که سخت جهد الریح
والزادة والزیدانة والرخار نرم النسیم نرم وخوش ۳
القاصف شکسته الحاصب والحصب انک سنک اژد
الهبوة والسافهة انک کرد دارد الهجوم والهوجاء
والحریق که خیمه برکند العقیم باذن هنز اللاقح ۶
السافیة بیان
که میغ را کرد کند ودرخت را بارد ارد کند اللواقح
فصل الغبار والغبرة والعجاج والقترة
والعکوب والعصرة کرد النقع والصیق کرد اندر هوا ۹
الاعصار دوله الزمخ والقسطل والهبوة والعثیر

کردچرب القتام کردسیاه السافیاء کردبسیار
خاک الهباء کردسم ستوره المنین کردضعیف الخیضعة
کردچربکاه اَلْبَابُ ـــــــــــ اَلثَّانِیْ
فی السحاب وما یتولد منه الغیم والغین میغ که
اسمانرا بپوشد اَلْعَیْنُ انکه ازسوی قبله عراق اید السحاب
انک خویشتن همی کشد اَلْغَمَامُ وَالسَّدُّ انک افاق بپوشد
اَلنَّشْوُ وَالنَّجْمُ میغ چون بدیدایذ اَلْعَارِضُ سایه افکن
اَلْعِمَاءُ میغ تنک السماء بلند اَلْعَنَانُ نشان باریدن بیذا
امذ اَلْمُسْتَحِیْرُ کران بارشد اَلْنَشَاصُ وَالْطَّخَاءُ وَالطَّهَاءُ
دوراز زمین اَلْهَیْدَبُ نزدیک بزمین الجِبِیُّ انک بدید

ایذ جون کوهی که بیش از انک بیر اکند الطخرور بارکا
تنک القزع پاره پاره الجمل میغ سیاه الصیب والمزن
سیذ الرباب در پاره دیکر اویخته الصیب ۳
انک باران دارذ الزنزج میغ تنک وسرخ المعصر زدیک
رسیذه بیارذن النمر بلنک رنک الجهام والجفل انک اب
بریخته باشذ المخیلة امیذوار الجلب والصرادة تنک ۶
وبی اب الرکام برهم نشسته القلع والکسف پارها
میغ برزک الکنهور میغ هنکفت وتمام آب الغوادی
والبواکر میغهای بامداذ الروایح انک شبانکاه ایذ ۹
السواری میغ که بشب آیذ الواحة غادیة وباکرة

ورایحۃ وسارۃ ۰ بنات بخر وبنات مخر میغهای تابستای
العراص والعزاف انک باا ورعد وبرق باشد الراعۃ
بارعد البارقۃ والمبرقۃ بابرق فصل ۳
البرق نخنوه الحلب انک باران بیارد ۰ یقال برق
الحلب والبرق الحلب ۰ العقیقۃ وسلاسل البرق
ان نخنوه که دراز بکشد الحقوانک بهن باران ۶
شود ۰ الرعدم الزمۃ اوازرعد الندآۃ والقسطانۃ
وقوس قزح سریر ۰ الدجن والغیایۃ سایه میغ
الضبابۃ نزم ۰ الرمی والسقی میغ بزرگ قطره الارمیۃ ۹
والاسقیۃ ج سحابۃ دلوح کران باریاب سحوج

وسکوب وهتن دیزان سحاب بود باتکرک

فصل المطر والغیث والسماء باران السمی

والاسمیة ج الوسمی نخست باران الولی دوم ۳

الاولیة ج الوابل والوبل والهضبة بزرک قطره

الهضب ج الاهضاب ج الاهاضیب بجج القطقط

والرذاذ خرد قطره ۰ الجود باران نیک الطل والرهمة ۶

نرم ۰ الساجیة انک از سختی بوست از روی زمین برود

الدث والرک والطش باران ضعیف ۰ الرش اندک

البغشة والغبیة والذهبة انک زمین ترکند ۹

الدهن انک زمین جرب کند ۰ السبل باران میان میغ

وزمین الجدا و الطبق انک عام باشد الجیا که زمین
زنده کند الهند باران از بس باران الهادج الدیمة
شبانروزی الودق انک بیانی بارد الرجع انک وا
دراید الرجعان ج الشؤبوب پاره از باران
القطرم القطرة یکی الطوفان باران که بهرجای رسد
المدرار ریزان الثجاج شران الربیع و الربعی باران
بهاران الجمیم و الصیف تابستان الصفری باران
که اندرکرما اید الخریف و الخریفی باران خزان
الشتی و الشتوی باران زمستان الندی و الثاد نم
السدی شبنم فصل الثلج برف البرد و العضرس

وَجَبُ المُزْنِ وَجَبٌ فِرْتَكْرَكُ الدَّمُوْدَمَه الجَمْدِيخ
المُجْمِدَةُ وَالمُخْشِفُ خ دَانْ المَثْلَجَةُ برف دان الخَشِفَةُ
اوا ز برف جون باى برو نهند الخَشِيفُ دِنْكَلَاله ٣
الصَقِيعُ وَالسَقِيطُ وَالضَرِيبُ وَالجَلِيدُ بِرْ البَرْدُ
سَرِمَا الاِبْرِدَةُ سَرِمَا صبح دَم الحِسُّ سَرِمَا كه كشت
وكياه بسوزد الجَايِحَةُ شجام كه ميوه را رسد ٦

أَلْبَابُ الثَّالِثُ فِي ذِكْرِ السَمَاءِ

وَالنُجُومِ السَمَاءُ وَالخَضْرَاءُ وَالفَلَكُ وَالرَقِيعُ وَالصَاحِيَةُ
وَجِرْبَةُ النُجُومِ اسمان الجَرْبَاءُ نام اوجون ستاره ستوان ٩
ديذ الخَلْقَاءُ نام اوجون ستاره ستوان ديذ السَمَاءُ الدُنْيَا

اسمان نخستین الصاقورهٔ سیم برقع جهارم وکوید
هفتم کحل نامیست اسمانرا بطن السماء ان سوی که
وامادارد ظهر السماء ان سوی که وادیکر اسمان
دارد بکلا السماء وکیندات السماء میان اسمان اسباب
السماء درهای اسمان الواجد سبب اغنان السماء جذانک
بتوان دید از اسمان الواجد عنن الطباق والطرایق
طبقها او زوریک دیکر الواجد طبق وطریقة الافق
والرجاء والقتر والقطر کاره او الجبک راهها او
جوشکن شکن الواجد جباک القطب ان نقطه که مدار فلک
برویست المجرة وشرج السماء راه کاه کشان

فصل النجم والكوكب ستاره الدرّی
ستاره بزرگ وروشن الدراری ج الطارق ستاره بام
الخنس والكنس زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد ۳
الواحد خانس وكانس السیارات این پنج وآفتاب ومه
الواحدة سیّارة الشهاب یکی ازین هفت والخ بشب
بروذ جون آتشی الشهب والشهبان ج الثوابت خلاف ۶
السیارات الشمس والغزالة والجاریة والمهاة
والشرق آفتاب یقال طلع الشرق ولا یقال غاب الشرق
ذکاء وبراح ویوخ والاهة والالاهة نامهاست ۹
آفتاب را الجونة وعین الشمس آفتاب چشمه ۱۰ النضح

وَالْاٰیَاتُ روشنی او الشُعَاعُ برتو او الطُفَاوَةُ شاذر
وردا و قَرْنُ الشَمْسِ وَحَاجِبُهَا اول او که بدیدار ایذ لُعَابُ
الشَمْسِ وَخَیْطُ بَاطِلٍ وَمُخَاطُ الشَیْطَانِ انج کرم کاه بینند ۳
ازوجون فرق عنکبوت المَطْلَعُ وَالمَشْرِقُ وَالشَرْقُ انجا
که برایذ ازو المَغْرَبُ وَالمَغْرِبُ وَالمَغِیبُ انجا که فرو
شوذ بذو صَفْرَةُ الشَمْسِ توش افتاب وسختی ان ۶
الظِلُّ وَالتَبَعُ سایه ظِلُّ ظَلِیلٌ سایهٔ تمام ظِلٌّ مَمْدُودٌ
سایهٔ همیشه الفَیْءُ سایه بس از زوال الغَیَایَةُ سایهٔ
روشنی آفتاب بامداذ وشبانکاه وسایهٔ عَلَم فصل ۹
القَمَرُ وَالزِبْرِقَانُ ماه الهِلَالُ ماه نو وتاسه شب از ماه

هلال کوبند بس قمر · البدر ماه شب چهاردهم · الفخت
والقمراء ماه تاب · الهالة والدارة شاذروان ماه
الشاهور غلاف ماه · الشامة نشان برميان ماه الميزان ۳
افتاب وماه فصل في اسماء البروج الحمل
الثور الجوزاء السرطان الاسد السنبلة الميزان
العقرب القوس الجدى الدلو الحوت فصل ۶
في منازل القمر الانواء ونجوم الاخذ منازل قمر ·
السرطان وهما قرنا الحمل ويقال لهما النطيح والناطح
ايضا البطين الثريا الدبران ويقال له المجدح الهقعة ۹
الهنعة الذراع النثرة الطرف الجبهة الزبرة الصرفة

العوّا السّماک الغفر الزبانی الاکلیل القلب السولة
النعایم البلدة سعد الذابح سعد بلع سعد السعود
سعد الاخبیة فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر
بطن الحوت واین بیست هشت منزلست فصل
النجم والثریا پروین النظم سه ستاره است نزدیک
جوزا افراد النجوم ستارکان روشن درکنار اسمان
بنات نعش الکبری هفتورنگ مهین وقد جاء فی الشعر
بنو نعش بنات نعش الصغری هفتورنگ کهین واین هر یک
را هفت ستاره است سه را بنات کویند وچهار را
نعش الفرقدان دو برادران واز دو ستاره یکی است

از هفتورنگ کهین الجدی ستاره و ابسین از هفتورنگ
کهین قبله را بدان بدانند السهی ستاره است خرد نزدیک
هفتورنگ مهین روشنی چشم بدان امتحان کنند. الفکة
کاسهٔ درویشان. الشعری العبور و الشعری الغمیصاء
و الغموص دو ستاره است معروف و یقال لهما اختا سهیل
المرزمان دو ستاره است با این دو شعری. السماک
الأعزل و السماک الرامح دو ستاره دیگر است.
عرش السماک چهار ستاره است خرد فروتر از عوا
النسر الطایر و النسر الواقع مر العیوق ستاره است
روشن برکنار مجرّه سهیل ستاره است روشن در جانب

جنوب اهل یمن بینند انرا حضار و الوزن دوستاره
است روشن هم دران جانب الکف الخضیب و الکف
الجذماء دوستاره است معروف البرجیس و الاجور
دو نامست مشتری را و در زبان پارسیان زجل را کیوان
خوانند و مشتری را برجیس و مریخ را بهرام و آفتاب را
خور و مهر و عطارد را تیر و زهره را ناهید و فلک را
سپهر فصل الجنة و جظیرة القدس بهشت
جنة الفردوس بهشت بسیار درخت جنة عدن
بهشت پایدار جنة الخلد بهشت جاویدی جنة النعیم
بهشت ناز و نعمت جنة الماوی بهشت ساخته جای

دار السلام سرای سلامت از آفات • دار المقامة سزان
ایستادن • الخزنة نگاه بانان بهشت • الواحد خازن
الدرجة بایه بالا بر • الدرج والدرجات ج الرقوف
بساط کران مایه • التسنیم والسلسبیل چشمها ست در
بهشت • طوبی درختیست در بهشت • الکوثر جوی
است انجا • الکافور والزنجبیل دو چشمه دیگرست در بهشت
وگفته اند مزاج شرابها بهشتیان است • الاعراف
بالاهای است میان بهشت ودوزخ • الواحد عرف
بحبوحة الجنة میان بهشت • علیون جایها بلند اندر
بهشت وگویند زور هفت اسمان جمع است که اورا واحد نیست

الجزآء والثواب والمثوبة پاداش الحسنة والحسنى
نيكوى الوسيلة والزلفى نزديكى التحية باذشاهى
ودرود النزل انج بيش انده نهند سدرة المنتهى ۳
درختيست در آسمان هفتم البيت المعمور والضراح
خانه است در آسمان چهارم فصل جهنم وسقر
ولظى والهاوية والحطمة دوزخ النار آتش ۶
الأنور والنيران ج الجمر آخكر الجمرة پكى الشرار
والشرر آيزك الشرارة والشرق پكى الدخان والتحموم
والنحاس والعثان والدخ والإيام دود الجحيم آتش زرك ۹
السعير افروخته الحريق سوزان اللظى زبانه زنده

لشواظ والمارج واللهب زبانهٔ آتش بی دوزخ سجین
زیر هفتم زمین الدرکات طبقهای دوزخ الدرکة یکی
الدرک الاسفل طبق زیرین العسلین والغساق هرج ۳
از تن دوزخیان فرود دوزخیون صدید وجزان القطران
الحمیم اب گرم الآنی غایت گرمی رسیدن شجرة
الزقوم درختیست در دوزخ المهل مس گداخته ۶
الرجس والرجز والرکس والعذاب والعقاب
والعقوبة شکنجه المثلات العقوبات الواحدة مثلة ومثلة
الصفد والغل والقید والنکل بند فصل ۹
القامة والساعة رستخیز الحاقة والقارعة والواقعة

وَالْآزِفَةُ وَالطَّامَّةُ وَالصَّاخَّةُ نامهای است قیامت را
اَشْرَاطُ السَّاعَةِ نشانها قیامت الواجِبُ شرط
الْمَوْقِفُ وَالْمَقَامُ شمارکاه المیزانُ وَالصِّرَاطُ مر ۳

اَلْبَابُ الرَّابِعُ فی ذکر الاوقات

الْمِيقَاتُ وَالْمَوْقِتُ وَالْوَقْتُ وَالْحِينُ وَالْاوَانُ وَالْاِبَّانُ
هنکام الآنَ وَالسَّاعَةَ وَآنِفًا اکنون الامَدُ والمَدَی ۶
وَالْغَايَةُ وَالنِّهَايَةُ وَالْكُنْهُ پایان کار الدَّهْرُ
وَالْعُصُرُ وَالْحِقْبُ وَالْحِرْسُ وَالسَّبْتُ وَالسُّبَاتُ
وَالْمُسْنَدُ وَالْمَئُونُ وَالزَّمَنُ وَالزَّمَانُ روزکار الاحقاب ۹
الازلم الجذع وعوض نامی است روزکار را الْمُدَّةُ

وَالبُرْهَةُ وَالسَبَةُ وَالسَنْبَهُ وَالسَنْبَتَةُ پارهٔ از روزگار
رَيْبُ المَنُونِ حَوادِثُ زمانه ۰ الابَدُ وَيدُ الدَهْرِ وَجَدُ
الدَهْرِ همیشه ۰ القَرْنُ هشتاد سال وکوینده سی سال الفِئَةُ ۳
وَالسَاعَةُ ساعت السَاعُ وَالسَاعَاتُ ج ساعة سَوْعَاءُ
شَدِيدَةٌ ۰ اليَومُ روز اليَومَ امروز الغَدُ فردا ۰ امس دی
اوّل من امس پریر ۰ النَهَارُ روشنای روز ۰ الصُبْحُ وَالصَبَاحُ ۴
وَالشَمِيطُ وَالاِصْباحُ وَالفَجْرُ بام ۰ البُلْجَةُ سپیدهٔ دم
الصَبِيحَةُ وَالاُصْبُوحَةُ وَالغَدَاةُ وَالغُدْوَةُ وَالبُكْرَةُ
وَالاِبْكَارُ بامداد ۰ الصَدِيعُ وَالفَلَقُ وَالفَرَقُ وَالفَلَقُ ۹
روشنای صبح ۰ الضُحَى چاشتگاه ۰ الضَحْوَةُ وَالضَحَاءُ چاشتگاه

فراخ روشنائی چاشتگاه ۰ زادُ الضحی
وکهره بلندی او ۰ الغزالة ابتداء او ۰ سراة النهار
بلندی روز ۰ وجه النهار وصدره اوله ۰ الهجر والهجیر
والهاجرة والظهیرة کرمگاه ۰ الظهر والظهیرة
والقایلة نیم روز ۰ الرواح پس از نماز پیشین ۰ المساء والمسی
شبانگاه ۰ العشی والعشیة از نماز شام تا خفتن ۰ العصر
اخر روز ۰ القصر پس ازان ۰ الاصیل نزدیک بفروشدن آفتاب
الاصل والاصال جج وقیل الاصل واحد وجمعه آصال
وجمع الاصیل اصلان ۰ الطفل وقت فروشدن آفتاب ۰ العرج
غایبی آفتاب ۰ الشفق باقی روشنی آفتاب وسرخی لزد اول شب

السُدفَةُ امیختگی روشنی و تاریکی شوط باطل روشنی
که بروزن اندر افتد فصل اللَّیلُ شب اللَّیلة امشب
البارِحَةُ دوش البارِحَةُ الأُولَی پرندوش العِشآءُ الأوّل ۳
والعَتَمَةُ
کاه نماز شام العِشآءُ الآخِر کاه نماز خفتن و زعم قوم
انّ العِشآءَ من زوالِ الشمسِ الی طلوعِ الفجرِ فجمة العِشآءِ
سخی تاریکی شب الغسق اول تاریکی الغلس و الغبش ۶
تاریکی اخر شب الظلام و الظلمة و الظلماء و الجندس
و الغیهب و الدجنة و الدجیة و الدجة تاریکی الضوء
و الضیاء و النور و السنا روشنی القطع و الوهن و الموهن ۹
و الجنح و ابکوش و الجرش و الشهواز و الهدر و الهزیع

وَالهَجْعَةُ وَالزُّلْفَةُ وَالطَّائِفَةُ پاره از شب • الجُمْهَة
از اوّل شب تا جهاریکی • الدَّلَجُ پازیر نخستین الدُّلْجَةُ
پازیره وابسین السَّحَرُ مِ السُّحْرَةُ سحر وابسین پیش از صبح
تباشیر الصُّبْحِ ابتدا صبح • العِنَكُ سیک وابسین از شب
بُهْرَةُ اللَّيْلِ میانه شب • ناشِئَةُ اللَّيْلِ اول ساعتها شب
یافوخ اللَّيْلِ بشتر شب • الخَيْطُ الأَبْيَضُ سپیده روز
الخَيْطُ الأَسْوَدُ سیاهه شب فصل فی اوصاف
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ یوم صحو ومصرح روزی وی میغ واجحان
روشن وصفوان صافی وسرد ومدجن تاریک از میغ
وقاتم کرفته وغایم میغ ناک وراجح باذناک وریح

خوش و مطیر بارند و خذر نمکین و جارود فی
کرم و بارد و قرسرد و طلق نه کرم و نه سرد
ایام معتدلات و مختدمات روزهای سخت کرم ۳
و معتدلات میانه یوم اجرد و جرید روزی تمام
جمت و مجت و ابت سخت کرم یوم عصیب و عصصب
روزی سخت و عسیر و عسرد شوار و عبوس ناخوش ۶
و قمطریر و قماطر بغایت سختی لیل دامج و دامس
و دجوجی تاریک و غاضر و ضارب سخت تاریک
اسحم داج سیاه از تاریکی و معقمر ماه ناک الکافر ۹
شب تاریک لیل اغضف شبی چند و شب ازدرازی

لَيْلَةٌ قَرَّةٌ شَبِّي سَرَدٌ. لَيْلٌ اَلْيَلُ وَلَاْيِلٌ وَلَيْلَةٌ لَيْلَاءُ شَبِّي
تاريك. وَكَذٰلِكَ يَوْمٌ اَيْوَمُ روزى روشن وكويند روزى سخت
٣ لَيْلٌ اَقْمَرُ كه روز نداند بوذ. لَيْلَةٌ غَمِّيَّةٌ كه ماه نتوان ديذ
از ميغ يا از گرد. اللَّيَالِي الْمُحْفَاتُ شبهاى كه ماه در ميغ
تابذ. لَيْلُ التِّمَامِ دراز ترشبها در سال. يَوْمٌ اَرْوَنَانُ وَلَيْلَةٌ
٦ اَرْوَنَانَةٌ روزى وشبى سخت وصعب. فَصْلُ النَّوْمِ
وَالْمَنَامُ وَالْكَرَى وَالنُّعَاسُ وَالْهُجُوعُ وَالْهُبُوعُ خواب
النَّعْسَةُ الْاُرْدُنُّ خواب كران. الْوَسَنُ وَالسِّنَةُ وَالْاِغْفَاءَةُ
٩ خواب سبك الرُّقَادُ خواب دراز. اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ خوابها
شوريذه السُّبَاتُ راحت خواب. الْفَخَّةُ وَالْفَخِيخُ نخست خفته
والغطيط

فصل الاسبوع هفته · السبت شنبه
الاحد یکشنبه الاثنین دوشنبه الاثانین جمع
الثلاثاء سه شنبه · الاربعاء چهارشنبه · الخمیس
پنج شنبه · الاخمسة ج الجمعة اذینه الجمع ج
ودر جاهلیت عرب روز شنبه را شیار گفتندی
ویک شنبه را اوّل ودوشنبه را اهون وسه شنبه را
جبار وچهارشنبه را دبار · وپنج شنبه را مونس واذینه را
عروبه · واین نامها در دو بیت مجموعست · وهما
اوّمل ان اعیش وان یومی باوّل او باهون او جبار ·
او التالی دبار او فیومی بمونس او عروبة او شیار ·

الباب الخامس

في ذكر الشهور والسنين بالفارسية والعربية

الشهر ماه الاشهر والشهور ج غرة الشهر اول ماه
وان سه روز باشد سلخ الشهر اخر ماه وان والسين
روز باشد وتقول كنت غرة كذا اول روز را وللليلتين
خلتا دو شب گذشته را وللثلث خلون وبهجين تا عشر لیال
خلون بس ازين لاحدى عشرة ليلة خلت تا بعشرين
بس ازين العشر ليال بقين وخمس ليال بقين وللليلتين
بقينا وللليلة بقيت وتقول جيت في عقب شهر كذا
وعقبانه اذا جيت وقد بقيت منه بقية البرا الخست
اذا جيت بعد ما مضى كله وجيت وعقبه

شب از ماه وکفته اند وابسین شب از ماه النجیرة
والناجرة وابسین روز از ماه العفر آشب سیزدهم
لیلة السواء شب نیمهٔ ماه الایام البیض سیزدهم ۳
وچهاردهم وپانزدهم الدعجاء شب بیست وهشتم
السرار شب بیست ونهم الفلتة شب سیم
فصل فی ذکر الشهور الاثنی عشر بالعربیة ۶
المحرم صفر شهر ربیع الاول شهر ربیع الآخر
جمادی الاولی جمادی الآخرة رجب شعبان
شهر رمضان شوال ذو القعدة ذو الحجة وجمع المحرم ۹
المحرمات وجمع صفر اصفار وجمع الربیع اربعاء

وَ اَرْبِعَةٌ وَجُمَادَى وَجُمَادِيَاتٌ وَرَجَبٌ وَارْجَابٌ
وَشَعْبَانُ وَشَعْبَانَاتٌ وَشَعَابِينُ وَرَمَضَانُ وَرَمَضَانَاتٌ
وَ اَرْمِضَاءُ وَشَوَّالٌ وَشَوَاوِيلُ وَذَوَاتُ الْقَعْدَةِ
وَذَوَاتُ الْحِجَّةِ وَمُحَرَّمٌ رَا شَهْرُ اللّٰهِ الْمُحَرَّمُ گويند
وَرَجَبٌ رَا شَهْرُ اللّٰهِ الْاَصَمُّ وَالْاَصَبُّ وَرَمَضَانَ رَا
شَهْرُ اللّٰهِ الْمُبَارَكُ وَشَهْرُ اللّٰهِ الْاَعْظَمُ وَدَرْجَاهِلِيَّتْ
مُحَرَّمٌ رَا مُؤْتَمِرٌ گفتندى وَصَفَرٌ رَا نَاجِرٌ وَرَبِيعُ الْاَوَّلِ رَا
خَوَّانٌ وَدُومٌ رَا وُبَّانٌ وَجُمَادَى الْاُولَى رَا حَنِينٌ وَقِيلَ
حُنَيْنٌ وَجُمَادَى الْاٰخِرَهْ رَا رُنَّى وَرَجَبٌ رَا اَصَمُّ وَمُنْصِلُ
الْاَسِنَّةِ وَمُنْصِلُ الْاَلِّ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَشَعْبَانُ رَا عَاذِلٌ

رمضان را ناتق و شوال را وعل و ذو القعده را
ورنة و ذو الحجه را برک الاشهر الحرم و رجب
و ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم فصل ۳
في اسمايها بالسريانية تشرين الاول تشرين الآخر
كانون الاول كانون الآخر و شباط آذار نيسان
ايار حزيران تموز آب ايلول فايلول و تشرين الاول ۶
و تشرين الآخر شهور الخريف كانون الاول و كانون
الآخر و شباط شهور الشتاء آذار و نيسان و ايار
شهور الربيع حزيران و تموز و آب شهور الصيف و ثلثة ۹
ايام من آخر شباط و اربعة من آذار هي ايام العجوز

الصن پنجشت روز. الصنبر دوم. الوبرسیم الام
چهارم. المؤتمر پنجم. مطفی الجمر ششم. مکفی الظعن
هفتم فصل فی اسمایها بالفارسیة
فروردین ماه. اردیبهشت ماه. خرداد ماه. تیر ماه
مرداد ماه. شهریر ماه. مهر ماه. آبان ماه. آذر ماه
دی ماه. بهمن ماه. اسفندارمذ ماه. النیروز پنجشت
روز از فروردین ماه. المهرجان مهرکان وهو الیوم
السادس عشر من مهر ماه. خزان م وهو الثامن عشر
من شهریر ماه. السدق سذه وهو العاشر من بهمن ماه
الفردجان فوردیان وان پنج روز باشد آنرا خرابان ماه

اَهنوَذ اشتوَذ اسفندمَذ وَخِشْت هشتویش

وَاین را ازدوازده ماه نشمرند وتسمّی الایام المسترقة

فصل فی ایام الشهر بالفارسیة اورمزد بهمن ۳

اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداذ مرداذ

دینا آذر آبان خور ماه تیر جوش دیبهر مهر آذر

سروش رشن فروردین بهرام رام باذ دیبدین ۶

دین اِزد آشتاذ آسمان زامیاد ماد اسفند انیران

فصل السنة والعام والحول والحجة والحقبة

سال العام الاول پار عام عام اول پیرار العام السال ۹

العام القابل دبکر سال القاب سبم سال القباب جهارم سال

المقبض پنج سال و حول کریت و محرم سالی تمام سنه
جماد که هیچ چیز نبارد عام جحد اندل باران السنة
والجدب والجرز والعزاء والشهباء وکل والمحل
والضبع تنک سال الخصب والفتق فراخ سال الخالفة
والجليفة سالی که مال هلال کند السنة الکیسة
ان سال که روزی در وافزایند وان هرچهار سالی باشد
فصل فی مشاهیر ایام العرب فی السنة
یوم عاشورا وعشورا روز دهم از محرم الایام المعلومات
ده روز ذی الحجه لیلة الصک ولیلة المبارکة شب جمعه
لیلة القدر شب بیست هفتم از رمضان یوم الترویة

روز هشتم از ذی الحجه • یوم عرفه نهم از ذی الحجه •
یوم النحر و یوم الاضحی دهم ذی الحجه • یوم القر دوم
اضحی یوم القر و النفور روز سیم • لیلة القران شب
که واکرد ند از منی الایام المعدودات ایام تشریق
فصل فی فصول السنة الربیع بهاران الاربیع
الصیف تابستان القیظ گرمای گرم الاقیاظ جمع القیظ
القیظ و وغرته و صرته سختی گرما تموز الخریف برگ
ریزان و باران در ازوقت • الشتاء و المشتاة و المشتی
و الشتوة زمستان و یقال الشتا جمع شتوة و الاشتیة
جمع الشتاء صبانة الشتاء و صنابره و عنبرته سختی

سرمای زمستان الزمهریر سرما، سخت السبرة سرما
بامداد ان القر والقرة سرما عفرة الحر وافرقه
سختی کرما الومد سختی کرما بشب الوقدة غایت کرما
وان بانزده روز باشد قبل الشتا والصیف اولهما
فصل العرب تسمی لیالی الشهر کل ثلث منها باسم
فتقول ثلث غرر وثلث نفل وثلث تسع وثلث عشر
وثلث بیض وثلث درع وثلث ظلم وثلث حنادس
وثلث داجی وثلث محاق القسم الرابع فی الآثار
السفلیه وتوابعها الباب الاول
فی ذکر الارض وصفاتها الدنیا والاولی والعاجلة

این جهان الآخرة والاخری والآجلة ان جهان العالم
این جهان وان جهان وهرج افزیده است در رو العالم نوع
العالم ایضا اهلیلک زمانه الاقلیم کشور الاقالیم ج ۳
والارض سبعة اقالیم مقسومة علی عدد الکواکب
السبعة فالاول منها ینسب الی زحل وهو بلاد الهند
والثانی الی المشتری وهو بلاد الصین والثالث الی المریخ ۶
وهو بلاد الترک والرابع الی الشمس وهو بلاد خراسان
والخامس الی زهرة وهو بلاد ماوراء النهر والسادس
الی عطارد وهو بلاد الروم والسابع الی القمر وهو بلاد ۹
الثلج الارض زمین الارضون ج والاروض والاراض ایضا ج

و الاراضی ج علی غیر قیاس البسیط و البسیطة و الغبراء
و الجدالة و التربا ایضا زمین الجبوب و الصعید و
الشاهرة روی زمین العذاة و القراح و الحقل زمین که کشت
راشاید المیشاء و البثنة و الرغاب و الرقاق زمین نرم
الحزن و الحزم و الوعر و النعل زمین درشت القردد
و القردود با درشتی بلند الجلد و العزاز زمین سخت
الخبار سست الجرز زمین که برو باران نیامده باشد
الرهوض و الموات زمین یکملک بنوذ القرواح و البساط
و البداح و البراح و الفضاء و البراز و البرز زمین فراخ
و خالی الصفصف و الصحصح و الصمحمان و الصردح هموار

الحبث والجدد والقاع هامون ونرم الاقواع
والقيعان والقيعة ج السبخة شورستان الهذفذ
والسهب والسبسب كامون ودوه الصحرا والعرار ۳
بى بوشش الرمضا زمين كرم وتافته النشاز والنشز
والنجد زمين بربالا الغور والوهد والهوة والصاع
زمين فروكوه الاخرود شكاف اندر زمين الغايط والهضم ۶
نشيب وفراخ مناكب الارض كنارها زمين طلاع الارض
وملوها وقرابها معا پرى زمين كه افتاب برو تابد الدشت
والجانة دشت ارض اريضة زمينى برومند بيضا ۹
ناكشته مسحوة بيل كرده فصل الصعود والصعد

وَالاَمْتُ وَالْجَدَبُ وَالنَّجْوَةُ وَالرِّيحُ وَالرَّبْوَةُ وَالرَّابِيَةُ
بالای الهبوط وَالصَّبُوبُ وَالصَّبَبُ وَالْجَدُورُ وَالْجُرْشُبُ
البُرْقَةُ وَالْاَبْرَقُ وَالبَرْقَاءُ زمین باریک وسنگ الامعز ۳
وَالمَعْزَاءُ سخت وبسیار سنگ ریزه الظرب وَالْعَثْرُ
بالای خرد القُفُّ وَالصَّمْدُ وَالجَمَّدُ بلند وخشت
اليفاع بلند وفراخ التل بالای که سرش پس فراخ نباشد ۶
القَارَةُ وَالاَكَمَةُ انک پس بلند نباشد الاكم وَالاِكَامُ
جمع الاكام مج الجَرَّةُ وَاللاَّبَةُ وَاللَّوبَةُ سنگ
رخ الكَلَدَةُ پاره زمین خشت الكَدِيدُ زمین بسیم ۹
ستور کوفته المَتْنُ زمین سخت وبلند النَّقْعُ زمین

خوش خاک الکدیة زمین سخت الکنود انک ازو
نبات نرویذ الجرد والمرث والمروث هامونی که درو
هیچ نبات نباشذ الصلب باره زمین درشت که دراز ۳
بکشذ الصلبة فصل البر والبریة والبریت
والمفازة والمهلکة والدیمومة والموماة والدو
والدویة والداویة والتنوفة والتنوفیة بیابان ۶
الفلاة والمهمه والملا والسبسب والتیماء بیابان
دور التیه انک رونده اندرو متحیر شوذ البیداء که رونده
اندرو هلاک شوذ المجهل والهوجل والغفل که درو هیچ ۹
نشان نباشذ القف والبلقع والقی والقواء والسروت

خالی الیفقا والیمما والصرما انک درواب نباشد
الغطشی انک دروراه نبرند الحزق بیابان فراخ وهامون
الامليد والابليس دغ البدو والبادیة والبدا
بادیه الصوة والعلم والمعلم والارم والمنار
نشان که دربیابان نوند الامرة نشان خرد الامرج
الرجم سنکها برهم نهاده السراب کورواب وان
درنیمهٔ روز بیتند الآل ان سراب که بامداد وشبانگاه
بیتند الفرسخ فرسنک المیل سبک فرسنک البرید دوازده
میل الدلیل والهادی راه بر الخریت راه بر استاد
الفرانق راه بر لشکر المسافة دوری راه

فصل التراب والترب والتوراب والتيرب
والبرى خاك العفر والصعيد خاك بر روى زمين
الثرى خاك نمكلن الرقعا خاك نرم العفا خاك كه ۳
اثر رايبوشد الور خاك يك باذفا وابرده الرغام خاك
ريك اميز السماد خاك سركين اميز البوغا خاك نرم
نرم الاثلب والكثكث خاك وسنك ريزه النبشة ۶
والنثيلة والنجيثة خاك يك ازجاه برارنده الهاى
والسفا والرمس خاك كور السباطة والكناسة
والبكى خاك فارفته فصل الرمل ريك ۹
الكثب والنقاوده ريك العقنقل ريك بزرك الجمهور

ریک بلند. التیهورها مون. الجبل انک برزمین جون
رسنی باشد. الحقف انک کز بوذ. العجمة معا آخر ریک
السقط انجاکه وا برسد. الدغص توذه ریک.
الضفرة والعقدة معا برهم کرفته. العذاب واللبب و
السابغة تنک الجیلة نرم. الهیام که درد ست بنه
ایستد. الدهاس یکی یای بزو فروشوذ. الصرمة ریک
جزاکانه کسسته. اللوی برهم پیچیذه الجزع والجزعاء
والاجزع ریک راست. الدارة والقوز ریک کرد
الشقیقة کهاذی میان دو ریک. العانک که اشتر در روی
نتواند رفت. الوعثاء والوعساء والمیعاس که رونده را

دشوار بوذ رفتن دروی العاقر ریگ بزرگ کی لذو
هیجیز نرویذ الکوفة ریگ سرخ وبها سمیت الکوفة

أَلْبَابُ الثَّانِي فِي الْجِبَالِ ۳

الجبل والطود والعلم والطور والصد والسد کوه
القرن کوه خرد الاخشب والکفر کوه بزرگ القنة
والقلة والشعفة والشمراخ والشنعاف سر کوه ۶
المصاد والنیق بلندی الشاهق والجالق والصدف
کوه بلند الشامخ بلندی بلند الراسخ والراسی بخاور
الذروة والعرعرة بالای سر کوه الحضیض والجرو والنحض ۹
بن کوه السفح والصفح والعرض والخیف والقبل بر کوه

القُذْفَةُ تندی سرکوه · الفِنْدُبَانُ ازکوه بدرازنا
اَلهَضْبَةُ بشته · القلعَةُ پناه · الحِصْنُ دزِ العقبَةُ
وَالثَّنِيَّةُ سره · الشِّعْبُ دره · الشِّقْبُ وَاللِّصْبُ
وَالسِّلْعُ وَالصَّنَّ شکاف درکوه · الغَارُ وَالمغَارُ
وَالمغَانُ وَالكَهْفُ سوراخ درکوه · المَجَلُّ هاموی درمیان
کوه المهوی وَالمَهْوَاةُ وَالفَأْوُ میان دوکوه الفَجُّ
وَالفَجْوَةُ وَالتَّنَفُّ فراخنای درمیان کوه · الحَزْمُ وَالمَحْرِمُ
وَالجَدُّ وَالرَّيْدُ وَالرَّعْنُ تندی یکی ازکوه فرابوذ الذَّرَبُ
تنکنای یکی اندرکوه بوذ · اللَّهَبُ کاذی میان دوکوه
حَبَاشِيمُ الجِبَالِ وَدِعَانُهَا بینی هاکوه · جَرْفُ الجَبَلِ تیرناک

سنركه الجودي جبل بالموصل استوى عليه فلك نوح
عليه السلام قاف جبل محيط بالدنيا فصل
في الاحجار الحجر سنك الاحجار ج والحجارة جمع
على غير قياس الجرل والجزول الحجارة والجندل
مثله الواحدة جندلة الصخرة والحلمود والجلمد
والرضمة سنك بزرك الرجمة مهتر از رضمه
والجمع رضام ورجام السجيل سنك كل اليرمع
سنك سبيذ اللخاف سنكها تنك الواحدة لخفة الصفيح
والصفاح سنك بهن الملقة سنك نسوه الصلد سخت
الحضرة والبصر سنك شست يك باسبيذى زند

المرداسن سنکی کہ اندر چاہ افکنند تا بداند کہ اب
هست یا نه ۰ المدس و المداس و المرضاخ سنک
۳ یکبذان استه خرما کوبند ۰ المنجرة سنک کرم کہ اندر اب
افکنند تا اب کرم شود ۰ الرصف سنک بهم و انها ذه
البلطة و البلاط سنک کہ اندر میان سرای افکنند
۶ المرمر الرخام ۰ القلاعة سنک پلنگ ۰ السلمة مشتاسنک
الحصی سنک ریزه ۰ الرضراض و الحصباء سنک ریزه خرد ۰
الربیعة سنک بیفزارند ۰ الجندان سنک کہ از سم ستور
۹ بجهد در رفتن ۰ الصیداء سنک دیک ۰ الصفوا و الصفوان
و الصفا سنک نسو و سخت ۰ المقلة سنک کہ بذان اب

قسمت کند در سفره النبلة سنک استنجاء الرضفة سنک
تافته الکذان سنکهای بسیی جون کلوخ بود النشف
سنک باشنه الواحدة نشفة السنان والمسن سنک افشان ۳
القرمد سنک اهک النصیبة سنک که بای کند بر کنار
جوض اتان الضحل سنک کاریزان القلاعة سنک بزرک
در زمین فراخ الجذاذ سنک که از وزر میروز از زنک ۶
المغنطیس سنک که اهن بخود کشد السامور سنک الماسن
الحماهن سنکی سیاه که از و نکین کنند الیشب لشم
السیح شبه الحلو سنکی که دارو ی چشم بر و سایند الظرر ۹
سنک تیز الظراز ج الرا عوفة سنکی که در بن جاه بکذارند

تاجاه باک کن برو نشیند المرداة سنک منجنیق و سنکی
یک بذان سنک شکند و سنکی که سوسمار نشیمن خویش
بذان نشان کند فصل الطین والعجل کل طین حرّ
کل شخ ۰ ولازب دوسنده ۰ الناطة کلی تره الحرمد
والحماة والترنوق لوش وکذلک الجماء الردغة کلی تنک
الرداغ والردغ والوحل والوزلة انک ستورد درو
می افتد وی خیزد ۰ الحال کل سیاه وتره المغرة والمشق
والمکر کل سرخ ۰ الصلصال کل خشک النجاجی کل
خوردنی الطین المفلوک کل بریان المدر کلوخ المدرة
کل هوز ۰ الطین کل زار فصل السبیل والطریق

وَالسَّرْبُ وَالمَشْعَبُ وَالصِّرَاطُ وَالمَزْكَلُ وَالمَوْرَاهُ
النَّجْدُ رَاهٌ بربالاه النَّهْجُ وَالمَنْهَجُ وَالمِنْهَاجُ وَالمَرْصَدُ وَالمِرْصَادُ
راه فراخ الزَّقَبُ رَاهٌ تنگ الجَدَدُ خطها جوز راه رَاهٌ ٣
دركوه الوَاجِلُ جُدَّةٌ الشَّارِعُ شاه راه الجَادَّةُ وَ
اللَّقَمُ وَالمَحَجَّةُ وَالفَجُّ رَاهٌ روشن اللَّجُبُ وَاللَّاجِبُ
موندك النَّقْبُ وَالمَنْقَلُ رَاهٌ دركوه الخَلُّ رَاهٌ دررنيك ٦
المَخْرَفَةُ رَاهٌ درميان درختان السَّمْتُ رَاهٌ راست
العَوْدُ رَاهٌ ديرينه المَفْرَقُ انجاكه رَاهٌ بدوشود فُوَهَةُ
الطَّرِيقِ سَرُّ رَاهٌ الأَفْوَاهُ جمع على غير قياس المنصف نيم رَاهٌ ٩

أَلْبَابُ الثَّالِثُ فِي ذِكْرِ المِيَاهِ

وما یتصل بها • الماء اب المیاه والامواه ج اجاری
والسیح اب روان • الراکد ایستاده • المعین انی که
بیشتر جوشی رود • الفتح والغیل اب بر روی زمین
الغلل اب که در میان درختان رود • النخل والنز اب نرم
العذ اب چشمه • الوشل والثمد اب اندک در حوض الغدق
اب بسیار • الضحل والضهل والضحضاح اب اندک
در جو وجزان العمر جندانک بیوشد هر چیزرا • البرض
والبراض اندک اندک • الرجرجة والمطیطة باقی اب تیره
در حوض • الروضة ان قدر که زمین حوض ترمی دارد
الغرب انک بریزد میان حوض وجاه • الشفافة باقی

اب در مشربه الصبابة والسنجبان والرفض والجزعة

باقی اب در مشک وجزان الفراخ اب خالص النمیر

کوانذه العذب والفرات اب خوش النقاخ سرد ۳

ودلکشای الشبم والخضر والبارد والبرود والبراد

سرد الزلال والسلسل والسلسال والسلسبیل انک اسان

بکلوفرورود الملح والاجاج شور الزعاق والقعاع ۶

تلخ الازرق صافی الرنق والکدرتین الطرق والمطروق

ستورد رفته الشریب والشروب که بتوان خورد زاکه

ناخوش بوذ المسوس میان خوش وشور الآجن والآسن ۹

طعم بکردیذه العذبة والقذاة خاشه برسر آب

الحباب والنفاخة والفقاعة والفاقعة والبعلول
والجحاة کوبله. الطحلب والعرمض والغلفق وثفر الماء
بزغ سمه. الغبة والجرعة والعجة یک شربت
اب. ماء سکب ومسلوب اب روان بیوسته.
ماء غور وغایر بنهاد در زیر زمین سخین ومسخن گرم
فصل العین والینبوع جشمه. القناة کاریز
القنی والقنوات ج العقیر انجا که اب بیرون اید از
کاریز. الکظامة جاه کاریز. الکظایم ج السوهقة
سوه کاریز. الجلو کیلو. النشر والسعید جوی الطبع
والساقیة والجعفر جوی خرد. الفلج والجزول والربیع

وَالسَرِیّ کهترازان وَجَمعُ الرَبیعِ اَرْبِعَاءُ. الخَلیجُ جوی
خرد که از جوی بزرگ باز کنند. القَرِیُّ جوی کشت زار
القُرْیانُ ج العِبْرُ وَالضِفَّةُ کناره جوی. القَلَّةُ وَالمَقْسَمَةُ ۳
بخشش گاه اب جوی باشد دراز خنه کرده. عَیْنٌ جَمِیَّةٌ
لوشناک وَجَامِیَةٌ کم. الجَمَّةُ چشمه که اب شخت
کم باشد. الاغِیَّةُ بَرْغٌ. فُوَّهَةُ النَهْرِ سر برغ السِکْرُ ۶
برغ بسته. البَثْقُ کشاده. الفُرْضَةُ گذرگاه که اب
برکشند. نَهْرٌ عَمِیقٌ جوی دور فرو برده. فَصْلٌ
الوَادِی رود الاَوْدِیَةُ ج السَلِیلُ وَالسَجَلُ رود فراخ ۹
الاَبْطَحُ وَالبَطْحَاءُ وَالبُطَیْحَةُ رود فراخ که اندرو سنگ

ریزه بوذ الاباطح و البطایح ج الرقمتان دوسوی
روذ الجزع کردش روذ المغبر و المخاضة کزرکاه
روذ الشرج راه کزراب درسنک رخ الشراج ج
التلعة راه کزراب بربالای المذنب و الذنابة راه
کزراب درشیب الجزف اب برین الجرفة و الاجراف
المسیل راه کزراب هرجاکه باشد الجسر و القنطرة
پل اللدید و الجلهة و الضریر و الشط و الشاطی و
الحافة و الطرة و العدوة کناره روذ المذنب انجا
که اب می روذ در روذ السیل هین سیل آتی و اتاوی
انک بتوایذ یی انک باران بارذ فرا و راعب که وادی

رود پرکند وزاعب که موج می زند وجراف وجحاف
که هرج بیش اید ببرد. النقع والطرخ والمنجل طرخ
که اب دروی بپایند. الزبد والزباد کف اب وجرزان ۳
الجمیل والغثاء خاشه برسراب. الجفاء انک باکنار
افکنده. الشجون راههای رود الواحد شجن بسکون الجیم
فصل البحر والیم والزجاف والدامات ۶
والطمر وخضارة والقلمس والقمقام دریا.
القاموس میان دریا. اللجة انجا که اب بیشتر بود.
الحباب والعباب بیشتر اب. بحر لجی دریای فراخ ۹
ودور فرو. العققة والشاجل والسیف کنار دریا. الموج

وَالتَّيَّارُ وَالْآذِيَةُ وَالدُّقَاعُ موج دریا۔ الغَارِبُ
زور موج البخار م الابخرة ج الدُّرْدُورُ وَالغَمْرَةُ
کرداب۔ الفُلْكُ وَالسَّفِينَةُ وَالسَّفِينُ کشتی۔ الجَارِيَةُ
کشتی کہ می رود۔ البُوصِيُّ کشتی خرد۔ القَارِبُ کشتی ک
ملاح برای خویشتن دارد۔ الخَلِيَّةُ کشتی بزرگ القُرْقُورُ
کشتی دراز۔ الزَّبَرِيُّ وَالزَّبْزَبُ وَالطَّيَّارَةُ وَالزَّوْرَقُ
وَالسُّمَيْرِيُّ وَالحَرَّاقَةُ وَالبُرَاكِيَّةُ ضروب من السُّفُنِ
المُقَيَّرَةُ وَالمُعَدَّةُ کشتی بقیر کردہ۔ اللَّوْحُ تختہ کشتی
الدِّسَارُ رشتہ لیفین کہ تختہ کشتی بذان استوار کنند
الجُؤجُؤُ سینہ کشتی۔ الكَوْثَلُ وَالسُّكَّانُ وَالخَيْزُرَانَةُ

دنبال کشتی۔ الدقل تیر کشتی۔ الشراع والقلع بادوان
کشتی۔ القلس رسن کشتی۔ الکرر رسن بادوان کشتی
المجدف والمجداف فیه کشتی۔ الکلاء والمکلاء ۳
والمرفاء الجاکه کشتی والکارکشند الانجر والمرساة
لنگر۔ الجوابی المنشات کشتیها باذبان برکشیده
الملاح والسفان والصرارى والنوتی کشتی بان ۶
الربان ناخذا یعنی مهتر ملاجان العرک الملاجون واحدهم
عرکی الدقرارة والتبان شلوار کشتی وان الجزیرة
زمین خشک اندر میان دریا۔ الشرم والخلیج پاره ۹
از دریا۔ الجزر کاستکی اب دریا۔ المد افزونی اب دریا

فصل الحوض والحياض والاحواض ج
البركة حوض لفيف بر المركوة حوض زرك
الجرموز حوض خرد الدعثور ويران النضح والنضيح
والجابية حوض فراخ المقراة حوض بسيار اب
الازاء الجاكه اب دروى شوذ از حوض العقر انجاكه
شتر بايستد كه اب خورد المذلج مقدار ميان جاه و حوض
الاعضاد كنارهاى حوض الغدير والرجع والاخاذة
والاضاة والنهى والتهية كواب درد شت
الوجذ والوقط كواب در كوه الردهن والمدهن
مهتر ازان الحابر والحاجر والمعقلة كوبار اب

لوقیعة کودرسنک که اب درو ایستد المفصل
میان دوریک که انجا اب بیستد الحشرج جاهی
خرد درمیان سنک ریزه المضعة جوض بزرک یا جاه ۳
که برای اب کشیدن کنند الزلف انک یر اب بود المثعب
والصنبور ناودان یی اب ارود رجوض شود الجیة
والجیة پارکین الجیات والجیاج فصل ۶
البیر والقلیب والرس والجب والرکیة جاه
الکر والحسی جاه خرد نزدیک باب الجموم والعلم
والقلیذم والماهة جاه بسیار اب الملکول والرشوح ۹
والضول اندک اب الجفر جاه فراخ ونا بیر استه السک

جاه تنك ۰ الطوی جاه بیر استه الجدّ جاه درمیان کیاه
الحشیف درسنك کنده ۰ الظنون انك ندانندکه اب
دارد یا نه الضریس والمضروس بسنك برزیده ۰ المقعد
تمام باب نابرده ۰ الکدود انك اب ازو برنج کشند
الجرود انك اب ازو بشتر کشند ۰ النزوع والنزیع
انك اب ازو بدست کشند بربکره ۰ النزح والنزوح یکی
ابش کشیده باشند ۰ القطوع که جون باران نیاید ابش
کم شود ۰ السدوم والدفان انباشته الاسدام والدفن
جمع ۰ البدو والبدی والقرح که نوکنده باشند النؤل
کهنه یکی اب او بیرون اورده باشند فصل الشجة

سرجاه المنقر انک سرتنک دارد الهدم ویرانی
سرجاه الجبا وجرثم البیر کرد اکرد سرجاه
الجراب از سرجاه تا اب الجال والجول کرد اکرد
اندرون جاه المثابة الجاکه اب کش بایستد البلوعة
والبالوعة جاه میان سرای الشفیر لب سرجاه القرحة
والنبط نخست اب که بدید اید الجبا والجاقة
والجمة اب کرد آمده المکلة بلیق اب درجاه
الدخل والمجح جای اب که سرش تنک بود ودن فراخ
الدخلان والدحال والمجوح ج بیر نشوط وانشاط
که بیک کشیدن اب ناسر رسند وقدوح وغروف که

بدست از واب بتوان خورد وجهیز پاک کرده
وناکز که ابش برسیده باشد وعضو سرتنک
ودور فرو فصل البکره ثم البکر ج ۳
المجالة بکره بزرک العلق بکره باجمله الانهاء الدموک
ان بکره که زو ذکر خذ الخطاف این سو وان سوی
بکره جون از اهن بوذ القحوانک از جوب بوذ المجور اهن ۶
یک درمیان بکره بوذ الذلق کذر کاه مجورد رمیان بکره
الزرنوقان دو دیوار بر سر جاه یک جرخ برو بوذ الدعامتان
انک از جوب بوذ العجلة جرخ النعامة جوب میان جرخ ۹
الرشاء والشطن رسن جاه الدرک پایه رسن یک در شر

رسن بندند تا از بیوسذنه رسن ۰ العناج انک بزیردلو
درازندو باجوب سرد لو بندند ۰ الکرب انک برجوب
سرد لو بندند ودو توکنند وسه تو ۰ الدلو والدلاو النیظل
دلو الدلاء والدلی والادلاج الغرب دلو بزرگ ۰
الولغة دلو خرد ۰ السجل مهتر از غرب ۰ الذنوب دلو
پراب ۰ السلم دلو یک کوشه ۰ العرقوة جوب سرد لو
العرا یی ج اذن الدلو کوشهٔ دلو ۰ الوذم دوالهاء
کوشهٔ دلو ۰ الفرغ انجا که اب بیرون اید از سرد لو
الکبن کاه دلو که وانورد ذ ألباب
الرابع فی النبات وما یضاف الیه النبت والنبات

هرج بروید النجم هر نبات که تنه ندارد جوز و رکارها
الشجر ضده البذر تخم الزرع کشت العشر و العذی
کشت بر آب باران المسقوی کشت بر آب روذ و کاریز
البخس زمینی که برد هذی آب داذن المکروبة تشنج
کرده الممخونة بسیار بذه الاصلاب زمینها خرا ایک
الدمال و السرجین و الزبل سرکین یک اند زمین زنند
زرع ماروق و میروق انک بزده بودن و مجرود ملخ بخورده
و ماووف افت رسیده و حصید و حصد درو کرده و مبرود
تکرک برامده الفلوجة زمین بیراسته الدبرة و المشارة
خویذه الکلار و الحماسة مرز خویذ القراح تخته زمین

الجذر بوم زمین ۔ المجیال زمینی کہ سالی یکبار دہند سالیانہ
الحرث کشت کاریدہ ۔ الجربۃ والمزرعۃ کشت زار
الجدیر والحایط دیوار بست ۔ الباغ والبستان مرادی ۳
الضیعۃ والعقدۃ ضیعت ۔ العقار زمین وضیاع
ودرخت ۔ ضیعۃ حرۃ وی خراج ۔ مخففۃ سبک خراج
المثقلۃ کران خراج ۔ الغلۃ والرفاع وقت برداشتن ۶
غلہ فصل الحقل والشطاۃ ترہ الشعب
دوبرک ۔ الفرش سہ برک یا چہار برک ۔ الفرخ شاخ یا دو
الشریاف دراز برک شدہ ۔ الخامۃ شاخ تر و نازک القضبۃ ۹
نایش الکعبرۃ بند نایژہ ۔ السنبلۃ خوشہ ۔ القنبعۃ

قبا خوشه السفاداسه الجلسباری المجلة سباری
زاره الحصیدة واجلامة بن سباری یکدرزمین نماند
الضغث دسته الحضن والحزمة اغوش الصبرة
انبیس القصالة والقصامة والقصارة والقصری
کفه العصف برک کشت العصافة برک کشت یکبیفتند
اللقط واللقاط خوشه یکبرچینند الکدس والصرم
خرمن ناکوفته العرمة کوفته وفراهم کرده الهشة
خرمن بهن واکرده المطیطة زاژ خرمن المجوقة
والمصولة جاروب خرمن المداس والبیدر والاندر
خرمن کاه الروشم مهر خرمن العجالة پیش خورد

الزُّوان دانهٔ سیاه درمیان غلّه العرب والعلس دیو
کندم التبن والرّفه کاه الحماطة والحشاکاه کاورس
الدّفع کاه ارزن الحصالة والحمامة زفت المرمیرا والشیلم
تخم کرکه درمیان غلّه افتد القضض والقضّة سنک
یکدرمیان نان بوذیادرکندم المعقم زانوی کاه
المحصد داس درو المجدار والضبغطی والحیال واللّعین
انج بپای کندرمیان کشت زار تامرغان ازان بهرا سند
فصل فی انجبوب الحبّ دانه الحبّة یک
دانه الحبّة تخمها دشتی الحنطة والتمرا والفوم
والبرّ والقمح کندم الفریک کندم نیم رسیده الحقیلة

شه
یعنی بساق

وَالْمُبَارَكَةُ كندم دراز اخكل الشعير جو الشعيرة
يك جو السُّلْت برهنه جو الذرة ارزن الفتّ ارزن
هندى الدخن والجاورس كاورس الأرز والرز برنج
الفول والباقلاء والباقلى والحرجر باقلى الحمص
بندعالا نخود القلبان نخود سبز العدس والبلسن دانة
اللوبيا والدخر لوبيا الدرجع دنبر الحلبة
كارته الحُمّ ماش الخلر والجلبان ملك البطم
وحبة الخضراء بانفش القرطم كاژير تخم الاخريص
والمريق والبهرم والبهرمان والعصفر كاژير القلفل
پليل الكبر واللصف والاصف كبر البزر تخم يانه

الكمون والسنوت زيره الشونيز بوغنج الرازيانج
باذيان الناخواه نغز خواين الكرويا والكرويا
كرويه بزر القطونى سپيوش السمسم كنجد الكتان ٣
حب الفرفخ بوخل تخم حب الرشاد سبندان الخرف
سبندان كنداء الثقاء والحرذل سبندان خرد وخوش
بزر الحنة والتربة خنجن الشهدانق كنودان ٦
القطنية نامى است جمله حبوب راجون عدس وماش
وماتدان القطانى جمع فصل الخلفة وزكار
القثاء خيار القثد خيار باذرنك الجزون خيار ٩
الاجرى والاجراج الضغبوس خيار خرد المقثاة

خیارزار الحرج سفجه البطیخ والطبیخ خربزه الفجّ
خربزهٔ هندی قوارة البطیخ شکله خربزه الشطبة
بهلوٰ خربزه القشر بوست خربزه وجزان الینبوت والحصل
والحدق والمغد والکهلب باذنجان البورانی بورای
وهو منسوب الی بوران وهی امرأة البصل والفحابیاز
العنصل بیازدشتی الثوم سیر الفجل تزب الجزر کزر
الشلجم والفت شلغم القنبیط والکرنب کنب السلق
جغندر القرع والدبا کدو الیقطین درخت کدو
القطن والعطب والکرسف والبرسنبه الفرزع
وحب القطن بنبه دانه البلم والعفانة وجوزة القطن

كون بنبه فصل البقل ترة المبقلة ترة زار الورم و
الورم والباقة دسته ترة الكراث كندنا الكزبرة
والقدة كشنيز الكرفس كرسب الجرجير والايهقان
بندو الطرخون ارنبيث النفع والنعناع والجق بوذينه
الجوك والباذروج باذرنك بوى السذاب والفيجن
سذاب الحشر كيو اليغضيد تلخ كيو الهندبا
كسنى العليص زاثه البقلة الحمقا والفرفخ والرجلة
بوجله القلموح والقنس والراسن راسن الحماض
تروشه الانجذان انكذان المخروت بيخ انكذان
اخرار البقول ترهاء كه بتوان خوردن انك بيزند

مُرّ البقول ضدّها الأنبوش بيخ تره القميم واللوى
تره خشك فصل في الرياحين الريحان سيرم
الضيمران والضومران شاهسفرم العبوثران و
العبيثران كافور سنبلم النرجس والبهر والمرزنجوش
مرزنكوش الجوذان والنيلوفر نيلوفر الأقحوان كوبل
الأقاحي ج القراص والقريصة كرنه البابونج بابونه
وهو نهر الأقحوان السمسق والياسمين والياسمون
والياسم ياسمين الآس والرند والعمار مورد البنفسج
والفرفير بنفشه النسرين نسترن الحزم والسوسن
والجيري والأذريون م العرار والبهار كاوجشم

اليمنة خجسته الجلنار نارخو الخطمي خيرو
الهرمة والجيهلة جيكله الشمامة واللفاح
دست نبويه السيسنبر والنمام سيسنبر الشقر ٣
وشقايق النعمان لاله الورد كل البرعومة غلاف كل
الورد المضاعف كل صدرك العبال كل كوهى
الوتير كل سيذ الحوجم كل سرخ الوعاظ كل زرد ٦
الشث والطباق والحمحة والمرو والظيان والجمجام
والنقل والحزامى رياحين بدوية الفغو والفاغية
شكوفه جنا السيتيرة بنج انكشت الترنج والاترج ٩
ترنج الواحدة ترنجة واترجة النارنج هم الاترجوان

ارغوان السنجلاط پلنك مشك فصل في نبات

البر المرعى والاب والمسرح والمشرب والمرتع

٣ والمرج جراكاه الروضة مرغزار الروض والرياض

روضة انف كه كس نجريده باشد الخلا والرطب والكلا

والعشب كياه تر الحشيش كياه خشك الودس واللعاع

٦ والرشم والبارض اول نبات كه بديد ايد الجميم انك

قوت كرفته باشد البسرة از جميم قوى تر الضمعاء

از بسره قوى تر القفل والقفيل والدرين والحطام والهشيم

٩ كياه ريزه خشك القت سپست خشك الفضفضة سپست

الجزيز كزنه القضب والرطبة سپست تر

المقضاب والمقضبة سبستزار الخليطكياه وسبست
برهم امیخته الغلول والقنابری برغست العلبا وسیخ
الرعی الخ بجرذ جهاربا ازکیاه الخلة شیرین کیاه الحمض ٣
شوره التنوم افتاب پرست الآء شجر الواحة آآة
انگذرا افتاب کردد
العلقم کوسنه الحنظل والشری باراو والشری ایضا
درخت حنظل الهبید دانه حنظل الخطبان حنظل که ٦
خطها در وبدیذ امده باشد الصرایة انک زرد شده
باشد الخمخم نبت له حب تعلفه الابل الحنزاب کزر
دشتی الحرنوب والحرنوب نبت یتداوی به الشیح درمنه ٩
الثیل فربه الاذخر فرینبویا الجرمل سپند الدفلی خرزهره

درختی است معروف

المرار اشتوه · السبط والضی سیذکندمه · الجلی کندمه

خشک الحلفا دوخ · الحلفة یک شاخ دوخ ·

البردی دوخ تر الحفایخ دوخ · الکشوث والکشوثی

والعلیقی سرند الف لام کل الشکای جرجه · الرغل

والسرمق سرمه · الذرق والجندقوق دیوسبست الفنا

وعنب الثعلب سبنکور · الخشخاش کوکنار · السعدان

نبات بروی واحدتها سعدانة · الکماة والفقعة

والفطر وبنات اوبرسماروغ · الکما والفقع یکی وانرا

نظیر نیست · المغروود والغرد نوعی ازو الغردة والمغاریج

الراب کما الریباس رواج الحرشف کنگر · الطرثوث شارغاز

القيصوم بوی ماذران الحبانی م العرف والغلف
والشث والسلم والقرظ والعرتن والقرنوة والارطی
گیاهای است کے بذان بوست بیراهند یقال ادیم مسلوم ٣
ومعرتن ومقرنی ومارود ومرطی الصلیان والحرشب
والجرجار والحمزة والعراد بنباتها، است کے ذکر
ان در شعر بسیار اید المرخ والعفار دود خت است ٦
کے عرب ازان اتش بیرون آرند الدندن گیاه دیرینه وسیاه الجلبلاب
واللبلاب موینه الکتم والخطر بنا تیست کے بذان
خضاب کند فصل فی الشوک الشوک بخار الشوکة ٩
یکی السیاج خاریکے برسر دیوار نهند القتاد والسیال

وَالحَاجُ وَالسَّفَا وَالعَرْفَجُ وَالعَوْسَجُ وَالعَلْقَى وَالبَهْمَى
وَالمَكْرُ ضُرُوبٌ مِنَ الشَّوْكِ العِضَاهُ درختان خاراور
الوَاحِدَةُ عِضَهٌ البَرَمَةُ وَالحَبْلَةُ باراو الشَّبْرَمُ وَ
العِضْ وَالشَّرْسُ وَالعِتْرُ وَالهَرَاسُ أَنْوَاعٌ مِنَ الشَّوْكِ
الشِّبْرِقُ بشترغ الضَّرِيعُ خشك الحَسَكُ خارسه كوشه
الثَّغَامُ سپيدخار كما انراجاورد كويم الطَّلْحُ شَجَرٌ
عِظَامٌ مِنَ العِضَاهِ الوَاحِدَةُ طَلْحَةٌ العُلْفَةُ بَارَاوَ
المُصْعَةُ بارعوسج الأَرَاكُ شَجَرٌ مِنَ الحَمْضِ الوَاحِدَةُ
أَرَاكَةٌ البَرِيرُ وَالمَرْدُ باراو الكَبَاثُ الخ بخته
بوذارو الحَمْظُ نوعى ازاراك كه باران خورند المَظُّ نار
بيابانى

الضَّبْرُ كوزبيا باني ألْبَاب ـــــــ الْخَامِسُ

في اشجارِ المثمرة وغيرِ المثمرة الشجر درخت الاشجار ج
الشجرة يك درخت الشجراء والحرجة درختستان ٣
الدوحة والسرحة درخت بزرك القطر درخت رمل
الثعارير درد الخال الالفاف درختان بهم درشده
الواحد لف ولذلك العيص والغيطل الضمد تر درخشك ٦
درخت الجذل تنه درخت العرق والوشيجة بيخ
درخت الساق بوته درخت اللحاء والنجب والقرف
بوست درخت العجز والجذم والارومة والجرثومة ٩
كونه درخت الغصن والقضيب والشعبة والفنن

شاخ درخت العسلوج شاخ تر و نازک الخوط شاخ
یک ساله الفرع و العذبة سر شاخ الشکیر اخ از کردا
کرد درخت برویذ الورق برگ التفیر برگ فرو افتاذه
اللجین و الحنظ برگ فرو کوفته العبل برگ بهن الهدب
برگ باریک جون برگ سرو و کز السنف و الاغلیط برگ
مرخ الزهر و النور و النوار شکوفه الکم غلاف
شکوفه الاکمام مرج البرعم و البرعوم شکوفه بیش
از انک وا بشکفذ الحمل و الخرفة و الجنی و الاکل
و القطف بار درخت الثمرة و الفاکهة میوه درخت
ارض شجرة زمینی بسیار درخت شجرة فنوا درختی

بسیار شاخ وهی علی غیر قیاس فصل النخل والنخیل
والعقار والعذق واللینة درخت خرما الفسیل
والوحی والجثیث حال خال خرما السکة رستهٔ خرمان ٣
الحش والحدیقة خرما ستان الصور والحایش خرما بنان
بسیار النخال کش خرما السلة خار خرما الخوص برگ خرما
الکرنافة بن برگ خرما العذق والقنو والقنا و ٦
الکباسة والدیخ خوشهٔ خرما العرجون والاهان
جوب خوشه الشمراخ والشمروخ والمطو والعثکال
والعثکول والاثکال والاثکول شاخ خرما ٩
الکرب زیر شاخ خرما العسیب زور کرب بلش ازان

تا بیرک رسد السعف انجا که برو برک بود از شاخ الجرید
شاخ که برک فرو کرده باشند الشطبة شاخ سبز و تر
الجذب و الکثر و الجمار و القلب دل درخت خرما
الجذع تنهٔ خرما بن البعل انک اب از بیخ خورد که از
زمین بخورد کشنیز ابدا ذن الآتاء بار خرما بن
فصل الکافور و القفور و الکفری و الضنک
تلوسه خرما الطلع و الطلح و الاغریض و الغضیض و الضب
شکوفه یک از تلوسه بدیذ ایذ الجف انج شکوفه درو بود
البلح و الخلال و السیاب و الجدال عنود خرما البسر
عنوه یک بزرک باشد الزهو انک رنک کرفته باشد

القالب سرخ شد المجرّع نیم بخته الحلقان والملحلق
یک دو برخ بخته بود المحظم یکخطها بدیدامده بود
الشیصاء والشیص والشیشاء والشیش خرما یکه استه فانه ٣
بندذه الثعدة والمغدة نرم الرطب والمعوخرما تر
المشان بهین رطب الدقل خرما خشک الحشف والحشانة
خرما بذه البرحی خرما نیک الدمال خرما بوسیذه الفرض ٦
نوعی ازخرما مدینه الصیحانی ضرب
من التمر اسود التذنوب انک بختکی ازسوی دنبال بود
التعضوض خرما سیاه وشین من القشب انک درزدهن ٩
ازهم بشوذه الشهریز والجمزان والجنیب والقطیعاء

وَالنِّرْسِيَانُ وَالسَّابِرِيُّ وَالْبَرْدِيُّ وَالْأَزَاذُ وَالْعَجْوَةُ
ضُرُوبٌ مِنَ التَّمْرِ. الشَّمَلُ وَالشَّمْلَةُ فَاخِرُهَا النَّوَى وَالْجِرَامُ
وَالْعَجَمُ اسْتَهُ خِرْمَا. النَّقِيرُ كوبرشت اسْتَهُ خِرْمَا. الْقِطْمِيرُ
بوشت اسْتَهُ خِرْمَا. الشَّوْجَوِي اسْتَهُ. الْفَتِيلُ انج درميان
جوى اسْتَهُ بوذ. الْفَسِيطُ وَالْقِمْرُوقُ بشيره برسر خرما.
الْجِرِينُ وَالْمِرْبَدُ وَالْجَوْخَانُ انجاكه خرما واهم نهند.
الْقَوْسُ بالخ خرما در بن جله. الْعِيدَانَةُ وَالْقِرْوَاحُ وَالْبَاسِقَةُ
خرما بن دران. السَّحُوقُ درازى دران. الْقَاعِدُ وَالْعَضِيدُ
كوتاهى دست برو رسد. الْقَوَاعِدُ وَالْعِضْدَانُ ج
الرَّقْلَةُ وَالْجَبَّارُ انك دست نرسد. الْجُعْلُ كوتاه

فصل

كوتاه الرجبية كرشذ العشة باريك ساق الشهار شذه
سال اون الموقر كران بار المسلاخ والخصية انك اخلوش
فرو ريزد الخوارة بسيار بار الخورج البكور ٣ شه
والبكيرة والمبكار كرمه الميخار دير سرده معنى رود دار
النادية ازاب دور الكارعة باب نزديك الصفى
انك صبر نتواند كرد ازاب الجلد انك تواند الجلادج ٦
الشربة والفقير كوكه دربن خرما بوذاب را العرية
خرما بن عاريتى الصنور خرما بن جذا كانه الملبخة خرما بن
جوانه الاشا خرما بنان خرد الواحلة اشاة الصنو ٩
انك از يكى يكى بر رسته باشد الصنوان ج الوريق

بسیار برگ الجرداء والمرداء یعنی برگ الدمان والمرق
والقشام افتی کخرما بن ارسد الجرامة الخ بیفتد
از خزاں در وقت بریزن الجرام والجداد والصرام
والقطاع وقت بریزن خزاں العفار وقت کشن داذن
الکاز وقت درخانه نهادن فصل الزرجون
والکرم رز الکرام رزوان الناطر والناطور دستبان
الجفنة بیخ رز الحبلة شاخ او النامیة تاک او
السرع والسرعرع نویه او الغلفق والخلب
برگ او الاساریع انک ازستانه بیرون اید القضابة
والجلمة ازغ الدماع اب که از رز فرو چکد

یا نو برق

پس از برنزن العکیس فرهانج العریش والعرش حفته
العرمة والمسناة چمن الدعمة پاردو المزرحة
والمشحطة برزغه القضبان شفش الرکیب هرز الفعال ٣
انج بریزد از شکوفه رز الحنطة بوی شکوفه رز الحصرم
والکحب عون العنب والعناب انکور العونة فرشک
الحصلة کوخک العنقود خوشه المعلاق اونک ٦
النجیر والحبة تبرکة العنقوش اولنج العسقبة
خوشه خرد الخاصة فجاء انکور الوین انکور سیاه
الملاجی انکور سپید فصل فی سایر الفواکه الباکورة ٩
نوباوه التفاح سیب الکمثری انبرود الکدامة

ثقل العنب المحصور ارزم جوبی

كونه انبروذ وجزان السفرجل بهی المشمش زردالو
المشلوزشیرین استه اخوخ شفتالو الفرسک والزلیق
شفترنک الاجاص الو الادرک نلک الجوز کوز جوز اخنز
ارغ لصهو مرصن بخلوون فزیک وهش دستمال
مکتنز اکنده خالیه پوده المجانه کوزستان
اجلوز جلغوزه الفندق م اللوز باذام الملانه
باذامستان الفستق پسته العنبر آسنجد العناب
سنجد جیلان الرمان نار التوت م الفرصاد خرتوث
الزعرور ازدف الموز م الرانج والنارجیل کوز
هندی الزیتون م الوج فصل الدلب چنار

المذلبة جنار ستان الغرب والعيشام سنبيذ دار
الدرد دار سرو السرو م الضرود رخت بانفش
الصفصاف والخلاف بيذ الارزة درخت ارزن ٣
وان درختى است سخت والارزة بالتسكين نوز الصنوبر
باراو الغضا تاغ الغضيا تاغستان السنع بشجير الخروع
بيذ انجير الشيزى والابنوس والساسم ابنوس الساج م ٦
القضب والقضبا والابانى القصبة يكى والقصبا
ايضا نيستان العنقر بن نى الضعة نى قلم الليط بوست
نى الطرفا ركن الطرفة يكى الاثل شوركن الدبان ٩
والشوع درخت بان الدوم درخت مقل الكنبل

وَالْإِسْحِلُ وَالْبَشَامُ وَالْغَافُ وَالْغَارُ وَالسِّدْرُ وَالسَّمُرُ
وَالرَّتَمُ وَالْعَنَمُ مِنْ أَشْجَارِ الْبَادِيَةِ · الْأَسْتَنُ مِنَ الشَّجَرِ
بوسنيه الواحِدَةُ أَسْتَنَةٌ · الصَّابُ وَالسَّلَعُ شَجَرُ مُرِّ الْقَتَادُ
دِرْخَتٌ بِسْيَارْخَارْ · الْيَقْبَانُ إِزَادْدِرْخَتْ · الْأَثْلُ دِرْخَتْ

أَرْسُ الْبَابُ السَّادِسُ فِي الْأَبْنِيَةِ

وَالْأَمْكِنَةِ الْبِنَاءُ وَالْبُنْيَانُ بِنَا · الْجِدْرُ وَالْجِدَارُ
وَالْحَائِطُ دِيوَارْ الْجِدَارَانُ وَالْحِيطَانُ جِ عُرْضُ الْحَائِطِ
رُوَى دِيوَارْ · الْأُسُّ وَالْأَسَاسُ وَالْقَاعِدَةُ بُنْيَادْ
الْإِيَادُ وَالرُّجْبَةُ بِشْتِيوَانْ · الْعِمَادُ بُنَاهَايْ بِلَنْدْ
وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ · الْجِدُّ وَالْأُرْفَةُ

والتحم والتحوم حد العقر بنياذ سراى الخطة
انجاكه خط بكشند تاكسى ديكر فرونيايد العمران
اباذانى الواجل عامر العامر ضده الخراب ويرانى ٣
الاخربة ج يقال مكان خرب وخراب المباءة
والباءة والمبوء والمثوى والمنزل والمنزلة والمقام
والمعنى والمحل والحلة انجاكه فرو آيند الحلة ايضا ٦
مردمان فرومانده المكان والمعان والمركز
جايكاه المعمر منزل فراخ باب وجاه المعهد والعهد
از منزل يكى هرجاكه شوند واز انجا آيند المربع و ٩
المرتبع جايكاه كه بهار انجا كزايند المصيف والمصطاف

جای تابستانی المضحاة والمشرقة والشرفة برافتاب

المفياة والمفيوة سایه‌گاهی المقناة نسرم که افتاب برو
اشرم اورو الشمس

٣ نیفتد الصیصیة والوزر والاجم والاطم والمعقل و
والحصن
الملجا بناکاه السور بارو الاسوار والسیران الفصیل
دیوار درپیش قلعه الخندق والرباط فصل

٦ البلدة والبلد والکورة شهر المدینة والمصر
والفسطاط شهر جامع وبرزل القصبة والبیضة میان شهر
الجانب والجنب والجنبة والصقع والشطر والنحو
٩ والناحیة سوی داخل البلد وباطنه اندرون شهر
خارج البلد وظاهر بیرون شهر الروض کردا کرد شهر

الخافق کنار شهر بلدة شاغرة که هر کس خواهد غارت کند
الجروم کرم سیر الصرود سرد سیر المحلة مسکة
کوی الزقاق کوچه تنک بن بست یا کشاده السوق بازار
السوقة مردم بازاری الرزدق رسته المربعة جهار
سوی سوق کاسدة وغانة ویمة بازاری ایستاده
ذانة ونافقة روان الجانوت دکان الخان کاروان
سرای الجوبة کاروان سرای خرد فصل
القرية والکفر دیه القریج الدسکة کلانه والکه
ازکون القریة وزعیمها مهتر دیه الرستاق والرزداق
روستا الریف والسواد پیراسته المجرکرد اکرد دیه

قَرْيَةٌ غَنَّا دیهی بسیار مردم جَلْجَا وی حصار عَمِقَةٌ
بسیار اب مَشَارِفُ الشَّامِ دیهها شام مَخَالِيفُ الْيَمَنِ
دیهها یمن الواحِدُ مَشْرَفٌ وَمِخْلَافٌ المزالف شهرکها
که از یک سو کشت و برز بود و دیگر سو بیابان
المیدان سپریس الحمام وَالدِّمَاسُ کماه الاتون
کلخن المسلخ انجا که جامه برکشند المستحم انجا که
اب فرو ریزند الصهریج آخر او المبزل نایژه الطوط
بنبه نایژه السطل وَالقدس سطل السجن وَالحصیر وَالمحبس
زندان الغل وَالجامعة غل الادهم وَالطوق بند جرمین
الغلق وَالمقطرة کلیند از دزدان دار السمرج وَالسمرجة

سرای خراج الدیوان مر المارستان و دار المرضی بمارستان

فصل الدار و الدارة و الربع سرای دار قوراء

و فیحاء سرای فراخ الحجرة مر الرسم نهاد سرای ٣

الطلل نشان سرای الصحن و الساحة و الباحة و الفاحة

و القاع و العرصة و العقوة و البحبوحة و الجراة

و الجرامیان سرای الطوار و الشوار بیرامن سرای الدمنة ٦

انج سیاه بود از نشان سرای الجناب و الذری کرد اکرد سرای

الفناء و العذرة بیش در سرای المنهرة انجا که خاک

بیفکنند علو الدار و سفلها زورون بر سرای الدهلیز بالان ٩

سرای اندرونی السقیفة بالان بیرونی الایوان و السدة

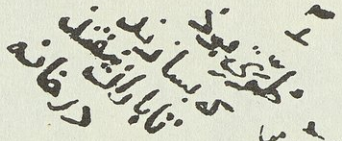

درکاه الطف قابول الساباط م القصر والمجدل
والفدن والبرج والجوسق کوشک المنظر م الصرح
کوشک بلند الشرفة کنکره فصل البیت خانه
السهوة خانه خرد بزمین فرو البیت الشتوی خانه زمستانی
الخمر خانه ازی الکوخ خانه نی روزن الکانون
والکانونة اتش دان آهنین یا رویین البوتة والابرة
کواتش الاروج الساعور تنور که بزمین فرو کند الوطیس
تنور الصلا والصلاء اتش کی بزان کرم شوند الفحم انگشت
الرماد والرمد خاکستر الحممة میاسوخته الداخنة
دود اهنک بیت ممرد وممسس خانه ساده مجرد

وَمُسَنَّم بحز بشته مُزَوَّق بنكار مُزَلَّق نسوكرده مُقَرنَس
بسلم مُوَزَّج بسنغ دار ماموُنيَّة دوبوشش الجُنْدَة كبذ
السَّطح وَالاجّار بام السَّتْرَة م سَطح بمحوط بامى ديوار
دركشيذه المشراق بام همواره الميزاب والمرزاب
والمثعب ناودان الغرفة والعلّية وَرْوَان
المشربة بام ستون السرب سنب النقوانك منفذ
دارذ السرداب سردابه المخبا نهان كذه المخدع
والخزانة والمقلة والقيطون كنجينه الرف والطاق
الكوة والمشكاة والروزن روزن المظلة والظلة
سايه وان الطارمة تارم الحواطة برخو المطبخ جاى ديك

بخش الرواق م الاروقة ج الانج سنغ الآزاج ج
صدر البيت بيش خانه · كسر البيت يكسوى خانه ·
زاوية البيت كوشه خانه · قعر البيت بن خانه · سقف
البيت وسماوه وسمكه وعرشه اسمانه خانه ·
الغمى والغما كزونى وزمو الاغما والاغمية ج
الصفة والبهوصفه · البحيرة صفه جوبين · السارية
والاسية والاسطوانة ستون · اجاير تزة الاجرة
والجوز انج العارضة فرشب الروافد فروازه الواحلة
رافدة · الجلسان كل شن الدكة والدكان دكان · الكندوج
كندو · الانبار والاهرا خانه كندم وجو وجزان الواحد

بجنى خشب السقف

نبرد وهو المیضاء والمستراح والکنیف والحش
والخلاء والمخرج والمذهب والمتوضا وبیت الفراغ
ابخانه الکریاس ابخانه بربام البرنج کلو ٣ یعنی
طهارت جلی فصل الباب والترعة در الزجاج
والزجج در برزک ودر بسته را نیز زجاج گویند الخوخة
درجه بر میان در برزک المصراع لت در الصفیحة ٤
تخته در صیر الباب شکاف در الضبة والکیفة
بس در السلسلة زنجیر الزرزفین والرزة زرفین
الحلقة م لحلق جمع علی غیر قیاس المطنة اهن الحلقه ٩
بروایة اللولب نرماده المغلاق دروبند العارضة

جوب زَوَرِدَه اَلفَا يِرْ اِسْتَانْ زَوَرِينْ اَلْعَبَنَهْ وَالْاِسْكَفَّهْ
اِسْتَانْ زِيرِينْ اَلنَّجَّارْ اَنْجَاى باشنَهْ دَرَهْ اَلْوَصِيدْ بِيشْ
اِسْتَانَهْ دَرَهْ اَلشِّجَارْ وَاللِّزَازْ وَالْمِتْرَسْ جوب كه فا
بَسْ دَرَافكَنَدْ اَلْعِضَادَهْ آلَتِى اِلغَلَقْ كليدَانْ غَلَقْ
عَضُوضْ كليدَانى دِيرْكشَاى فَشُوشْ زَوذكشَاى اَلْمِغْلَاقْ
كليدَانى كِ بكليدكشَايَنَدْ اَلْمِزْلَاجْ كه بدسْت كشَايَنَدْ
اَلْمِقْلَادْ وَالْاِقْلِيدْ وَالْمِفْتَاحْ وَالْمِفْتَحْ كليدْ اَلْمِقْلَدْ
كُوزْ كليدْ اَلْمِسْلَاطْ كَدَهْ كليدْ اَلْبَلُّوطْ كَدَهْ كليدَانْ
اَلْمِغْرَزْ كَدَه كَاه كليدَانْ اَلْمِبْلَاقْ كليدَانى رَوِى اَلْقُفْلْ مِ
اَلْفَرَاشَهْ بِنْ قُفْلْ اَلْقُنَّاحَهْ بِسْكَلَّهْ دَرَهْ اَلزَّافِرَهْ بِينِى دَ

اَلْمِقْنَعُ وَالْمِلْحَامُ تختهٔ روبین از درهٔ اَلْمِرْدَمُ وَالْمِرْدَى
تختهٔ زیرین اَلْمِنْبَانِ هردو بازوی درهٔ اَلدَّارَبِینُ وَالْقَابِجُ
دارزین اَلْمِعْرَاجُ وَالسُّلَّمُ نردوان اَلْمِرْقَاةُ وَالْقَصَفَةُ ٣
وَالرُّتْبَةُ پایه فصل اَلْخَيْمَةُ سایه وان کبسالند
از شاخ درخت الخیام رُوَالْخَيْمُ وَالْخَيْمُ اَلْعَرِيشُ
از چوب وکیاه اَلْجَنَاحُ انک از پشم بوذ اَلطِّرَافُ انک ٦
از ادیم بوذ القَشْعُ انک از پوست بوذ اَلْقَارَةُ خیمهٔ
خرد اَلْفُسْطَاطُ وَالسُّرَادِقُ سرا پرده اَلْقُبَّةُ خرگاه
اَلسِّتَارَةُ وَالْقَلِيحَةُ وَالشُّقَّةُ یک بار از بارهای خیمه ٩
اَلْحِمْلُ بار یک درد امن خیمه دوزند اَلْعَرَقَةُ وَالنَّجِيزَةُ

نوار یکے برکار شقه دوند الاطناب رشته خیمه
بلاں
الطنب یکی الاصار و الایصر رسن کے دامن خیمه
بمیخ و ابندند الاصر و الایاصر ج العمود جوب خیمه
العمد ج المسطح و السطاع جوب میان خیمه البوان
جوب میشین البون ج الخالفة و ابیین النوی جوی
یکے بکشد کرد اکرد خیمه اب بارانرا الاتا و النتی ج
فصل الجفل و المجفل و المخفل انجمن الندی
و الناحی و المنتدی و الندوة جای حدیث کردن
الحابور مجلس شادی و المناحة جای ماتم زنان المسکن
و الوطن و الموطن ارام کاه الموسم بازار کاه عرب

المدرس والمدرسة انجاکه درس کویند المشوار انجا
که ستور عرضه کنند المرقد خوابکاه المرقب والمربا
جای دیدبان المصطبة جای غربا لغة بغداذیة ٣
الطراز انجاکه جامه فاخر وکران مایه بافند الوکر
جایکاه مرغ بردرخت الوکن والموکن اشیان بر
کوه یا بردیوار الوکنة والاکنة اشیان هرجایکی ٦
باشد الغش اشیان دربوشش المفحص والافحوص
اشیان اسفروذ الادحی اشیان شتر مرغ الکور جای
منج الخلیة جای منج انکبین الوجار جای کرک وکفتار ٩
الکناس والخلم جای اهو وکوزن الاصطبل جای ستور

آنجا بند الاصابل ج المربط انجایی جمار بای بیندند المربلة
جای سرکین المخضنة کبوترخانه المطمون خانه
٣ باشد یا کوی یی بکندو نماز واب دروی بنهان کند العرزال
جای یی نکه بان خود را سازد بردرخت المسقات جای
یی مرغ اب خوردن ازوی فصل المقبرة گورستان
٦ القبر والجدث والجدف والکفر گور الضریح گوری لحد
اللحدم قبر مستنم گوری بلند مسطح جمار شوی
لاطی بازمین هامون الکفن والتابوت مر النعش و
٩ الاران والجنازة جنازجون مرده بروی باشد وجون
نباشد سریر گویند الرقدة نمدة مابین التفختین البرزخ

مَا بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ وَقْتِ الْمَوْتِ اِلَى الْبَعْثِ

مَنْ مَاتَ فَقَدْ دَخَلَ الْبَرْزَخَ فَصْلٌ يَلِيقُ بِالْكِتَابِ

الرَّوْحُ وَالرَّاحَةُ اَسَانِي السُّرُورُ وَالْمَسَرَّةُ وَالسَّرَاءُ ٣

شَاذِي الْاُنْسُ وَالْاَنِسَةُ حِرْمِي النَّعِيمُ وَالنِّعْمَةُ نَانْ

النُّعْمُ وَالنُّعْمَى وَالنَّعْمَاءُ ضِدُّ الْبُؤْسِ وَالْبَاْسَاءِ وَالْبُؤْسَى

الْخَاتِمَةُ وَالْخِتَامُ سَرَانْجَامْ السِّرُّ وَالسَّرِيرَةُ نِهَانْ الْعَلَنُ ٦

وَالْعَلَانِيَةُ اَشْكَارَا النِّعْمَةُ ضِدُّ الشِّدَّةِ اَلْبَلْوَى وَالْبَلَاءُ

وَالْبَلِيَّةُ اَزْمَايِشْ النِّقْمَةُ كِينَهْ الضُّرُّ وَالضَّرَّاءُ سُخْتِي

الْحُسْنَى نَقِيضُ السُّوْءَى الْحُسْنُ ضِدُّ السَّيِّئِ وَالْحَسَنَةُ ٩

ضِدُّهَا السَّيِّئَةُ الْاَمَلُ وَالرَّجَاءُ بِيُوسْ الْاَجْلُ الْاَجَالُ

الخلاص والنجاة رستكارى العفاف والعفة نهفتكى
الامن والامنة آمنى السلام والسلامة واحد
الآفة والعاهة آفت الشقاء والشقاوة والشقوة
بدبختى السعادة نيكبختى العون والمعونة ياورى
العطاء والعطية والجايزة والصلة عطا وكذلك
النوال والنايل والنحلة النفاوة والنفاية والنخبة
والسروة بيهين المجد والشرف بزرگوارى الدولة
والكرة دولت النجح والظفر والنجاح والفوز
والمفازة بيروزى الجور والضيم والغشم والظلم
ستم النصفة والنصف والانصاف داد الشفاعة

خواهش الخلة دوستی ودوستی نیز الفدیة والفداء
والهدی بدلی یکی خویشتن بذان برهانند الصرف
التوبة والحیلة اللغو واللغا سخن نافرجام الرفث ٣
القبیح من القول وهو النکاح ایضا العنة المشقة
وهو فی القرآن الزنی خائنة الاعین خیانتها عدل الشیء
ما یعادله وقوله تعالی ان تعدل کل عدل ای فدیة ٦
کل فداء الصعو والصعا المیل ضعف الشیء مثله
وضعفاه مثلاه وقوله ضعف الحیوة ای ضعف
عذاب الحیوة الزوج الصنف والواحد والاثنان ٩
ایضا السحت الحرام الربوا الزیادة الشقاق الخلاف

الحرد القصد ويقال المنع · الموبق الحاجز بين الشيئين
المويل الملجا والمنجى · الموثق الميثاق الجبل العهد والامان
تقدر الفراغ بعون الله وتوفيقه من جمع هذا الكتاب
٣ · وتاليفه في الرابع عشر من شهر رمضان ·
· سنة سبع وتسعين واربع مايئة ··
وهذا فصل اخلى به الكتاب · واوضح فيه العذر
٦ عما تخلل الابواب من جموع سبق الوعد بها والهور فيها
ثم اتفق ان القلم سامح باثبات بعضها وهي وان عدت
زوايد فان فيها فوايد منها ان المبتدى يستانس بها
٩ اولا ثم يفطم عنها اخرا · ومنها ان المبتدى ربما يكون

العلمة

بعض جموعها اغرب من الآخر فانا اورد الاغرب
واعرض عن المشهر اذا القياس يدل عليه والاشتهار
يطرق بين يديه ومنها ان الاسم ربما يكون له جمع ٣
الجمع كالاسامي في جمع الاسمع وهي جمع السمع وربما
زاد على الاثنين فانا ما لم اقيد الاول لم يلحق الثاني
وما لم اثبت الثاني لم يحصل الثالث فهذا هو العذر في ٦
ايرادها بعد اشتراط اغفال معتادها وقد اقتضت
من ايراد لفظ الجمع على الجميم ومن لفظ المعروف
على المليم ومن جمع الجمع على جمعين متصلين وان زاد زدت ٩
على الاثنين رغبة مني في طلب الايجاز وسلوك الطريقة

مَعَ عِلْمِي أَنَّ المؤلِّفَ إِنْ أَوْجَزَ اسْتُقْصِرَ، وَإِنْ أَطْنَبَ اسْتُثْقِلَ
وَلِكُلٍّ فِيمَا يَجْمَعُ طَرِيقَةٌ يَسْلُكُهَا وَرِضَى النَّاسِ غَايَةٌ
قَلَّ مَنْ يُدْرِكُهَا وَقَدْ جَمَعْتُ فِي كِتَابِي هَذَا بَعْضَ مَا يُدْعَى إِلَيْهِ
مَسُّ الحَاجَةِ وَصُنْتُ تَرْجَمَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُ عَنْ وَصْمَةِ
البَشَاعَةِ وَالسَّمَاجَةِ. وَبَسَطْتُ الكَلَامَ فِيهِ عَلَى صِغَرِ
حَجْمِهِ، وَرَجَوْتُ أَنْ يَهْتَدِيَ المُتَعَلِّمُ بِضَوْءِ نَجْمِهِ فَمَنْ أَرَادَ
هَذَا السَّامِيَ فَلْيُحَلِّقْ بِقَوَادِمِ الهِمَّةِ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَرَادَ أَوْجَزَ
مِنْهُ فَلْيَسِفَّ بِخَوَافِي الكَسَلِ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلَّاهُمَا جَمِيعًا
صَفْحَةَ الإِعْرَاضِ فَعِنَانُ أَمْرِهِ بِيَدَيْهِ، وَاللهُ المُسْتَعَانُ
وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ. أَنَّهُ المَلِكُ الرَّيَّانُ. وَفَرَغَ مِنْ كِتَابَتِهِ

كاتبه في منتصف شهر الله

المحرم سنة احدى وستمايه

حامداً الله على نعمه ومصلياً على نبيه محمد وآله

لزين العابدين رضي الله عنه

فهم في بطون الارض بعد ظهورها محاسنهم فيها بوالٍ دوائر

خلت دورهم منهم واقوت عراصهم وساقتهم نحو المنايا المقادر

وخلوا عن الدنيا وما جمعوا لها وصيرتهم تحت التراب الحفائر

احب الاسما الى الله تعالى

ان تقول يا نور السموات

والارضين

COLUMBIA UNIVERSITY LIBRARIES
0036762202

DATE DUE

DATE DUE

OFFIC. APR 22 1980

09551425

INSERT

BOOK CARD

PLEASE DO NOT REMOVE.
A TWO DOLLAR FINE WILL
BE CHARGED FOR THE LOSS
OR MUTILATION OF THIS CARD.

ENTRY

PRINTED IN U.S.A.

09551425

بها ۵۰۰ ریال